

دیدانداز پژوهشی ادبی، علمی و زبان شناسانه برخی از دانش پژوهان، شخصیت های علمی، فرهنگی و ادبی پیرامون نقش و جایگاه زبان و ادب فارسی دری در منطقه و جهان !!

رساله پژوهشی و تدوینی



ترتیب و نگارش : داکتر نصرالدین شاه پیکار

۱۶ مارچ ۲۰۲۱

ترانتو- کانادا

فهرست مطالب

۱. مختصری از تاریخ زبان فارسی
۲. زبان فارسی یکی از فرزندان یک خانواده قدیمی و بزرگ
۳. زبان های هند و اروپایی
۴. شاخه های مشتق شده از زبان هند و اروپایی باستان
۵. زبان های هند و ایرانی
۶. گسترش زبان فارسی در ایران و جهان
۷. سیر تحول فارسی در دوره اسلام
۸. شیوه نوشتاری جدید زبان فارسی
۹. سرنوشت زبان فارسی در آغاز ورود به فلات ایران زمین چگونه بود؟
۱۰. چالش های زبان فارسی در افغانستان
۱۱. آیا زبان فارسی در افغانستان در حال انقراض است ؟
۱۲. نگرانی اینکه آیا زبان فارسی روزی زبان اول افغانستان و ایران خواهد بود؟
۱۳. فارسی دری دو زبان یا ، یا یک زبان و دو گویش متفاوت ؟
۱۴. رواج واژه دری بجای فارسی در افغانستان
۱۵. زبان فارسی ربطی به فارس ندارد
۱۶. چگونگی پسمنظر تاریخی زبان فارسی در آسیای مینه
۱۷. سرگذشت زبان فارسی در شوروی پیشین
۱۸. آخونزاده و شهنامه رنجهایش
۱۹. بهای گزاف هم زبانی
۲۰. پیامد ها گذر به خط لاتین
۲۱. چالش های روسی نوشتن و فارسی خواندن
۲۲. باز جوید روزگار وصل خویش
۲۳. قیاس و تطبیق فارسی و پرلیک
۲۴. آیا خط سرلیک سرنوشت تاجیکان را رقم می زند؟
۲۵. افسانه های تغیر خط
۲۶. فکر تغیر خط چگونه پیدا شد؟
۲۷. مشکل خط یا نزول فارسی ؟

سرچشمه ها، منابع و ادبیات کاربردی

مختصری از تاریخ زبان فارسی، از گذشته‌های دور تا امروز: ما گویشوریم. این گزاره در واقع دو کلمه است اما بسته‌ای است از پرسش‌ها و اطلاعات. مثلاً این که این «ما» کیست؟ آیا شامپانزه‌ای که به نحوی به متصدی باغ وحش می‌فهماند گرسنه است هم گویشور است؟ گویش چیست؟ ارتباط آن با زبان چیست؟ این «ما» اگر فقط انسان باشد یعنی کدام انسان‌ها؟ کجای دنیا؟ اصلاً موقعیت جغرافیایی در مورد گویش چه اهمیتی دارد؟ این «ما» به چه زبانی حرف می‌زند؟ و پرسش‌هایی دیگر. در این مطلب، از این «ما» به تاریخ زبان فارسی می‌رسیم.

ما و تاریخ زبان فارسی: بیاید «ما» را مجموعه‌ای افراد در نظر آوریم که همگی به یک زبان سخن می‌گویند. مثلاً به فرض جمعیت فارسی‌زبان را در نظر بگیریم و بعد چند سؤال را از بالا استخراج کنیم و کمی ریز شویم و به یک پرسش برسیم؛ ما فارسی‌زبانان به چه زبانی حرف می‌زنیم و این زبان از کجا آمده؟ یعنی همیشه به همین شکل بوده؟ مطمئناً خیر. ما با خواندن چند اثر ادبی فارسی که به صد سال پیش مربوط باشند هم درمی‌یابیم که زبان فارسی امروز با سال‌های گذشته تفاوت دارد و هرچه به عقب برگردیم این تفاوت‌ها بیشتر و بیشتر می‌شود. زبان فارسی این‌جا به عنوان نمونه‌ای از هزاران زبان بشری دیگر انتخاب شده، تنها به این دلیل که برای بیشتر مخاطبان این متن آشنا تر است. هدف اصلی از این قصه‌گویی تاریخی آشنا کردن مخاطبان با زبان‌شناسی تاریخی و نیز این حقیقت است که همه زبان‌های بشری طی تاریخ دست‌خوش تغییر می‌شوند و اغلب این تغییرات خارج از اراده و مصلحت‌اندیشی‌های اهل زبان رخ می‌دهد. برای این که با تغییرات تاریخی زبان‌ها آشنا شویم، بیاید درباره تاریخ زبان فارسی صحبت کنیم و تا می‌توانیم به عقب برویم. اصلاً بیاید به عقب‌ترین نقاط شناخته‌شده یا حدس زده شده برگردیم.

زبان فارسی یکی از فرزندان یک خانواده قدیمی و بزرگ: زبانی رسمی ما. فارسی. متعلق به مجموعه‌ای است که اصطلاحاً به آن «زبان‌های ایرانی» گفته می‌شود. اصطلاح «زبان‌های ایرانی» نه جنبه قومیتی دارد، نه سیاسی و نه جغرافیایی. فقط اصطلاحی تاریخی است درباره تبار و خویشاوندی چند زبان مختلف که نه لزوماً در ایران امروزی صحبت می‌شوند، نه شامل همه زبان‌های رایج در ایران امروزی می‌شوند، نه لزوماً ارتباطی به تبار و خون و قومیت اقوامی دارد که به یکی از زبان‌های ایرانی سخن می‌گویند (مثلاً هزاره‌ها فارسی‌زبان اند، اما پیوند خونی آشکاری با مغول‌ها دارند؛ آن‌ها بازماندگان مغول‌هایی هستند که به ایران آمدند و فارسی‌گو شدند؛ زبان آن‌ها تباری از خانواده زبان‌های ایرانی دارد؛ اما پیوند قومی آن‌ها را نمی‌توان با مردم مغولستان نادیده گرفت). در ایران امروز به جز زبان‌های ایرانی، چند خانواده بزرگ زبانی دیگر هم حضور دارند: چند زبان مهم از شاخه زبان‌های ترکی در ایران صحبت می‌شود؛ از ترکی آذربایجانی بگریید تا قشقایی و خلیجی و ترکمنی. دست‌کم دو گروه عمده از گویش‌وران ایرانی به زبان‌های سامی صحبت می‌کنند: عرب‌ها و آشوری‌ها. زبان ارمنی جزء زبان‌های ایرانی نیست، اما خویشاوندی دوری با زبان‌های ایرانی دارد و گویش‌وران ارمنی‌زبان زیادی در ایران زندگی می‌کنند.

در ایران زبانی از شاخه زبان‌های دراویدی نیز صحبت می‌شود که زبان مردم بومی هندوستان قبل از یورش اقوام آریایی به شبه‌قاره بوده است. این زبان که در مناطقی از بلوچستان گویش‌ورانی دارد، برهویی نامیده می‌شود. حتی زبانی از شاخه زبان‌های هندی نیز در ایران گویش‌ورانی دارد؛ زبان زرگری یا رومانی متعلق به شاخه‌ای از زبان‌های هندی است که کولی‌ها همراه خود از هند به افغانستان، ایران و اروپا برده‌اند و چند صد سال پیش از اروپا دوباره به ایران وارد شده است. همه این زبان‌ها زبان‌های مردم ایران هستند و این که از نظر زبان‌شناسی تاریخی جزء زبان‌های ایرانی نیستند، باعث نمی‌شود اهمیت و ارزش و اعتباری درجه دو داشته باشند. باقی زبان‌های رایج در ایران، از قبیل بلوچی، کرمانجی، هورامی، لکی، تاتی، تالش، راجی، بهدینی، لری، اچمی، فارسی و ... به دلیل ویژگی‌های مشترک فراوانی که با هم (و با بسیاری زبان‌های خارج از مرزهای ایران) دارند، به اصطلاح از یک تبار و دسته هستند که زبان‌های ایرانی نامیده می‌شوند. این اصطلاح بیان‌کننده مشخصه‌های مشترک بین اعضای این خانواده است که به ریشه تاریخی مشترک آن‌ها بازمی‌گردد.

زبان‌هایی مثل پشتون، شغنانی، زیبایی، اشکاشمی، واخی، یدغه، منجی، سنگ لیجی، برتنگی، اویغوری، روشانی، یغناپی و اوستی، نیز زبان‌های ایرانی دیگری هستند که عمده گویش‌وران آن‌ها خارج از مرزهای ایران زندگی می‌کنند و حتی در مواردی (مثلاً گویش‌وران مسیحی که به زبان اوستی-آسی سخن می‌گویند) هویت دینی و ملی بسیار متفاوتی با ذهنیت ما از واژه «ایرانی» دارند. بنابراین در این نام‌گذاری مرزهای سیاسی و جغرافیایی و قومی مورد نظر نیستند. همان‌طور که درباره هزاره‌های فارسی‌گو دیدیم، حتی ممکن است مردمی که هویت و تبار غیرایرانی دارند (مثلاً وابسته به یکی از قومیت‌های سامی هستند) به یکی از زبان‌های منشعب شده از این خانواده تکلم کنند.

درواقع نام «زبان‌های ایرانی» با توجه به شواهد زبان‌شناسی تاریخی برای گروهی از زبان‌ها برگزیده شد که با توجه به شباهت‌های واژه‌شناختی و دستوری می‌دانیم که ریشه همگی به نیای مشترکی در چند هزار سال پیش بازمی‌گردد. به این ترتیب

زبان‌های آسی، پشتو یا کردی به شمول زبان‌های پامیری، جزو خانواده زبان‌های ایرانی هستند؛ گرچه گویش‌وران این زبان‌ها ساکن ایران نباشند. اگر ریشه مشترک همه زبان‌های ایرانی به زبان مشترکی می‌رسد که چند هزار سال پیش تکلم می‌شده، خود این زبان فرضی و قدیمی از کجا آمده است؟ خود این زبان ایرانی قدیمی و همه زبان‌های ایرانی بعد از آن، شاخه‌ای از خانواده «زبان‌های هند و ایرانی» است؛ یعنی نیای مشترک باز هم قدیمی‌تری میان قدیمی‌ترین زبان ایرانی و قدیمی‌ترین زبان هندی وجود دارد که آن را هندوایرانی باستان می‌نامیم. خود این زبان هم از نیای مشترک خیلی قدیمی‌تری آمده که زبان هندواروپایی باستان نامیده می‌شود و خودش نیای مشترک زبان‌های ایرانی، هندی و اغلب زبان‌های اروپایی بوده است. همه زبان‌هایی که از زبان هندواروپایی باستان مشتق شده‌اند، فرزند خانواده بزرگ «زبان‌های هند و اروپایی» هستند. آیا پیش از زبان هندواروپایی باستان هم زبان قدیمی‌تری وجود داشته؟ البته که وجود داشته، اما به خاطر تغییرات بسیار زیاد زبان‌ها و فقدان آثار مکتوب تقریباً راهی وجود ندارد که زبان‌های قدیمی‌تر را بازسازی کنیم و نشان دهیم که زبان هندواروپایی باستان با کدام خانواده زبانی دیگر (مثل زبان‌های ترکی باستان یا سامی باستان یا اورالی باستان یا مغولی باستان) قرابت نزدیک‌تری داشته است. از این عقب‌تر تنها چیزی که درباره آن اطمینان داریم این است که همه زبان‌های امروزی بشر، هر اندازه هم که با یکدیگر تفاوت داشته باشند، نیای مشترکی داشته‌اند که قدمت آن به حدود پنجاه هزار تا صد هزار سال پیش می‌رسد. آیا قبل از آن انسان‌ها زبان مشترکی داشتند؟ هیچ چیزی درباره آن نمی‌دانیم.

زبان‌های هند و اروپایی : « ویلیام جو » (William Jones) در سال 1786 میلادی با بررسی زبان‌های سانسکریت، لاتین و یونانی باستان شباهت‌هایی بین این زبان‌ها پیدا کرد او همچنین شباهت‌های بین زبان‌های نو همچون فارسی، دری، پشتو و آلمانی دید که از این مجموعه تشابهات نتیجه گرفت که این زبان‌ها متعلق به یک خانواده زبانی هستند و احتمالاً همگی از یک زبان مشترک - که اکنون وجود ندارد، ریشه گرفته‌اند. در سال 1816 «فرانتس بوپ (Franz Bopp)» در کتاب جدید خود، یعنی صرف فعل لاتین و فارسی و ژرمنی (1816)، نشان داد که این سه زبان قطعاً از یک خانواده هستند. او این خانواده اولیه را «هندواروپایی» نامید. «راسموس راسک (Rasmus Rask)» دو سال بعد زبان‌های یونانی، اسلاوی و بالتی را هم به این فهرست اضافه کرد. شما احتمالاً نام برادران گریم را با احیاء داستان‌های پریان آلمانی بشناسید. آن‌ها تحت تأثیر درس، سخنرانی‌ها و کتابخانه «فردریش کارل فون ساوینی» (Friedrich Carl von Savigny)، استاد برجسته ادبیات و حقوق روم باستان، فعالیت‌های خود را از جانب حقوق و علوم قضایی بر روی زبان و اساطیر آلمان متمرکز کردند. دستاورد این فعالیت‌ها زنده کردن داستان‌های فراموش شده‌ای مثل راپونزل، سفیدبرفی، سیندرلا، و بررسی ادبیات شفاهی و صرف و نحو آلمانی نو و انتشار اثری برای تدوین و منظم ساختن این قواعد زبانی بود. در واقع مطالعه بر اساطیر و داستان‌های عامیانه در زمان‌های مختلف و لهجه‌های متنوع زبان آلمانی و بررسی تغییرات آوایی و صرفی روی یافته‌های تازه گریم تأثیر بسیار مهمی داشت. چهار سال بعد از راسک، «جیکوب گریم (Jacob Grimm)» «در کتاب دستور زبان آلمانی (1822)»، برای نخستین بار از پدیده زبانی‌ای به نام گردش مصوت‌ها صحبت کرد؛ و بعد تغییرات آوایی را، که در طول زمان از زبان‌های هندو اروپایی تا آلمانی به وجود آمده بود، بررسی کرد. این تغییرات آوایی که گریم آن را منظم و دسته‌بندی کرد به قانون گریم معروف است. این قانون به این صورت است که برخی آواها (در گذار از زبان‌های قدیمی‌تر تا زبان آلمانی باستان) صورت اولیه‌ای داشتند که امروزه (در زبان آلمانی نو) دچار تحول شده است. می‌توان مشابه همین قواعد تغییرات تاریخی واج‌ها را برای زبان‌های دیگر نیز ترسیم کرد.

قوانین تغییرات آوایی که جیکوب گریم در رابطه با تطور زبان آلمانی باستان به زبان آلمانی کشف کرد. با استفاده از چنین قواعدی (و همین‌طور دانش، عوامل و قواعد بسیار دیگر) می‌توان ابتدایی‌ترین شواهد زبانی به دست آمده از زبان‌های همین حوزه مورد بحث را پله به پله به عقب برگرداند و صورت قبلی آن‌ها را، کمابیش، بازسازی کرد. طبیعی است که بسیاری از حروف صامت و مصوتی که در ابتدای تاریخ این خانواده زبانی وجود داشتند حالا ساده‌تر شده یا دیگر وجود ندارند. ما امروزه در مورد بعضی از این حروف و مقدار کوتاهی یا کشیدگی آن حدس‌هایی می‌زنیم و در مورد تلفظ بعضی دیگر کاملاً بی‌اطلاعییم. خصوصاً در مورد زبان هندواروپایی باستان. در نتیجه متخصصان زبان‌های باستان حروفی را هم برای تفکیک این واژه‌ها و همخوان‌های این زبان قرارداد کرده‌اند که نمونه‌ای از آن در زیر ارائه می‌شود. این نمونه داستانی است که به نام «شاه و خدا» شناخته می‌شود و بر اساس یکی از روایت‌های متون ریگ‌ودا از نو به زبان هندواروپایی آغازین بازسازی شده است. ریگ‌ودا یکی از کهن‌ترین متون به دست آمده به زبان «سانسکریت ودایی» است که به‌عنوان یکی از نزدیک‌ترین زبان‌ها به نیای هندواروپایی خود شناخته می‌شود. داستان شاه و خدا را چند محقق و پژوهشگر به‌صورت هندواروپایی آغازین بازسازی کرده‌اند. نسخه زیر بازسازی «آندرو برد» (Andrew Byrd) که در مجله Science (2015) منتشر شده است. این نمونه را عمده به صورتی آوردیم که زبان‌شناسان تاریخی برای بازسازی و خوانش زبان‌های باستانی استفاده می‌کنند. این شیوه نگارش

پر است از حروفی که قرار نیست به صورت متعارف خوانده شوند. مثلاً «**η**» صدای «**نون غُنه**» (تودماغی) است که شاید به گوش خیلی‌ها با «**ن**»، متفاوت باشد. در فارسی فقط برخی جاها مثل واژه «**کلنگ**» حرف نون را به صورت غنه ادا می‌کنیم و به تمایز آن با نون معمولی اهمیت نمی‌دهیم؛ اما در برخی زبان‌های دیگر که نون غنه ارزش آوایی متمایزکننده‌ای دارد، از علامت «**ن**» برای نمایش آن استفاده می‌کنند.

اما چه کسانی به زبان هندواروپایی باستان سخن می‌گفتند؟ اگر به فیلم‌های تخیلی علاقه‌مند باشید و به خصوص مجموعه «**بیگانه**» را دیده باشید، احتمالاً زبان عجیبی را به یاد دارید که در فیلم «**پرومیتئوس**» (Prometheus) محصول سال ۲۰۱۲ به کارگردانی ریدلی اسکات واسطه ارتباط با بیگانگان فضایی (به اصطلاح فیلم «مهندسان») بود. این زبان عجیب که ربیات انسان‌نمای فیلم ادعا می‌کرد سال‌ها در آن تمرین کرده و تبحر کسب کرده، همین زبان هندواروپایی باستان است؛ البته تاریخچه‌ای که در این فیلم برای هندواروپایی باستان در نظر گرفته شده، کاملاً تخیلی و شبه‌علمی است. زبان هندواروپایی باستان هیچ مزیت خاصی نسبت به باقی زبان‌های باستانی (مثلاً زبان‌های سامی باستان، ترکی باستان، چینی باستان...) ندارد و صرفاً به خاطر قدمت استیلای فرهنگ‌های قدیمی وابسته به زبان‌های هندواروپایی (مثلاً لاتین، اوستایی، یونانی و سنسکریت) بخت این را یافته تا امروز اسنادی کافی برای حدسیاتی با دقت خوب پیرامون آن به جا بماند. صدها و هزاران زبان دیگر هم طی تاریخ بشر وجود داشته‌اند که هیچ سندی از آن‌ها به دست ما نرسیده و هیچ قومی تکلم به این زبان‌ها را ادامه نداده است. قومی که به زبان هندواروپایی باستان سخن می‌گفتند ظاهراً در هزاره پنجم پیش از میلاد در منطقه‌ای در حدود جنوب روسیه و شمال قفقاز می‌زیست. این قوم هم مثل خیلی از اقوام دیگر صحرانورد بودند و زندگی عشیره‌ای داشتند. احتمالاً به صورت گسترده به مناطق اطراف می‌کوچیدند و بر سر راه خود، اقوام بومی را نابود یا مستحیل می‌کردند. این مردمان حدود 4000 تا 3500 سال پیش از میلاد به سوی شرق و غرب پراکنده شدند و هزار سال بعد از در مناطق وسیعی از مرکز اروپای شرقی تا شمال ایران پخش شده بودند. این زمان، زمان تجزیه زبان هندواروپایی به زبان‌های مختلف در نظر گرفته شده است.

شاخه‌های مشتق‌شده از زبان هندواروپایی باستان : پویانمایی ساده‌ای از مسیر احتمالی گسترش اقوام هندواروپایی زبان (فرهنگ Yamna در شمال دریای خزر و دریای سیاه (طی هزاره پنجم پیش از میلاد تا زمانی که شاخه‌های مختلف زبان‌های هندواروپایی در هند و غرب اوراسیا پراکنده شدند. اما سؤال مهمی ممکن است برای خواننده این مقاله پیش بیاید این است که آیا گویشوران کنونی زبان‌های هندواروپایی بازماندگان نسل همان قوم هستند؟ مثلاً مردم فارسی‌زبان در ایران می‌توانند خود را نسل اقوام هندواروپایی تلقی کنند؟ شواهد ژنتیک نشان می‌دهد احتمالاً این‌طور نیست. قبل از این‌که هندواروپاییان از جنوب روسیه به بقیه مناطق اوراسیا پراکنده شوند، مردمانی که به زبان‌های دیگر صحبت می‌کردند در همه این سرزمین‌ها زندگی می‌کردند. ترکیب ژنتیک فعلی کنونی ساکنان مناطق مختلف اوراسیا، از جمله ایران، نشان می‌دهد هندواروپاییانی تازه وارد به سرزمین‌های جدید، تأثیر چندانی بر خزانه ژنی ساکنان اصلی نگذاشتند. به بیان دیگر هندواروپایی‌ها اقلیتی مهاجر و چه‌بسا مهاجم بودند که به مردم بومی یورش بردند و با در دست گرفتن حکومت، طی چند هزار سال زبان خود را به ساکنان قبلی سرزمین‌های تازه فتح شده تحمیل کردند. به این ترتیب ماجرای «**قوم آریایی**» و علائق نژادی دنباله آن، افسانه‌ای حاصل سوءتفاهم‌های عمیق است. بررسی‌های ژنتیک نشان می‌دهد مردم هندواروپایی‌زبان کنونی ساکن ایران (فارسی‌زبان‌ها و کردها و لرها و...) بیش از این‌که با گویش‌وران هندواروپایی‌زبان ساکن هند یا اروپا قرابت ژنتیک داشته باشند، با بقیه ساکنان ایران و سرزمین‌های اطراف (ترک‌ها، ارمنی‌ها، عرب‌ها، یهودی‌ها، آشوری‌ها) قرابت خونی دارند. هندی‌زبان‌ها هم بیش از آن‌چه تصور می‌کنند با دراویدی‌های هند هم‌خون هستند. دراویدی‌ها سیاه‌پوستان بومی هند هستند که در فرهنگ سنتی هندوها، به عنوان طبقه «**نجس‌ها**» و فرودست انگاشته می‌شدند.

دراویدی‌ها زبان بسیار قدیمی خودشان را دارند که به قبل از ورود هندواروپایی‌ها به هند بازمی‌گردد. گروهی از دراویدی‌ها هم در ایران زندگی می‌کنند که به شاخه‌ای از زبان دراویدی به نام **براهویی** صحبت می‌کنند. پیش از آن‌که نخستین هندواروپایی‌زبان‌ها به این‌جا برسند، اجداد مردم کنونی ایران همین‌جا زندگی می‌کردند و به زبان‌هایی صحبت می‌کردند که بعدها به کلی فراموش و منقرض شدند. ما بیشتر با همان ساکنان اولیه ایران قرابت داریم تا با کسانی که چند هزار سال پیش به این‌جا آمدند و زبان و فرهنگ خود را به اجداد ما دادند. به عبارت دیگر اگر چیزی به نام نژاد معنایی داشته باشد، کوچک‌ترین ربطی به زبانی که شما صحبت می‌کنید، نخواهد داشت.

زبان‌های هند و ایرانی : بالاتر گفتیم که زبان‌های هندوایرانی یکی از زیرشاخه‌های خانواده زبانی هندواروپایی است. این مجموعه همان‌طور که از اسمش پیداست به دو شاخه اصلی «**هندی**» و «**ایرانی**» تقسیم می‌شود. کهن‌ترین زبان شاخه

هندی زبان سنسکریت و ودایی است. شاخه ایرانی در هزاره اول قبل از میلاد مسیح در ایران کنونی، افغانستان تا آسیای میانه و از شمال تا منطقه‌ای بین مجارستان و ترکستان رایج بود. چند نمونه زبان‌های امروزی از این خانواده زبانی، فارسی، پشتو، کردی، آسی و بلوچی هستند.

زبان‌های ایرانی: زبان‌های ایرانی از نظر زمانی به سه دوره تقسیم می‌شوند: **دوره باستان، دوره میانه و دوره نو.** هزار سال پیش از میلاد مادها و پارس‌ها در غرب ایران ساکن بودند. پارس‌ها به تدریج به سرزمینی رفتند که آن را پارس نامیدند و گروهی هم در شرق ایران مستقر شدند. پارس‌ها ابتدا زیر نظر دولت ماد بودند تا اینکه کوروش هخامنشی با چیرگی بر «آستیگس» (Astyages) دولت مستقلی تأسیس کرد. کوروش همچنین با غلبه بر خوارزمیان در شرق ایران و هرات کنونی، آن نقطه را هم به دولت تازه تأسیس خود ضمیمه کرد.

از ۵۵۰ پیش از میلاد یعنی زمان تشکیل دولت کوروش هخامنشی تا ۳۳۱ پیش از میلاد و حمله اسکندر مقدونی و انقراض سلسله هخامنشی، دوره‌ای است که در سرزمین پارسیان گویشوران به زبان فارسی باستان تکلم می‌کردند. درباره زبان اوستایی و منطقه‌ای که در آن به اوستایی تکلم می‌شد اطلاعات دقیقی در دست نیست به جز نسک‌های کتاب اوستا که تا زمان دولت ساسانی به صورت شفاهی به نسل بعد منتقل می‌شد. به طور کلی از ۱۰۰۰ پیش از میلاد تا حمله اسکندر را دوره باستانی زبان‌های ایرانی در نظر می‌گیرند. خانواده زبان‌های ایرانی خانواده‌ای بزرگ از زبان‌های هندوایرانی هستند. برخی از این زبان‌ها گرچه جزء زبان‌های ایرانی هستند، اما در ایران زمین رایج نیستند (به ویژه شاخه‌های ایرانی شرقی). تعداد گویش‌ورانی که می‌بینید، تعداد کل گویش‌وران این زبان‌ها در سراسر جهان و واحد آن میلیون نفر است. به جز خانواده زبان‌های ایرانی، خانواده‌های دیگری مثل **زبان‌های آناتولیایی (ارمنی)، هندی (رمانلویی، دوماری، زرگری)، ترکی (آذربایجانی، قشقایی، ترکمنی، افشاری، شاهسون، خراسانی، قزاقی، خلجی)، سامی (عربی، آشوری، آرامی)، قفقازی (گرجی) و دراویدی (براهویی)** نیز در ایران صحبت می‌شوند. قدیمی‌ترین زبان موجود از این شاخه زبان‌های «اوستایی» و «فارسی باستان» هستند. اوستایی و فارسی باستان، زبان‌های خواهر به حساب می‌آیند. *اوستا* کتاب دینی زرتشتیان به زبان و خط اوستایی نوشته شده است. برای فارسی باستان به دستور داریوش دوم خطی به صورت میخی (یعنی خطی که با مغار و اشیاء تیز بر سطوح سنگی، گلی و... نوشته می‌شود) ابداع شد و این زبان احتمالاً برای بار اول در همین زمان و در بیستون به شکل مکتوب درآمد.

فارسی باستان: نظام آوایی زبان فارسی باستان از سه «مصوت ساده (Simple Vowel)» «کوته a, i, u» و سه مصوت ساده بلند ā, ī, ū و همچنین دو «مصوت مرکب (Diphthong)» «کوته ai و au» دو مصوت بلند āi و āu تشکیل شده است. مصوت‌های مرکب در آن گویش از زبان فارسی نوی که زبان معیار ایران است نمونه‌های بسیار نادری دارد. این شکل از مصوت‌ها در گردش‌های آوایی در طول زمان معمولاً به یکی از مصوت‌های ساده تبدیل شده‌اند و به ما رسیده‌اند برای مثال واژه سوشیانش در فارسی باستان به صورت -saušyans بوده که حرف a و u به تدریج با هم به صورت u در تلفظ امروزی در آمده‌اند. از نمونه‌های دیگر -haurutāta که طی همین تحول آوایی امروزه به «خرداد» بدل شده است (تحول حرف ه به خ یا برعکس و همچنین به د از دوره باستان تا نو هم تحولی است که زیاد دیده می‌شود).

زبان اوستایی از سویی به فارسی باستان شباهت دارد و از سوی دیگر به سنسکریت. شباهت این دو زبان به حدی است که احتمالاً گویشوران اوستایی زبان و سنسکریت زبان می‌توانستند با کمی دقت حرف همدیگر را متوجه شوند. الفبای این زبان به نام «**دین‌دیره**» معروف است که در دوره ساسانی، یعنی چیزی بین سده چهارم (Bailey, 1971: 149-194) تا ششم میلادی، اختراع شد تا با آن بتوانند میراث دین زرتشتی را به صورت مکتوب حفظ کنند و پیش از آن اوستا به صورت سینه‌به‌سینه نقل می‌شد.

«آنکتیل دوپرون (Anquetil Duperron)» برای بار اول این زبان را به یک زبان زنده، فرانسوی، برگرداند و این بابی شد تا غیرزرتشتیان هم بتوانند با این زبان و خطش آشنا شوند. زبان اوستایی ۱۶ مصوت و ۳۷ نشانه برای حروف صامت دارد (راشد محصل ۱۳۹۷: ۱۷) از راست به چپ نوشته می‌شود و حروف آن حین نوشتن به هم پیوسته نمی‌شوند (به جز سه مورد). قوم سکایی حدود دو هزار سال (از هزاره قبل از میلاد تا هزار سال پس از میلاد مسیح) مناطق وسیعی از کناره دریای سیاه تا نزدیکی چین را در اختیار داشتند. از زبان این تیره فقط چند کلمه محدود آن هم در متون لاتین و یونانی باقی مانده است که برخی از آن‌ها حتی در فارسی نو هم رایج‌اند مانند aspa: اسب، arvant: چابک، ātar: آتش، čarma: چرم، bāzu: بازو. از زبان مادی هم شواهدی برجای نمانده است به جز تعداد کمی لغت در متونی غیرمادی مانند متون فارسی باستان miθra: مهر، میترا، xšāyaθya: شاه، wazarka: بزرگ. در دوره بعدی زبان، یعنی دوره میانه زبانی مثل سغدی داریم که پژوهشگران گمان می‌کنند که این زبان هم یکی از زبان‌های ایرانی است که نمونه باستانی آن به کل از بین رفته است.

زبان فارسی با زبان لاتین، یونانی و سانسکریت، زبان‌های کلاسیک جهان اعلام شده و در تاریخچه چند هزار ساله‌اش تحولات زیادی را از سر گذرانده است. زبان فارسی یا پارسی، از زیرشاخه زبان‌های ایرانی است. در نشست ادیبان و زبان‌شناسان اروپایی در سال ۱۸۷۲، زبان فارسی، زبان یونانی، لاتین و سانسکریت زبان‌های کلاسیک جهان اعلام شدند. زبان فارسی یکی از گویش‌های قوم پارس بوده است که به جنوب غربی فلات ایران کوچ کرده بودند. با قدرت گرفتن خاندان هخامنشی از این قوم، زبان فارسی (در آن زمان پارسی باستان) به عنوان زبان رسمی و اداری در سرزمین‌های امپراطوری هخامنشی گسترش پیدا کرد. زبان فارسی یا پارسی باستان در ابتدا دستور زبان پیچیده با حالت‌های صرف گوناگون بود. با این حال، با آموختن غیر پارسی زبان‌ها، رفته رفته دستور زبان فارسی ساده تر شد. از این گسترش زبان در سرزمین‌های غیر فارسی زبان، به عنوان دلیلی برای ساده شدن این زبان یاد می‌شود. در اواخر دوره هخامنشیان، زبان فارسی یا پارسی باستان به شکل اولیه‌ای از پارسی میانه درآمد. در زمان روی کار آمدن سلسله اشکانیان، فارسی یا پارسی، تأثیراتی از زبان پارسی (گویش رسمی اشکانیان گرفت) اما در دوران ساسانیان، این زبان که در آن زمان پارسی میانه بود زبان اول و رسمی ایران بود. تقریباً تمام سرزمین‌های قلمرو ساسانیان به این زبان صحبت می‌کردند. نوشته‌های اولین پادشاهان سلسله ساسانی در قرن سوم بعد از میلاد به سه زبان ثبت شده‌اند: پارسی، پارسی میانه و یونانی. زبان پادشاهان اشکانی پارسی بود. قلمرو اشکانی از شمال خراسان شروع شد و بر تمام ایران گسترش پیدا کرد. پارسی میانه در زمان ساسانیان بیشتر استفاده می‌شد. این سلسله از ایالت فارس شروع شد و با شکست حکومت اشکانیان تیسفون را به عنوان پایتخت حکومت خود انتخاب کردند. در این دوره زمانی در شمال ایران زبان پارسی و در جنوب ایران پارسی میانه صحبت می‌شد. در دوره حکومت ۴۰۰ ساله ساسانیان در زبان فارسی تغییرات اساسی به وجود آمد. زبان پارسی به طور کلی از رواج افتاد و از قرن چهارم حکومت ساسانیان به بعد تمام کتیبه‌های بر جای مانده به زبان پارسی نوشته شده‌اند.

گسترش زبان فارسی در ایران و جهان: کشورهای که بیشترین جمعیت فارسی زبان جهان را دارند، ایران، افغانستان، تاجیکستان و ازبکستان هستند. البته فارسی در کشورهای غیر از ایران، به نام‌های دری، پارسی و تاجیکی گفته می‌شود. بعد از این کشورها، بحرین، پاکستان، هند، عراق، ترکیه و چین در رده‌های بعدی جمعیت فارسی زبان هستند. فارسی در کشور بحرین، به نام **عجمی** یا **لارستانی** شناخته می‌شود. در هندوستان، تا قبل از استعمار انگلیس بر این کشور، فارسی نیز یکی از زبان‌های رسمی بوده است. شاعران و نویسندگان هندی تباری که به زبان فارسی به خلق اثر پرداخته‌اند، کم نیست. جمعیت فارسی زبان مادرزادی در ایران، براساس سرشماری رسمی انجام شده در سال ۱۳۷۵ (۱۹۹۶ میلادی)، ۷۳ تا ۷۵ درصد جمعیت کل ایران را تشکیل می‌دهد و ۸۲ تا ۸۳ درصد مردم فارسی صحبت می‌کنند. جمعیت مردم فارسی زبان در سایر کشورهای جهان به صورت زیر است:

- ۲۰ میلیون گویشور در افغانستان
- پنج میلیون گویشور در تاجیکستان
- هفت میلیون گویشور در ازبکستان

گرنوت ویندفور، استاد بازنشسته دانشکده مطالعات خاورمیانه دانشگاه میشیگان آمریکا در کتاب «زبان‌های ایرانی» که در سال ۲۰۰۹ منتشر کرده است، به جمعیت افرادی که فارسی، زبان مادری آن‌هاست و یا به عنوان زبان دوم به آن تسلط دارند، اشاره می‌کند. در این کتاب جمعیت فارسی زبان‌ها در کل جهان حدود ۱۱۰ میلیون نفر گزارش شده است.

سیر تحول زبان فارسی در دوران اسلامی: در قرن چهارم قمری، شاعر ایرانی ابوالقاسم فردوسی، با سرودن شاهنامه نقش پررنگی در زنده کردن بسیاری از کلمات فراموش شده‌ی زبان فارسی داشت. اگر این اقدام فردوسی انجام نمی‌شد، سرنوشت هویت زبان فارسی نا معلوم بود. پارسی میانه یا به عبارتی زبان پهلوی، شکلی از زبان فارسی بوده است که از آن به عنوان واسطه پارسی باستان و زبان امروز یاد می‌شود. کلمه پهلوی، شکلی از واژه پارت است. می‌توان گفت که این زبان، زبان مورد استفاده پارتیان بوده است. این زبان بعدها به صورت فارسی نو که همان فارسی امروز می‌باشد درآمد. در سده‌های ابتدایی دوران حکومت اسلامی در ایران، واژه «فارسی» برای «زبان فارسی نو» که تحول یافته «فارسی میانه» بود، به کار برده می‌شد. به کار بردن فارسی برای فارسی میانه که همان فارسی رایج در دوران ساسانیان بود باعث ایجاد ابهام می‌شد. در نتیجه واژه پهلوی برای جلوگیری از ابهام در تقابل با «فارسی نو» به عنوان نام دیگر «فارسی میانه» انتخاب شد.

زبان فارسی در دوران اسلام: بعد از پیروزی اعراب در ایران، فارسی به صورت گفتار به سمت شرق پیش رفت و به وسیله سپاهیان ایرانی به افغانستان و ماوراءالنهر رسید. اولین بار در خراسان استفاده از رسم الخط عربی برای نوشتن فارسی استفاده شد. علت این اتفاق وجود زرتشتیان و موبدانی در غرب و فارس بود که هنوز شیوه نوشتاری آن‌ها زبان پهلوی یعنی پارسی میانه بود. خط پهلوی هنوز رقیب جدی برای رسم الخط جدید عربی بود و اجازه ساخت صورت نوشتاری جدیدی برای زبان فارسی را نمی‌داد. فارسی، گویش محلی جنوبی‌ترین ناحیه ایران بود که به همان صورت گفتاری به سمت شمال و شرق ایران گسترش پیدا کرد. پس از آن در شمال شرقی ایران به زبان ادبی تبدیل شد و دوباره به شرق و جنوب ایران رسید و کم کم به بخش‌های بزرگی از قاره آسیا نیز رسید.

شیوه نوشتاری جدید زبان فارسی: خط فارسی امروزی، فارسی شده رسم الخط عربی است. خود رسم الخط عربی نیز از خطوط کوفی و بصری گرفته شده است. تفاوت اصلی رسم الخط فارسی و رسم الخط عربی اضافه شدن حروف «پ»، «ژ»، «گ» و «چ» به نوشتار فارسی است. در کشورهای دیگر از جمله تاجیکستان، نوشتار فارسی به خط سیریلیک نوشته می‌شود. خط فارسی به شکل امروزی در کشور ایران و افغانستان رایج است. و خط رسمی این دو کشور محسوب می‌شود. تاریخ دقیق شروع استفاده از این نوع نوشتار برای فارسی مشخص نیست. اما برخی از پژوهشگران مانند ریچارد فرای، بر این عقیده‌اند که خط نوین فارسی توسط رودکی سمرقندی ابداع شده است. باید گفت که از نظر بعضی از کارشناسان، خط فارسی امروزی عیب‌هایی دارد و مناسب استفاده برای صورت نوشتاری فارسی نیست. برخی از نقص‌هایی که این خط دارد، عدم ثبت آوا در صورت نوشتاری و احتمال خطا در خوانش متن، وجود چندین حرف متفاوت با یک آوای مشترک، که همین معایب یادگیری نوشتار فارسی را دشوار کرده است. همچنین فراوانی نقطه‌ها و سلیقه‌ای بودن برخی صورت‌های نوشتاری از دیگر ایرادات بزرگی است که خط کنونی فارسی دارد.

زبان فارسی در افغانستان: فارسی در افغانستان در نوشتار رسمی اداری با عنوان فارسی دری شناخته می‌شود، اما مردم افغانستان زبان گفتاری خود را فارسی یا پارسی می‌دانند. زبان‌های اصلی کشور افغانستان دو زبان فارسی دری و پشتو هستند. با اینکه برخی افراد در افغانستان فارسی و فارسی دری را مستقل از هم می‌دانند، اما در کشور ایران تفاوت‌های این دو زبان به اندازه‌ای نیست که آن‌ها را از هم مستقل بدانند. به هر حال، فارسی دری از مهم‌ترین گویش‌های زبان فارسی است. نام دیگر فارسی دری را می‌توان گویش هزارگی نامید. هزاره‌ها در افغانستان فرهنگی مشابه دیگر اقوام فارسی زبان دارند. اگرچه کلمات عربی، ترکی و مغولی وارد فارسی دری یا هزارگی شده است، اما تنها ۲۰ درصد از کل واژه‌های این گویش را تشکیل می‌دهند. همچنین لهجه هزارگی شامل برخی ویژگی‌های دستور زبان فارسی است که از قرن چهارم و پنجم هجری بدون تغییر مانده است. خود گویش هزارگی صرفنظر از لهجه آن، از فارسی غزنه و خراسان شرقی بوجود آمده است.

زبان فارسی در تاجیکستان: مردم تاجیکستان نزدیکی تاریخی، فرهنگی و زبانی با فارسی زبان‌های ایرانی و افغانستانی دارند. حتی تاجیک‌های کشور چین هم به فارسی شرقی صحبت می‌کنند. زبان تاجیکی یا فارسی تاجیکی که فارسی فرارودی یا ماوراءالنهری هم گفته می‌شود، زبان رایج در ازبکستان و تاجیکستان است. مجلس تاجیکستان در سال ۱۹۹۹ میلادی یا ۱۳۷۸ خورشیدی، واژه فارسی را از زبان فارسی تاجیکی حذف کرد و زبان رسمی کشور تاجیکستان را تاجیکی اعلام کرد. زبان فارسی تاجیکی یا همان زبان تاجیکی، با الفبای سیریلیک نوشته می‌شود. یکی از دلایل دور شدن فارسی تاجیکی از فارسی همین تغییر رسم الخط آن است. البته این تغییر خط در زمان شوروی اتفاق افتاد. سیر تغییر خط فارسی تاجیکی ابتدا به لاتین و سپس به سیریلیک بود. به دلیل تفاوت نوشتار نیز ارتباط مردم تاجیک با دیگر فارسی زبانان دیگر ممکن نبود. بعد از فروپاشی شوروی و استقلال تاجیکستان که در سال ۱۹۹۱ میلادی (۱۳۷۰ خورشیدی) اتفاق افتاد، مردم و دولت تاجیکستان خواستار تغییر الفبای تاجیکی به الفبای فارسی گرفتند، اما تاکنون این اتفاق نیفتاده است. به گفته مقامات کشور تاجیکستان تغییر خط در حال حاضر به نفع کشور نیست و هزینه زیادی را در بر خواهد داشت.

چرا تغییر زبان برای تاجیکی‌ها مهم است: در حال حاضر در کشور تاجیکستان هیچ نشریه یا رسانه‌ای به خط فارسی وجود ندارد و تعداد کمی از مردم تاجیک با خط فارسی آشنایی دارند. کارشناسان فرهنگی تاجیک می‌گویند گسترش آموزش خط فارسی به منزله زنده کردن خط نیاکان و ایجاد امکان دسترسی مردم تاجیک به منابع عظیم زبان فارسی است که در کتابخانه‌ها و پایگاه‌های اطلاعاتی کشورهای فارسی زبان، مخصوصاً کشور ایران است. شمار زیادی از شخصیت‌های فرهنگی و ادبی کشور تاجیکستان خط و الفبای سیریلیک را تحمیلی می‌دانند که باعث وابستگی بیشتر کشور تاجیکستان به روسیه می‌شود. محمد

جان شکوری از شخصیت های فرهنگی تاجیکستان و عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی در ایران، بر این عقیده است که مقامات تاجیکستان قصد بازگشت به خط فارسی را ندارند که این موضوع مانع رشد زبان فارسی تاجیکی شده است.

زبان فارسی در ازبکستان: در ازبکستان، در شهرهای سمرقند، بخارا، استان‌های خوارزم، سرخان دریا و قشقه دریا جایگاه تاریخی، فرهنگی و علمی خاصی دارد. در ازبکستان پیشتر نسخه‌های خطی و ادبیات قبل از حکومت شوروی، به فارسی نوشته شده اند. بعد از روی کار آمدن شوروی و رهبری شرف رشیدف در ازبکستان، صحبت کردن به زبان فارسی جریمه‌ای معادل پنج روبل روسیه داشت. صحبت کردن به تمام زبان‌ها به جز فارسی در این دوره مجاز بود. در موسسات آموزشی از جمله دانشگاه سمرقند که به دستور لنین تاسیس شده بود، به فارسی تدریس انجام میشد. بعد از فروپاشی شوروی زبان این دانشگاه به زبان ازبکی تغییر کرد.

زبان و ادب فارسی در هند: تاریخچه رواج زبان و ادبیات فارسی در هند طولانی است. اولین بار در قرن سوم هجری با فارسی زبانان آشنا شدند. ابن حوقل در کتاب *صورة الارض و اصطخری در کتاب المسالك و الممالک*، عنوان می‌کنند که در آن زمان مردم «مُلتان» و «منصوره» به زبان عربی و سندی صحبت می‌کنند و مردم «مُکران»، به فارسی با یکدیگر حرف می‌زنند. یکی از شاعران مشهور اهل سند، رابعه بنت کعب است که تمام اشعار وی به فارسی سروده شده است. از این موضوع می‌توان نتیجه گرفت که گویش مردم سند، فارسی بوده است. در هندوستان پیش از استعمار انگلیس، فارسی زبان دوم رسمی این کشور بود و زبان فرهنگی و علمی بود. فارسی در زمان **گورکانیان** زبان رسمی اول بود. بعد از ورود انگلستان به کشور هند در سال ۱۸۳۲، بعد از حدود ۷۰۰ سال حضور زبان فارسی در هندوستان به عنوان زبان رسمی، در سال ۱۸۳۶ **زبان انگلیسی توسط چارلز تری ویلیان جایگزین فارسی** به عنوان زبان دوم شد.

زبان فارسی چه زمانی وارد هند شد: فارسی در دوران غزنوی وارد هندوستان شد. در دوران غزنویان، فارسی زبان ادبیات، فرهنگی و علم بود. بعد از تاسیس **امپراتوری مغول در هندوستان**، زبان فارسی به اوج شکوفایی خود در هند رسید و پس از آن زبان رسمی کشور هند شد. در زمان گورکانیان هند، بسیار گسترش پیدا کرد. در واقع قبل از به قدرت رسیدن گورکانیان در هندوستان، عارفان فارسی زبان، اسلام را به هند برده بودند، اما روی کار آمدن گورکانیان بود که فارسی را شکوفا کرد و زبان رسمی مردم و درباریان شد. در همین زمان بود که شمار زیادی از هنرمندان، نویسندگان و شاعران ایرانی به هند مهاجرت کردند. شاعران بزرگی مانند بیدل دهلوی و امیر خسرو دهلوی و همینطور سبک شعری هندی از محصولات فارسی هندوستان هستند. از شاعران فارسی زبان نامدار دیگر هند اقبال لاهوری است. فرهنگ‌های ارزشمندی برای زبان فارسی نیز گردآوری شده‌اند که **فرهنگ ابراهیمی از ابراهیم قوام‌الدین فروغی و فرهنگ آندراج** از محمد پاشا نمونه‌هایی از آن‌هاست.

وضعیت امروزی آموزش زبان فارسی در هند: زبان و ادبیات فارسی در حال حاضر در بیش از ۵۰ دانشگاه هند تدریس می‌شود. در چندین دانشگاه این کشور بخش مستقل زبان فارسی وجود دارد. دانشگاه‌های دارای بخش مستقل، دانشگاه‌های علیگر، دهلی، جواهر لعل نهرو، جامعه ملی اسلامی، کشمیر، لکنو، بنارس، پتنا، بوپال، عثمانیه، بمبئی، گوهاتی، بی آرامبیدکر (مظفرنگر) و مگد هستند. در دانشگاه‌های علیگر، مولانا آزاد، پتنا، مالیر کوتلا و احمدآباد، مرکز تحقیقات زبان فارسی نیز مشغول فعالیت است. با این حال، هنوز هم تعداد دقیق مراکز آموزشی این زبان در هند مشخص نیست. تا به حال تعداد زیادی دانشجوی زبان فارسی از دانشگاه‌های هندوستان برای دوره‌های تکمیلی زبان و ادب فارسی به ایران اعزام شده‌اند. در بنای زیبا و منحصر به فرد «**تاج محل**» که در جهان به عنوان سمبل عشق شناخته می‌شود، جملات و اشعاری به فارسی نوشته شده است. روی سنگ مزار جهان آرا، دختر شاه جهان، این شعر به حک شده است:

بغیر سبزه نپوشد کسی مزار مرا
که قبر پوش غریبان همین گیاه بس است

به گفته دکتر علی اصغر حکمت در کتاب «**نقش پارسی بر احجار هند**»، در بسیاری از آثار تاریخی هند نیز اشعار و نوشته‌های فارسی دیده می‌شود. مسجد جامع دهلی، مقبره بی بی، آرامگاه همایون، سرای نورمحل، سیکندرا، فاتح پور سیکری، قلعه آگره، معین الدین چشتی، لال قلعه یا قلعه سرخ (دهلی)، مسجد بابری، مسجد بادشاهی، فاتح پور سیکری نمونه‌هایی از این بناها هستند.

زبان فارسی در کشمیر: کشمیر و دره جامو از نظر آب و هوا به ایران شباهت زیادی دارد و به همین دلیل کشمیر را ایران کوچک می‌نامند. تاثیر نفوذ هنر ایرانی را می‌توان در باغ‌ها و بناها و به خصوص قالی کشمیر می‌توان مشاهده کرد. در دوره پیش از تیموریان ادبیات فارسی در کشمیر بسیار غنی و ارزشمند است. ورود زبان فارسی به کشمیر و دره جامو، هم زمان با ورود و گسترش اسلام در اوایل قرن هشتم بوده است. اگرچه از همان قرن اول هجری هم افراد مسلمان کمی در کشمیر زندگی می‌کردند. صوفیان برجسته ایرانی مانند سید شرف الدین بلبل شاه ترکستانی و میر سید علی همدانی و بسیاری از همراهان آنان در قرن هشتم در کشمیر زندگی می‌کرده‌اند و اسلام و زبان و ادب فارسی را در کشمیر و دره جامو گسترش داده‌اند.

سرنوشت زبان فارسی از آغاز ورود به فلات ایران زمین تا امروز چگونه بود؟

آنگونه که قبلاً هم گفته شد که فارسی یا پارسی یکی از زبان‌های هندواروپایی در شاخهٔ زبان‌های ایرانی جنوب غربی است که در کشورهای ایران، افغانستان، تاجیکستان و ازبکستان و سایر کشورها به آن سخن می‌گویند. فارسی زبان رسمی کشورهای ایران و تاجیکستان و یکی از دو زبان رسمی افغانستان (در کنار پشتو) است. زبان رسمی کشور هندوستان نیز تا پیش از ورود استعمار انگلیس، فارسی بود. زبان فارسی را پارسی نیز می‌گویند. زبان فارسی در افغانستان به‌طور رسمی دری و در تاجیکستان تاجیکی خوانده شده است. در سال ۱۸۷۲ در نشست ادیبان و زبان‌شناسان اروپایی در برلین، زبان‌های یونانی، فارسی، لاتین و سانسکریت به عنوان زبان‌های کلاسیک جهان برگزیده شدند. بر پایهٔ تعریف، زبانی کلاسیک به‌شمار می‌آید که باستانی باشد، ادبیات پرباری داشته باشد و سوم در آخرین هزاره عمر خود تغییرات اندکی کرده باشد.

فارسی از دیدگاه شمار و گوناگونی ضرب‌المثل‌ها در میان سه زبان نخست جهان است. با ورود واژگان از زبان عربی (و زبان‌های دیگری مانند یونانی، آرامی، ترکی و غیره) به زبان فارسی، این زبان از نظر تعداد واژه‌ها یکی از غنی‌ترین زبان‌ها شده است. در کمتر زبانی فرهنگ واژگانی، چون دهخدا (در ۱۸ جلد) یا فرهنگ سخن (در ۸ جلد) دیده می‌شود. زبان فارسی نهمین زبان پرکاربرد در محتوای وب و بالاتر از عربی و ترکی و سایر زبان‌های خاورمیانه است.

یکی از آبخوره‌های این زبان، زبان کهنسال رایج روزگار هخامنشیان است که آن را پارسی باستان می‌خوانند. نمونه‌ای از این زبان در نوشته‌های پادشاهان این خاندان به خط میخی در دست است. در این نوشته‌ها کمابیش ششصد و اندی واژه (غیر مکرر) به کار رفته است. ما باید بدانیم که تاریخ زبان مادری ما از روزی که نیاکان ما به این سرزمین آمده‌اند تا به امروز چه بوده و چه شده است و چه تطورها و گردش‌هایی در آن راه یافته است، از این رو، به قدیمی‌ترین زبان‌های ایران بازمی‌گردیم. زبان مادری قدیمی‌ترین یادگاری که از زندگی نیاکان باستانی ما باقی است «**نِسک‌های اوستا**» است که شامل سرودهای دینی و احکام مذهبی نیاکان و محتوای تواریخی است که شاهنامه فردوسی نمودار آن است و مطالب تاریخی آن کتاب از «**کیومرث**» تا زمان «**گشتاسب شاه**» است، دیگر زبان «**اوستا**» است؛ اوستا در اصل «**اَوِیشتاک**» است به معنی بنیان جا افتاده و محکم، کنایه از آیات محکمت و شریعت پابرجای و به صیغه صفت مشبیه است، در «**تاریخ طبری**» و دیگر متقدمان از مورخان عرب «**ابستاق**» و «**افستاق**» ضبط شده است و در زبان دری «**اوستا - اُست - اُست**» به اختلاف دیده می‌شود و همه جا با لفظ «**زند**» ردیف آمده است.

زبان اوستایی هم یکی از اصول و پایه‌های زبان ایران است. این زبان به ویژه بخش‌های قدیم آن «**گائِه**»، بسیار کهنه به نظر می‌رسد و مانند زبان سنسکریت و عربی دارای اعراب است، یعنی پایان کلمه‌ها از روی تغییر عوامل تغییر می‌کرده است و حرکت‌های گوناگون به خود می‌گرفته است، همچنین دارای نشانه‌های جنسی و تثنیه بوده است. دیگر زبان فارسی باستان است که آن را «**فرس قدیم**» نامیده‌اند. این همان زبانی است که بر سنگ‌های «**ببستون**»، «**اَلوُند**»، صد ستون «**تخت جمشید**»، دخمه‌های هخامنشی، لوح‌های زرین و سیمین بُنلاد تخت جمشید و جاهای دیگر کنده شده است و مهمتر از همه نوشته ببستون است که داریوش شاهنشاه هخامنشی تاریخ بیرون آمدن و به شهنشاهی رسیدن و کارنامه‌های خود را در آنجا گزارش داده است. دیگر زبان پهلوی است، این زبان را فارسی میانه نام نهاده‌اند و منسوب است به «**پرتو**» نام قبیله‌ی بزرگی یا سرزمین پهناور که مسکن قبیله پرتو بوده و آن سرزمین خراسان امروزی است که از مشرق به صحرای اتابک (دشت خاوران قدیم) و از شمال به خوارزم و گرگان و از مغرب به قومس (دامغان کنونی) و از نیمروز (جنوب) به سند و زابل می‌پیوسته است. مردم آن سرزمین از ایرانیان (سگه) بوده‌اند که پس از مرگ اسکندر یونانیان را از ایران رانده دولتی بزرگ و پهناور تشکیل دادند و ما آنان را اشکانیان گوئیم. زبان پهلوی و خط پهلوی به دو قسمت تقسیم شده است:

۱- **زبان و خط پهلوی شمالی و شرقی** که خاص مردم آذربایجان و خراسان کنونی (نیشابور، مشهد، سرخس، گرگان، دهستان، استوا، هرات، مرو) بوده و آن را پهلوی اشکانی یا پارتی و برخی پهلوی کلدانی می‌گویند.

۲- پهلوی جنوب و جنوب غربی است که هم از نظر لهجه و هم از نظر خط با پهلوی شمالی تفاوت داشته و کتیبه‌های ساسانی و کتاب‌های پهلوی که بر جای مانده به این لهجه است و به جز کتاب «درخت آسوریک» که واژه‌هایی از پهلوی شمالی در آن موجود است، دیگر سندی از پهلوی شمالی در دست نیست، مگر کتیبه‌ها و اوراقی مختصر که گذشت؛ با این حال لهجه شمالی از میان نرفت و در لهجه جنوب، لغت‌ها و فعل‌های زیادی از آن موجود ماند. در دوره اسلامی زبان فصیح فارسی را پهلوانی زبان و پهلوی زبان خواندند و پهلوی را برابر تازی گرفتند؛ آهنگی را که در ترانه‌های «فهلویات» می‌خواندند نیز پهلوی و پهلوانی می‌گفتند. زبانی که ما به آن سخن می‌گوییم و امروزه در کشورهای دیگر آن را به کار می‌برند ادامه همان فارسی دری است که از دوران ساسانیان در ایرانیان رواج یافت. زبان فارسی را از این رو دری می‌گفتند که زبان درباریان ساسانیان بود و زبانی بود که برای نگارش کتاب‌ها از آن استفاده می‌کردند.

چالش‌های زبان فارسی در افغانستان : حکایت زبان در افغانستان یکی از نادرترین پدیده‌های تاریخ جهان معاصر است. کشوری را در دنیا نمی‌توان پیدا کرد که اکثر مردم آن به زبان مادری خود صحبت کنند، کتاب‌های درسی مدارس و دانشگاه‌ها هم به همان زبان باشد، اما اقلیتی درصدد برآیند تا زبان خود را به عنوان زبان اصلی بر آن جامعه حاکم کنند. به گزارش مشرق، پشتون‌ها از نظر جمعیت، از برخی دیگر از اقوام افغانستان پرشماتر هستند، اما از نظر زبانی در اقلیت مطلق به سر می‌برند و اقوام اصلی هزاره و تاجیک در این کشور به زبان فارسی حرف می‌زنند و اغلب «ازبکی» های افغانستان هم با وجود ترک تبار بودن، به فارسی دری سخن می‌گویند، اما سرود ملی این کشور به زبان «پشتو» است. با این حال، اما پشتون‌ها زبان پشتو را زبان اصلی افغانستان می‌دانند و سال گذشته هنگامی که ساختمان جدید وزارت دفاع این کشور مورد بهره‌برداری قرار گرفت، بر سر در این وزارتخانه تنها نام‌های پشتو و انگلیسی نوشته شد و از زبان فارسی در آن خبری نبود و بعد از اعتراض برخی از فارسی‌زبانان، اصلاح شد.

درگیری‌هایی که ماه گذشته بر سر تابلوی دانشگاه هرات مرکز استانی به همین نام در غرب افغانستان، میان شهروندان افغان صورت گرفت، ناشی از همین نوع نگاه اقلیت پشتوزبان در این کشور بود. آنان شبانه تابلوی دانشگاه را که به سه زبان فارسی، پشتو و انگلیسی نوشته شده بود، پائین کشیدند تا واژه فارسی «دانشگاه» را از آن حذف کنند و تنها نام‌های یونیورسیتی انگلیسی و پوهنتون پشتو به معنای دانشگاه در آن باقی بماند. این اقدام‌ها در شرایطی صورت می‌گیرد که در قانون اساسی افغانستان، فارسی دری و پشتو، به عنوان زبان‌های رسمی این کشور شناخته شده است و مطابق این قانون در استان‌هایی که گویش بیش از دوسوم مردم آن، به زبانی دیگر باشد، آن زبان به عنوان زبان رسمی سوم تلقی می‌شود و اغلب مردم هرات مانند بسیاری از استان‌های دیگر افغانستان به زبان فارسی سخن می‌گویند. ماده شانزدهم قانون اساسی افغانستان تصریح کرده است از میان زبان‌های پشتو، دری، ازبکی، ترکمنی، بلوچی، پشه‌ای، نورستانی، پامیری و سایر زبان‌های رایج در کشور، پشتو و دری زبان رسمی دولت است و در مناطقی که اکثریت مردم به یکی از زبان‌های ازبکی، ترکمنی، پشه‌ای، نورستانی، بلوچی و یا پامیری سخن می‌گویند، آن زبان علاوه بر پشتو و دری، زبان سوم رسمی خواهد بود و انتشار مطبوعات و رسانه‌های همگانی به همه زبان‌های رایج در کشور آزاد است.

اغلب رسانه‌های افغانستان به زبان فارسی و معدودی از آنها به زبان پشتو منتشر می‌شوند و شماری از روزنامه‌ها و نشریات هفتگی، ماهنامه و یا فصلنامه در کنار انتشار اخبار و گزارش‌ها یا مطالب خود به زبان فارسی، یک صفحه و یا ستونی را به زبان پشتو اختصاص داده‌اند و در مدارس، درس پشتو مانند انگلیسی به عنوان یک زبان خارجی تدریس می‌شود، اما با این حال عده‌ای حاضر نیستند شاهد رواج زبان فارسی در این کشور باشند. برنتابیدن زبان فارسی رایج در افغانستان ریشه تاریخی دارد. مردم افغانستان می‌گویند تا قبل از حکومت "شاه امان‌الله" در اوایل قرن نوزدهم میلادی به طور رسمی و چند دهه بعد از آن، فارسی‌زبانان را به عنوان شهروند افغان به حساب نمی‌آوردند و واژه «افغان» مترادف با «پشتون» به کار می‌رفت و غیرفارسی‌زبانان را افغان نمی‌خواندند و هنوز هم عده‌ای از این اعتقاد دفاع می‌کنند. مقام‌های بلندپایه افغانستان کوشیده‌اند از زبان خاصی جانبداری نکنند. "محمد اشرف غنی" رئیس‌جمهوری این کشور به عنوان یک پشتون در سخنرانی‌ها و نشست‌های مطبوعاتی به دو زبان پشتو و فارسی سخن می‌گوید. وی سخنان خود را با زبان پشتو آغاز می‌کند و بعد از یک یا چند جمله مانند یک مترجم دوباره همان اظهارات را به زبان فارسی تکرار می‌کند، اما برخی وزیران کابینه تنها به یک زبان فارسی و یا پشتو سخن می‌گویند.

«عبدالله عبدالله» رئیس‌اجرائی دولت افغانستان به زبان فارسی سخن می‌گوید. او در گفت‌وگوهای مطبوعاتی در مقابل پرسش‌هایی که به زبان پشتو با وی درمیان گذاشته می‌شود، به زبان پشتو و در برابر پرسش‌های فارسی به همان زبان فارسی پاسخ می‌دهد. عده‌ای او را تاجیک، اما دارای تباری پشتون می‌دانند. مقاومت پشتون‌ها در مقابل رواج زبان فارسی، تنها چالش این زبان در افغانستان نیست. مقاومت پشتون‌ها در مقابل خواست و اراده اکثریت فارسی‌زبانان محتوم به شکست

است، اما مسیر عمومی جامعه آگاهانه یا ناآگاهانه به شدت به سمت استفاده از واژه های انگلیسی سوق داده می شود و نفوذ زبان انگلیسی در جامعه به حدی فراگیر شده که بسیاری از فروشگاه ها نام های انگلیسی را بر خود نهاده و علاوه بر آن صاحبان فروشگاه ها نیز تمایل دارند تا فاکتورهای اجناس فروخته شده را به زبان انگلیسی بنویسند.

فارسی زبانان نیز بی اعتنا به عواقب استفاده از واژه های انگلیسی، آن را در گفت و گوهای روزانه به کار می برند و اگر این وضعیت ادامه پیدا کند در دهه های آینده اثری از زبان فارسی در افغانستان نخواهد بود، همان گونه که تجربه نشان داده است خیل عظیمی از فارسی زبانان هند و پاکستان، اینک به زبان اردو صحبت می کنند. شبکه اطلاع رسانی افغانستان در این باره نوشته است: «تا 200 سال پیش زبان اداری هند، فارسی بوده و هنوز کنار ساختمان وزارت خارجه هند در دهلی نو اشعار فارسی به چشم می خورد؛ اما امروز حتی پارسیان هند نمی توانند فارسی صحبت کنند و در سرود ملی پاکستان فقط یک کلمه غیر فارسی وجود دارد، در حالی که اگر چند دهه قبل از زبان اردو در این کشور خبری نبود و مردم آن، فارسی صحبت می کردند. پیشرفت های علمی، فناوری های جدید و تمایل به یادگیری یک زبان بین المللی برای حضور پررنگ در جامعه جهانی و ناگزیر شدن فارسی زبانان برای استفاده از این واژه های نو، زبان فارسی را در کشورهای فارسی زبان، دچار دگرگونی کرده است و در این فرایند، واژه های بیگانه هر روز در این کشورها وارد گویش های آنان می شود و در افغانستان مولفه مهاجرت نیز بر گستردگی این روند افزوده است. نزدیک به یک میلیون اتباع افغان به کشورهای اروپائی عزیمت کرده اند و آنان بدون اینکه نیازی به حضور در کشور داشته باشند، با استفاده از انواع وسایل ارتباطی واژه های انگلیسی را در سطحی گسترده برای نزدیکان و آشنایان خود به ارمغان آورده و شبکه های اجتماعی مملو از کاربرد کلمات انگلیسی توسط مهاجران است و همه این عوامل باعث هجوم واژه های بیگانه در زبان فارسی دری یا اصیل افغانستان شده است. پژوهشگران افغان می گویند: نفوذ زبان انگلیسی در نظام اداری و آموزشی کشور و در مطالب رسانه ها روز به روز گسترش یافته و آرام آرام در برخی موسسات و دانشکده ها، جایگزین زبان فارسی می شود و برای جلوگیری از درهم ریختگی زبان فارسی در افغانستان باید مرکزی جامع عهده دار این مسئولیت شود. این مرکز می تواند با مشارکت کشورهای ایران و تاجیکستان پایه گذاری شود. «شمس الحق آریانفر» از چهره های فرهنگی صاحب نام افغانستان در این باره معتقد است که در حال حاضر چند شهروند افغان در فرهنگستان زبان فارسی ایران حضور دارند، اما این افراد اندک پاسخگوی نیازهای گسترده امروز نخواهند بود و باید نهادی جامع و فراگیر متشکل از زبان شناسان فاخر کشورهای ایران، افغانستان و تاجیکستان تشکیل شود تا از هجوم واژه های بیگانه جلوگیری کند.

آیا زبان فارسی در افغانستان در حال انقراض است؟ : در شرایط فعلی شاید ترجمه و برگردان بسا از آثار و آفریده های ادبی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی از زبان های معروف و معتبر جهان برای کشور های مانند افغانستان و تاجیکستان پر هزینه و زمان بر باشد، اما مردم افغانستان میتوانند از صد ها هزار کتابی که در رشته های ناهمگون طی سال های متمادی توسط صد ها تن از مترجمین، دانشمندان، فرهیختگان و نخبگان ایرانی به فارسی دری ترجمه شده است، استفاده کنند. به گزارش تحلیلی بخش سیاسی شبکه اطلاع رسانی افغانستان، چندی است که عده ای از فعالان سیاسی تلاش دارند تا به هر طریق ممکن، ترویج زبان فارسی در کشور را کاهش داده و به مرور زمان کلمات غنی و کهن فارسی را از فرهنگ دستور زبان افغانستان حذف نمایند. نمونه کوچکی از این تهاجم فرهنگی را در حذف واژه دانشگاه در صحن علنی مجلس دیده و شنیدید، اما اکنون کار از حذف یک کلمه و صد کلمه و هزار کلمه گذشته و یک جریان خاص تحت حمایت غرب تلاش دارند تا به دلایل خاص، زبان فارسی را از مردم افغانستان گرفته و زبان پشتو و لاتین را جایگزین نمایند. این نگرانی به حدی است که نویسندگان مطرح مدعی هستند که با وجود مشکلات زبان فارسی در دنیای امروز، می توان گفت: این زبان در معرض خطر انقراض است و ممکن است با یک تغییر سریع از بین برود. زیرا در حال حاضر فقط در افغانستان، تاجیکستان و ایران به زبان فارسی صحبت می شود.

در حالی که تا 200 سال پیش زبان اداری هند فارسی بوده و هنوز کنار ساختمان وزارت خارجه ی هند در دهلی نو اشعار فارسی به چشم می خورد؛ اما امروز می بینیم که حتی پارسیان هند نمی توانند یک کلمه فارسی صحبت کنند. در سرود ملی پاکستان فقط یک کلمه غیر فارسی وجود دارد و تمام شعارهای مردم این کشور به زبان فارسی است. اما می بینیم که مردم پاکستان حتی یک کلمه هم فارسی متوجه نمی شوند و زبان مذهبی و درسی شان تغییر کرده است. در حالی که اگر چند دهه قبل دولتمردان آن زمان پاکستان به حد کافی قدرتمند بودند، امروز از زبان اردو در این کشور خبری نبود و مردم فارسی صحبت می کردند. این وضعیت نگران کننده زبان فارسی حتی در کشورهای فارسی زبان نیز تداوم دارد به حدی که خط رسمی کشور تاجیکستان که فارسی زبان هستند، پس از فروپاشی شوروی هنوز سرلیک مانده است و امروز هم در معرض تغییر به خط لاتین است؛

همان اتفاقی که برای زبان نوشتاری ترکمنستان افتاد و کشور ترکیه با نفوذ بالای فرهنگی و با استفاده از شبکه‌های ماهواره‌ای و اینترنت ترکمنستان را مستعمره فرهنگی خود کرد و زبان نوشتاری‌شان به لاتین تغییر کرد.

این نگرانی زمانی بیشتر می‌شود که شما می‌بینید در افغانستان نیز این عده تلاش دارند تا به هر طریق ممکن که شده حتی با پرداخت هزینه‌های قابل توجه و دادن تسهیلات، آن کسانی را استخدام نمایند که مسلط به زبانی غیر از زبان فارسی باشند. هرچند این مطلب بسیار مفید است مشروط بر اینکه توطئه برای حذف زبان فارسی مانند کشور مذکور در جریان نباشند. اما خوشبختانه عده‌ای از دلسوزان این زبان کهن تلاش داند تا زبان فارسی را به عنوان هفتمین زبان زنده و بزرگ در سازمان ملل ثبت نمایند. شش زبانی که فعلاً زبان رسمی سازمان ملل هستند عبارتند از: انگلیسی، فرانسه، اسپانوی، عربی، روسی، چینی و البته در حال حاضر ترکها نیز برای اضافه کردن زبان خود به این لیست فعالیت می‌کنند. که البته برای ثبت زبان فارسی به عنوان هفتمین زبان بزرگ؛ این زبان باید علاوه بر سه کشور فعلی یعنی ایران و افغانستان و تاجیکستان، در کشورهای دیگری نیز زبان رسمی باشد. از جمله پاکستان و برخی کشورهای عربی مثل بحرین و عراق که هم زبان و هم خط آنها تا حدود زیادی به فارسی نزدیک است. از دیگر کشورهایی که می‌توان به رسمیت بخشیدن زبان فارسی در آن امید بست، ازبکستان است. زبان رسمی این کشور ازبکی است و اکثر نسی مردم این کشور نیز ازبک هستند اما به دلیل وجود کانون‌های اصلی زبان فارسی مانند بخارا، سمرقند، فرغانه و ...، هنوز زبان فارسی در این دیار زنده است.

راه دیگر این است که روسای جمهور این کشورها از جمله جناب کرزی همگام با غربی‌ها در این توطئه فرهنگی نباشد. چندی پیش حامد کرزی گفته بود زبان آموزشی در دانشکده‌های مهندسی و پزشکی باید انگلیسی باشد. چرا که عامل عدم رشد اقتصادی ما این است که تحصیلات در رشته‌های مهم به زبانی نیست که آموزش علوم به آن آسان باشد، یا به دست آوردن کتاب آسان باشد. در حالی که می‌توان از همین دانشجویان خواست تا این کتب را به زبان فارسی ترجمه کنند. از طرفی شاید ترجمه کتب فرنگی به زبان فارسی برای تاجیکستان و افغانستان بسیار پرهزینه و البته زمان بر باشد، اما ما می‌توانیم از صدها هزار کتابی که در رشته‌های گوناگون طی دهها سال توسط صدها مترجم ایرانی به فارسی ترجمه شده استفاده نماییم. شاید این مطالب بهانه‌ای باشد تا فارسی‌زبانان و کسانی که علاقه مند به حفظ این زبان کهن می‌باشند، تلاش نمایند تا فروغ این زبان در افغانستان نیز مانند پاکستان و هند و عراق با توطئه‌های غرب خاموش نشود.

فارسی دری در افغانستان: دکتور محمود افشاری: یادداشتی از دکتر محمود افشار یزدی درباره فارسی دری در افغانستان نوشته‌ای با نام «پژواک ابتدال» با زیر عنوان «علل تشتت فرهنگی و اجتماعی افغانستان» به‌خامه آقای نجیب مایل هروی برای چاپ در سلسله انتشارات بنیاد این موقوفات با نامه‌ای از فاضل نام‌برده دریافت گردید.

چون نظر اجمالی در آن نمودم به ایشان نوشتم اگر موافقت نمایند اسم کتاب به نام مناسب‌تر دیگری تغییر داده شود. چند سطر از پاسخ ایشان عیناً نقل می‌شود: «درباره اسم کتاب نیز نظر پیرانه آن استاد مقبول بنده می‌باشد... هر اسمی که به نظر آن حضرت مناسب می‌نماید و تجانس داشته باشد خوب است که گزین شود و اختیار گردد... شاید در آینده تأملاتی سزاوارتر در زمینه زبانی و گویشها و گونه‌ای زبانی زنده در افغانستان بکنم که هم تکلمه این رساله باشد و هم مشکل تضاد زبانی (فارسی و پشتو) را به شیوه‌ای محققانه و به دور از تعصب زبانی حل کنم، زیرا هویت افغانستانی‌ها به هویت فرهنگ و زبان فارسی است و حتی المقدور نباید بگذاریم که سرنوشت زبان فارسی در آنجا همانند سرنوشت زبان فارسی در هندوستان بشود. تاکنون اهل قلم در افغانستان مسئله فارسی و پشتو را صمیمانه و محققانه عنوان نکرده‌اند. هم فارسی‌زبان و هم پشتوزبان با عصبیت تندی با یکدیگر مقابل شده‌اند، و این برخورد دستمایه بی‌هویتی هر دو طرف شده است و امیدوارم بنده در این راه عقده‌های از عقده‌های فراوان را بگشایم.»

این بنیاد، دین و سیاست را از تاریخ و فرهنگ و زبان در کار و روش خود جدا می‌داند و وارد بحث آنها نمی‌شود. آنچه بی‌غرضانه و عالمانه نوشته شود و به دو کشور برادر و برابر افغان و ایران و هدف این بنیاد ضرری نرساند از منتشر کردن آنها خوش وقت خواهد بود. خود نیز از حق گوئی و حقیقت جوئی تا آنجا که میسر است پرهیز ندارد. چنان که بارها گفته و نوشته‌ام، ما از مطبوعات و انتشارات خود نظر تجارتي و سودجویی نداریم. موقوفات ما به قصد خدمت به عامه است از راه فرهنگ. تنها چیزی که بیش از هر چیز دیگر نظر ما را به خود جلب می‌کند و علاقه شدید بدان داریم نگاهی از فارسی دری رایج در ایران و افغانستان و بعضی کشورهای دیگر است. چون اکنون صحبت ایران و افغانستان در میان است و زبان فارسی دری رایج‌ترین زبانها در هر دو کشور است عنان سخن را مخصوصاً بدان سو می‌کشانیم، زیرا متأسفانه کسانی در افغانستان پیدا شده‌اند که به مبارزه با آن برخاسته‌اند. نخست می‌خواهم بدانم که آیا زبان دری متعلق به خود افغانستان است یا برآن کشور از خارج تحمیل شده است. سپس، آیا گسترش آن در آنجا به سود ملت و کشور افغان است یا به زبان آن. این زبان در درجه اول زاینده و پرورش یافته افغانستان است نه ایران؛ اما استانهای ایران هم بعد از خراسان یکی پس از دیگری، با راه‌گشایی شعرا

و نویسندگان، زبان و یا لهجهٔ محلی را کمابیش رها کرده و زبان دری خراسان را برگزیدند، به طوری که چندصد سال بعدتر در شیراز و گنجه و شروان هم زبان ادبی شد و مولوی بلخی و دیگران آن را به آسیای صغیر و دولت عثمانی سوغات بردند. در حال حاضر هم رایج‌ترین زبان، زبان علم و ادب افغانستان است. هیچ‌کس نمی‌تواند منکر شود که پشتو یک زبان محلی و محدود است که جز در قسمتی از افغانستان و قسمتی از پاکستان گویندهٔ مادرزادی و ادبیات قابل توجهی هم ندارد، در صورتی که فارسی زبانی است که رواج و توسعهٔ زیادتر دارد و هزارها کتاب از قدیم و جدید بدین زبان در کتابخانه‌های دنیا جای گرفته است.

آیا حیف نیست چنین زبانی را که زبان خودشان است بردارند و یک زبان محلی نامعروفی را به جای آن بنشانند؟ بهتر نیست که این زبانها را به حال خود و در کنار هم مانند سابق آزاد بگذارند تا به طور آزاد و طبیعی رشد خود را بنمایند؟ این اشتباه را باید در افغانستان از خود دور کنند که ملت و دولت و کشور مستقل آن است که با کشور دیگر زبان مشترک نداشته باشد و چون ایران فارسی‌زبان است افغانستان نباید با او هم‌زبان باشد! در کتب تاریخ می‌خوانیم که فارسی بعد از زبان عرب دومین زبان مسلمانان بود، یعنی در ممالک اسلامی رواج داشت، به طوری که در کشور بزرگ چین مسلمانان آنجا این زبان را در آداب مذهبی (نماز و غیره) به کار می‌برده و هنوز به کار می‌برند. از طرف دیگر، فارسی دری، زبان رایج ملی افغانستان بوده و هست. حال آیا افغانها می‌خواهند آن را از کشور خود خلع و طرد نمایند؟ آیا دری‌زبانهای آنجا راضی هستند؟ آیا دولت آمریکا و ملت‌های استرالیا، کانادا و زلاند جدید از این که با انگلستان هم‌زبان هستند ناراضی می‌باشند، یا از آن استفاده می‌کنند. داشتن زبان ملی مشترک با ملل دیگر از ملیت و استقلال کشوری نمی‌کاهد بلکه باعث عظمت آن است. آیا خوب است که زبان افغانستان دچار سرنوشتی بشود که همسایهٔ او تاجیکستان شده است و خط فارسی آن مبدل به خط دیگری گردد؟ پیش از آنکه چنین وضعی پیش آید بایستی در فکر چاره می‌بود.

اصرار من به عنوان یک نفر ایرانی بر این که می‌خواهم زبان دری در افغانستان زبان رسمی و ملی باشد این است که هر قدر زبان کشوری توسعه داشته باشد از کتب و مجلاتی که در کشورهای هم‌زبان تألیف و چاپ و اشعاری که گفته شده یا می‌شود، می‌توان استفاده نمود. خیلی از کتب ادبی و اشعار به زبان فارسی در افغانستان یعنی خراسان سابق و به وسیلهٔ خراسانی‌ها نوشته و گفته شده است و امروز ما ایرانیان هم از آن استفاده می‌کنیم. مردم فرانسه از کتبی که در بلژیک یا در سوییس نوشته می‌شود استفاده می‌کنند، هم‌چنان که سویسی‌ها و بلژیکی‌ها هم از تألیفات که در کشور فرانسه می‌شود بهره می‌برند. آمریکا و انگلیس هم که زبان مشترک دارند از نوشته‌های یکدیگر استفاده می‌نمایند. پس باید دید که رواج کامل زبان دری در افغانستان به سود افغانستان است یا به زیان او. در کتاب حاضر که به خامهٔ یک نفر دانشمند افغانی نوشته شده گاهی بعضی کلمات و اصطلاحات یا جملاتی هست که در ایران مصطلح نیست ولی برای ما شیرین و گوش‌نواز و دلپذیر است. به همین جهت ما آنها را در چاپ نگاه داشتیم و بعضی از آنها را خودمان هم در نوشته‌های خود به کار برده و می‌بریم تا کم‌کم دو لهجهٔ فارسی و دری به هم نزدیک‌تر بشوند. شاید برخی از آنها در بعضی از نقاط ایران از جمله خراسان کنونی که همسایهٔ افغانستان است در لفظ عامه رواج داشته باشد.

نگرانم که زبان فارسی روزی زبان اول ایران و افغانستان نباشد؟ محمد کاظم کاظمی : محمد کاظم کاظمی معتقد است همانطور که به فکر گسترش زبان فارسی در خارج از ایران هستیم، باید نگران حیات این زبان در ایران و افغانستان که مورد هجوم واژگان بیگانه قرار گرفته است نیز باشیم. به گزارش خبرنگار فرهنگی **خبرگزاری تسنیم**، آموزش زبان فارسی در ایران با چالش‌های مختلفی روبه‌روست. برآورد برخی از کارشناسان بر این است که روش‌های آموزشی که طی سال‌های گذشته به کار گرفته شده، نتیجه دلخواه را به دنبال نداشته است؛ به طوری که دانش‌آموزان پس از فارغ‌التحصیلی از مدرسه و در آستانه ورود به دانشگاه و حتی پس از آن بر تمامی مهارت‌های زبانی تسلط ندارند. به نظر می‌رسد که آموزش زبان ملی در سطوح مختلف آموزشی ایران به امری سهل ممتنع تبدیل شده است؛ هم می‌دانیم که چه می‌خواهیم و هم نمی‌دانیم. کارشناسان دلایل مختلفی را برای ضعف در این زمینه برمی‌شمارند؛ از تغییر سبک زندگی ایرانی‌ها طی سال‌های گذشته گرفته و تغییر اولویت‌های تربیتی تا اشکالات اساسی که برای کتاب‌های درسی و روش‌های آموزشی یادآور می‌شوند. این موضوع حتی میان دانش‌آموزان رشته علوم انسانی که بیشتر از دیگر دانش‌آموزان، با منابع درسی ادبیات و زبان فارسی سر و کار دارند نیز دیده می‌شود. با وجود اینکه طی سال‌های گذشته بارها و بارها ضعف‌ها و مشکلات که ممکن است در آینده تأثیر منفی بر فارسی‌زبانان بگذارد، مطرح شده اما اقدام مناسبی در جهت بهبود وضعیت فعلی صورت نگرفته است.

از سوی دیگر وضعیت ترویج و گسترش زبان فارسی در خارج از ایران نیز چندان روشن نیست، با وجود اقدامات و فعالیت‌های بنیاد سعدی در سال‌های اخیر هنوز نتوانسته‌ایم هم‌چون ترک‌ها، چینی‌ها و ... در ترویج زبانمان موفق باشیم. وضعیت در کشورهای همسایه همچون افغانستان نیز به همین منوال است، افغانستانی‌ها سال‌هاست بر طبل جدایی فارسی و دری از

هم می‌کوبند و در این میان البته نخبگان و اهالی فرهنگ تمام تلاش خود را کرده‌اند که با چنگ و دندان از زبان فارسی در این کشور حمایت کنند. محمداکظم کاظمی شاعر مهاجر افغانستانی سالهاست در این راه تلاش می‌کند، کاظمی هر زمان که خطری زبان فارسی را در افغانستان تهدید کرده تلاش کرده واکنش نشان داده و مسیر صحیح را نشان دهد، آخرین اقدام او را شاید بتوان در واکنش به اظهارات اشرف غنی درباره دزدیدن زبان فارسی توسط ایرانی‌ها دید. کاظمی معتقد است که امروز بیشتر از آنکه نگران وضعیت گسترش و آموزش زبان فارسی در خارج از کشور باشیم باید نگران حیات زبان فارسی در ایران و افغانستان باشیم. او می‌گوید در سال‌های اخیر بر طبل جدایی فارسی و دری که هیچ واقعیتی ندارد، بسیار کوبیده شده است و امروز واژگان بیگانه هم در ایران و هم در افغانستان به زبان فارسی بسیار راه یافته‌اند.

فارسی و دری؛ دو زبان یا دو گویش متفاوت؟ وحید پیمان: واقعیت تفاوت فارسی و دری چیست؟ آیا فارسی و دری دو زبان جداگانه‌اند یا دو گویش متفاوت از هم؟ آیا دری زبانی مستقل است یا نه، غلبه سیاست بر سرنوشت زبان‌ها در تاریخ معاصر، بگومگو بر سر جداسازی این دو از یک‌دیگر را دامن زده است؟ در افغانستان هم‌اکنون دو روایت وجود دارد: عده‌ای معتقد اند که دری، زبانی جدا از پارسی است و شماری نیز در مخالفت با این نظریه، می‌گویند که دری و پارسی یک زبان اما گویش‌های متفاوت‌اند.

هر دو روایت، طرفداران خودش را دارد، اما واقعیت این است که بعضی مباحث علمی و تخنیکی را نمی‌توان با شمار هواداران یک موضوع قضاوت کرد. زبانی که در ادبیات رسمی ایران «فارسی» و در ادبیات رسمی افغانستان «دری» عنوان می‌شود، اما علاوه بر آن گویش‌وران دیگری هم هستند که هر دو را قبول ندارند و اصرار می‌کنند که نام این زبان باید «تاجیکی» عنوان شود. این گویش‌وران، عمدتاً در تاجیکستان و اوزبیکستان زنده‌گی می‌کنند. شماری از پژوهشگران معاصر باورمند هستند که پارسی و دری دو زبان جداگانه هستند. در کتاب‌های دری در شیرازه زمان آمده است که در گذشته‌ها عده‌ای دری را منسوب به «دره» و «دربار» می‌دانستند و مدعی بودند چون این زبان رسمی در دربار‌ها بوده، به این لحاظ «دری» نامیده شده است. به گونه‌ی مثال ابن مقفع ابو محمد عبدالله یکی از زبان‌شناسان ایرانی سده هفتم هجری قمری باور داشته است که پارسی و دری دو زبان جدا از هم اند. در شبکه‌های اجتماعی، کاربران افغان هر از گاهی بر سر این موضوع بحث و مجادله می‌کنند. بسیاری از آن‌ها فارسی را ایرانی و دری را یکی از زبان‌های رایج در افغانستان می‌خوانند. اما واقعیت چیست و چگونه می‌توان تثبیت کرد که این دو، زبان‌های جداگانه‌اند یا گویش‌های متفاوت از هم؟

رواج واژه دری به جای فارسی در افغانستان: تا تصویب قانون اساسی افغانستان در سال ۱۳۴۳ شمسی، زبان گفتاری و رایج در افغانستان به نام زبان فارسی یاد شده است. چنان‌که نجم‌الدین کاویانی، پژوهشگر افغان، معتقد است که روی جلد کتاب‌های درسی که در دوره‌ی امیر حبیب‌الله خان و امیر امان‌الله خان چاپ شده، «فارسی» و «قرائت فارسی» نوشته شده است. هم‌چنان به گفته او، نام این زبان در صفحه‌های نشریه‌های شمس‌النهار، سراج‌الخبار و امان افغان فارسی نامیده شده و در یک جمله نام زبان در همه‌ی اسناد رسمی، قراردادهای، معاهده‌ها، پیمان‌ها و فرمان‌های دولت فارسی بود، نه دری. در مقاله‌ای منسوب به محمدعلی جاوید که در اینترنت منتشر شده، آمده است که برای نخستین بار در قانون اساسی افغانستان در سال ۱۳۴۳ زبان فارسی طرد شد و به جای آن زبان دری را یکی از دو زبان رسمی کشور به تصویب رساندند. به گفته او در فصل اول، ماده سوم آمده بود: از جمله زبان‌های افغانستان، پشتو و دری زبان‌های رسمی می‌باشند. آقای جاوید در مقاله‌اش گفته است، از این‌که چرا در افغانستان از پارسی دوری گزیده و دری را جانشین آن ساختند، چیزی نمی‌گویم و فقط اشاره می‌کنم که این تبدیل و تغییر تنها انگیزه‌های سیاسی و تاریخی داشته است و بس.

زبان فارسی ربطی به فارس ندارد. «زبان گهر بار ما فارسی/ پارسی است.»: پروفیسور لطیف ناظمی

این مقاله‌ی پژوهشی ارزشمند را که به قلم توانای پروفیسور لطیف ناظمی، استاد ادبیات فارسی، دارنده‌ی دو دوکتورا، برنده‌ی جوایز جهانی، شاعر و نویسنده‌ی بزرگ زبان فارسی نگاشته شده است، به هدف پخش و اشاعه‌ی ثقه‌ترین معلومات درین باب، به پیشگاه دوستداران زبان و ادب فارسی، پیشکش می‌نمایم. دری همان فارسی است و هرگز زبان جداگانه‌ی نیست و کسانی که جز این می‌اندیشند پیداست که از زبان فارسی دری و تبار و تاریخ آن بی‌خبراند. این زبان پنج نام دارد بدین سان:

فارسی، پارسی، دری، فارسی دری، پارسی دری. این دگرسازی نامها به هیچ روی به معنای آن نیست که ما با پنج زبان جداگانه رویارویم. از دیدگاه زبان‌شناسی هیچ دست‌آویزی نداریم که پارسی و دری دو زبان مستقل باشند با دو دستور زبان

مختلف و دو نظام واژگانی جدا از هم. شاعران و خامه زنان ما در گذشته اگر زبان شان را دری خوانده اند آن را پارسی هم گفته اند و تمایزی میان دری، فارسی و فارسی دری قایل نبودند.

از فردوسی بی‌غازیم که تنها یک بار نامی از دری می‌گیرد ولی در برابر آن، ده‌ها بار واژه‌ی پارسی را به کار می‌برد.

همان بیور اسپش همی خواندند

چنین نام بر پهلوی راندند

کجا بیور از پهلوانی شمار

بود در زبان دری ده هزار

این فردوسی است که در شاهنامه اش همه جا از پارسی سخن می‌زند که آن را چون کاخی عظیم خود برافراشته است. کاخی که از باد و باران گزند نمی‌بیند. اوست که پارسی را زنده کرده است:

پسی رنج بردم در این سال سی

عجم زنده کردم بدین پارسی

ناصر خسرو سخن پرداز بزرگ زبان فارسی، تنها یک بار به اقتضای وزن چکامه اش، لفظ دری را به کار می‌گیرد زبانی را که هرگز در پای خوکان نمی‌ریزد:

من آنم که در پای خوکان نریزم

مرا این قیمتی در لفظ دری را

این حکیم اندیشمند هم میهن ما زبانش را پارسی می‌داند و به آن می‌بالد و می‌گوید:

در زبان پارسی امروز شخص اولم

یا:

اشعار به پارسی و تازی

برخوان و بدار یادگارم

حکیم سنایی اگر باری شعرش را دری نامیده در جای‌های دیگر شعر و زبانش را پارسی می‌خواند: سنایی غزنوی هم میهن ما کتاب عظیم خویش را پارسی، حتی قرآن زبان پارسی می‌گوید هنگامی که حقیقة الحقیقه اش را به علی بن منور می‌فرستد، آن را قرآن زبان پارسی می‌خواند:

یک سخن بیش و عالمی دانش

همچو قرآن پارسی خوانش

هرکه باشد سخن شناس و حکیم

همچو قرآن ورا نهد تعظیم

جای دیگر سنایی به کسی که پارسی را نیکو نمی‌داند چنین طعنه می‌زند:

پارسی نیکو ندانی حک آزادی مجو

پیش ارباب سخن دعوی سخن دانی مکن

یا

پارسی نیکو ندانی حک آزادی بجو

پیش استاد لغت دعوی زبان دانی مکن

سری به مثنوی معنوی و شعرمولانا بنزید تا در یابید که همه جا زبان خویش را پارسی می‌خواند و بس:

پارسی گویم یعنی این کیشش
زان طرف آید که آمد آن چشش

یا:

پارسی گوگرچه تازی خوشتر است
عشق را خود صد زبان دیگر است

اما نه، جای دیگر به مخاطب خویش هشدار می دهد که عربی را رها کند و پاسدار این زبان باشد:

پارسی گویم تازی را بهل
هندوی این ترک شو از جان و دل

یا

پارسی گویم هین تازی بهل
هندوی آن ترک باش ای آب و گل

زمانی می رسد که مخاطب او دیگر همزبانان او نیستند بل تمام مسلمانان جهان اند که با اشتیاق از فارسی می گوید:

مسلمانان مسلمانان زبان پارسی گویم
که نبود شرط در بزمی شکر خوردن به تنهایی

نگاهی به نثر خراسانیان نیز می رساند که همواره برای این زبان واژه فارسی یا پارسی را به کار برده اند. نخستین کتابی که از زبان فارسی در دست است؛ مقدمه ی شاهنامه ی منثور ابومنصور معمری نام دارد که در سال ۳۴۶ هجری قمری، قلمی شده است. اصل شاهنامه از میان رفته است و تنها مقدمه ی آن بر جای مانده است و این کهن ترین متن منثوری است که از زبان پارسی در دست داریم. در این مقدمه در باب چگونگی ترجمه ی کلیله و دمنه از زبان عربی به پارسی می خوانیم: «... نصرابن احمد چون این سخن بشنید خوش آمدش. دستور خویش را خواجه بلعمی بر آن داشت تا از زبان تازی به زبان پارسی گردانید»

ناصر خسرو در سفرنامه اش که از برگزیده ترین کتابهای نثر فارسی است می نویسد: «و در تبریز قطران نام شاعری را دیدم. شعر نیک می گفت اما زبان فارسی نیکو نمی دانست. پیش آمد. دیوان منجیک و دیوان دقیقی را بیاورد و هر معنی که او را مشکل بود بیرسید با او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر بخواند». ابن سینا که خود در دو کتاب پارسی خویش و ازگان فراوانی را با زیبایی تمام به زبان پارسی برگردانده است؛ کتابی را که به زبان خود برگردانده است؛ آن را پارسی می گوید. «پس فرمان را پیش گرفتم و به اندازه طاقت خویش این کتاب را (تصنیف کردم) به زبان پارسی چنان که فرمان بود و بر توفیق ایزد معونت کردم و از وی یاری خواستم».

یعقوب لیث صفار بود که بار نخست زبان پارسی را در خراسان زبان رسمی ساخت. در تاریخ سیستان آمده است که در دربار او بود که محد پسر وصیف سیستانی نخستین شعر پارسی را گفت:

«به آن روزگار نامه ی پارسی نبود. پس یعقوب گفت چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟ محمد ابن وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت و اول شعر پارسی اندر عجم اوگف تو پیش از او کسی نگفته بود».

مولانای بلخی بدین باور است که زبان پارسی در سنجش با تازی از برتری های بیشتری برخوردار است:

«زبان پارسی را چه شده است بدین لطیفی و خوبی که آن معانی که در پارسی آمده است در تازی نیامده است». این نمونه ها را که نقل کردم از آن شاعران سرزمین ما بوده است که زبان شان را گاهی دری خوانده اند و گاهی فارسی و هم پارسی و انبوه شعر و نثر دیگر نیز در دست است که حکایت از یگانگی فارسی و دری می کند و من از آنها می گذرم. شاعران کشور ما قرنهای در شعر و نثر خویش این زبان را فارسی می نامیدند و در دوران معاصر نیز چنین بوده است؛ از محمود طرزی تا سخنوران و خامه زنان دهه ی چهل خورشیدی.

هنگامی که ملک الشعرا قاری عبدالله نامه ی منظومی به ملک الشعرا بهار می نویسد؛ بها را ادیب پارسی و همچنان رونق دهنده ی زبان دری می داند و به روشنی زبان پارسی و دری را یکی می شمارد:

ادیب سخن پرور فارسی که بگشود بر ما در پارسی
زطبعش سخن رونق تازه یافت زبان دری قدر اندازه یافت
چنان آتش فارسی برفروخت که تا دامن حشر بایست سوخت

کسانی که می پندارند دری زبان ماست و پارسی، زبان مردم ایران، یاهو می بافند برای این که زبان پارسی دری در همین مرز و بوم پیدا شده است و در این تردیدی نیست. این گروه نگاهی به شعر شاعران آن دیار بیندازند که یک سره از سرزمین ایران برخاسته اند ولی زبان شان را دری گفته اند:

قطران تبریزی

گر مرا بر شعر گویان جهان رشک آمدی
من در شعر دری بر روی شان نکشودمی

لامعی گرگانی:

شاعران بر تو همی خوانند هر دم آفرین
گه به الفاظ حجازی گه به الفاظ دری

نظامی:

نظامی که نظم دری کار اوست
دری نظم کردن سزاوار اوست

انوری:

شمع بگشاید زشرح و بسط او جذر اصم
گر زبان نطق بگشاید به الفاظ دری

خاقانی:

در دری که خاطر خاقانی آورد
قیمت به بزم خسرو والا بر افکند

سعدی:

هزار بلبل شیرین زبان خوگو را
بباید از تو سخن گفتن دری آموخت

حافظ:

ز شعر دلش حافظ کسی بود آگه
که لطف طبع و سخن گفتن دری داند

یا:

چو عندلیب فصاحت فرو شد ای حافظ
تو قدر وی به سخن گفتن دری بشکن

یا:

زمن به حضرت آصف که می برد پیغام
که یاد گیرد مصرع زمن به لفظ دری

سخنوران کنونی ایران نیز زبان شان را دری خوانده اند به گونه نمونه ملک الشعرا بهار:
که شعر دری شد زمن نامجو
از آن یافت شاعر و شعر آبرو

این که سخنوران ایران زبان شان را دری می گفته اند، بدین معنی نیست که پارسی را زبان خود ندانند. از جایی که دری همان پارسی است؛ آنان زبان شان را گاهی بدین نام و گاهی بدان نام خوانده اند؛ به گونه ی نمونه نظامی که شعرش را دری نامیده است؛ جای دیگر پارسی می نامدش:
همان پارسی گوی دانای پیر
چنین گفت و شد گفت او دلپذیر

حافظ که سه بار شعرش را دری گفته است؛ سه بار دیگر شعرش را پارسی می خواند:
ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگه
که لطف طبع و سخن گفتن دری داند

یا:
شکر شکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگاله می رود

یا:
پساز ای مطرب خوش خوان و خوشگو
به شعر فارسی صوت عراقی

جز سخن پردازان خراسان و فارس سخنورانی که از قلمرو هند برخاسته اند یا در آن سامان زیسته اند؛ نیز زبان شعر شان را پارسی خوانده اند. غالب دهلوی سخن پرداز اردو سرا هنگامی که از شعر فارسی سخن می زند فارسی را از اردو که زبان مادری اوست برتر می شمارد:

پارسی گو تا ببینی باغهای رنگ رنگ
بگذر از مجموعه ی اردو که بیرنگ من است

افضل خان ختک فرزند خوشحال ختک شاعر پشتو گوی آن دیار نیز این زبان را دری و هم فارسی می داند:
جایی که دری می نامد
آفرین ای ختک به لفظ دری

پیش ارباب فضل منظوری اما این شاعر پشتو سرای بدین باور است که با شعر فارسی خویش، روان خاقانی را در گور شاد می سازد:

په اشعار چه د فارسی سخندانی کرم
په لحد کشی ارواح خوش دخاقانی کرم

او در دیوان فارسی خویش در فضیلت این زبان چنین داوری میکند:
طبیعت هم ندارد میل بر گفتار افغانی
چو اشعار زبان فرس در خاطر میسر شد
همان بهتر که نظم فرس گویم تا شود ظاهر
که مثل شعر شاهی گر نشد چیزی فروتر شد

پاره یی از سخنوران در عین شعر خویش، این همانی این دور را نمودار کرده اند و هر دور را یکی شمرده اند. اقبال لاهوری گوید:

گرچه هندی درعذوبت شکر است
طرز گفتار دری شیرین تر است
فارسی از رفعت اندیشه ام
بر خورد تا فطرت اندیشه ام

پارسی دری: از دیرینه روزگاران بدین سو، این زبان، پارسی دری یا فارسی دری نیز خوانده شده است و این خود گواه آن است که پارسی خود دری است و دری زبانی دیگر نیست؛ فردوسی گوید:

به تازی همی بود تا گاه نصر
بدان گه که شد در جهان شاه نصر
بفرمود تا پارسی دری
نوشتند و کوتاه شد داوری

در ترجمه ی تفسیر طبری که نخستین تفسیر در زبان فارسی شمرده می شود؛ چنین آمده است: «این کتاب تفسیر بزرگ است از روایت محمد بن جریر طبری رحمه الله علیه، ترجمه کرده به زبان پارسی دری راه راست». در تاریخ طبری که ترجمه و نوشته بلعمی است این زبان فارسی دری خوانده شده است: «واین کتاب را فارسی دری گردانیدم تا ملک و اتباع او بتوانند خواندن و فهمیدن و به هرکسی که بخواهد معانی آن را دانستن مشکلی رو نیورد».

این سینا در دانشنامه ی علایی که یکی از دو کتاب مسلم وی در زبان فارسی است؛ زبان کتابش را پارسی دری می خواند: «باید مر خادمان مجلس وی را (علاءالدین کاکویه) کتابی تصنیف کنم به پارسی دری که اندر وی اصلها و نکته های پنج علم از علمهای حکمت پیشینیان گرد آورم...».

چرا فارسی را دری ساختند؟ : در سال های سی میلادی دولتمردان کشور از یک سو دست به هویت سازی تازه زدند و از سویی هم بر عنصر آریایی بودن خویش پافشردند تا بدین گونه به هم تباری خود با آلمان و حزب نازی آن کشوریابند. در تاریخ افغانستان در پنج قرن اخیر می خوانیم که در سال ۱۹۳۶ شاه محمود خان وزیر حربیه برای شرکت در بازی های المپیک به آلمان سفر می کند؛ در پاییز همان سال محمد هاشم خان هم گویا برای درمان راهی آلمان می شود و سپس فیض محمد خان وزیر خارجه و عبدالمجید خان وزیر اقتصاد هوای آلمان به سر شان می زند و تنی چند از اینان با هیتلر نیز دیدار می کنند و وزیر خارجه ی کشور در دیدارش با هیتلر می گوید: «افغانستان آرزومند است تا از آلمان که آن را برادر بزرگتر و پیشرفته تر آریین خود می شمارد؛ کمک حاصل کند» (همان کتاب، ص. ۶۴۱)

در آن سالها روشنفکران در باری اینجا و آنجا زبان دری را علم می کنند تاجایی که استاد حبیبی در پاکستان از این نام گذاری نوین، نگران می شود و در جریده ی آزاد افغانستان می نویسد:

این روزها به جای زبان فارسی زبان دری را علم می کنند مگر من زبان منطقی رازی را نمی دانم و ایرانی با زبان سنایی بیگانه است؟ در همین حرکت دری گرایی های درباری است که در سال (۱۳۳۶) محمد حیدر ژوبل کتاب «تاریخ ادبیات افغانستان» را می نویسد و در سراسر کتاب به جای فارسی واژه ی دری را به کار می بندد و گفته می شود که کتاب بدین علت سانسور می شود و تا سال (۱۳۵۷) در بند می ماند. این رویداد در روزگار صدارت داوود خان رخ می دهد و آمد ه است که داوود خان با کاربرد دری به جای فارسی، سر سازگاری نداشته است چنان که در گزارش سفارت امریکا در کابل می خوانیم: «این حرکت همچنان نشان دهنده ی پیروزی دیگری برای نیروهای مخالف داوود صدر اعظم اسبق است که در زمان رژیم موصوف، به اساس گزارش ها، استعمال دری در رابطه به فارسی (به جای فارسی)، یک جرم تلقی می گردیده است.» (هو وارد. جی. اشفورد، قونسول سفارت {امریکا} در امور سیاسی ترجمه ی سهیل سزواری)

چند سالی از این برهه نمی گذرد که در سال (۱۳۴۳) در کمیسیون مطالعه ی قانون اساسی به گونه ارتجالی، بدون مشوره با زبان شناسان و اصحاب فکر و اندیشه، دری را یکی از دو زبان رسمی کشور می سازند و به جای فارسی دیرینه و جا افتاده؛ می گذارند که قرنهای در این سرزمین نامی آشنا و رایج بوده است. محمد صدیق فرهنگ در دو کتابش جریان این تغییر نام را به دو گونه ی متفاوت روایت می کند. در کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» چنین می خوانیم:

«در مساله ی زبان ، غلام محمد فرهاد وکیل کابل به رسمیت دری اعتراض نموده و پیشنهاد کرد رسمیت به زبان پشتو محدود بماند ؛ در جواب او رمضان علی شریفی وکیل جاغوری با استشهاد از آیه ی کریمه ی (وعلمه البیان) از مساوات زبان های افغانستان دفاع کرد و در پایان مباحثه به پیشنهاد عبدالهادی داوی متن مسوده به این صورت تعدیل شد که « از جمله ی زبان های افغانستان پشتو و دری زبان های رسمی می باشند» و به این صورت سایر زبانها ی کشور نیز به عنوان زبان افغانستان شناخته شد. (افغانستان در پنج قرن اخیر. میر محمد صدیق فرهنگ. جلد اول، قسمت دوم، ص ۷۲۵.)

اما در کتاب «خاطرات میر محمد صدیق فرهنگ» داستان تبدیل نام؛ به صورت دیگری آمده است :

«در قسمت زبان رسمی کشور، اصطلاح زبان دری که به جای زبان فارسی به پیشنهاد من در متن درج شده بود؛ هواخواهان برتری پشتو را غافل گیر کرد. آنها ترجیح می دادند این زبان مانند سابق فارسی نامیده می شد تا آن را بیگانه و منسوب به ایالت فارس از ایالات ایران قلمداد کرده در افغانستان از رسمیت ساقط نمایند و زبان پشتو را یگانه زبان رسمی و ملی کشور اعلام نمایند»

خاطرات محر محمد صادق فرهنگ. به اهتمام سید محمد فاروق فرهنگ و سید ضیاء فرهنگ، تهران: ۱۳۹۴، چاپ یکم، انتشارات سینا، ص. ۳۳۵.

آن گونه که می نگرید تغییر نام فارسی به دری در « کتاب افغانستان در قرن پنجم »، به پیشنهاد عبدالهادی داوی و در کتاب «خاطرات» به پیشنهاد «محمد صدیق فرهنگ» شده است و پیدا نیست کدام یک از این دوروایت با حقیقت سازگار است. در همان روز گارد ریادداشتی از سفارت امریکا در کابل که به واشنگتن فرستاده شده است می خوانیم: « دکتور عبدالظاهر رییس شورای ملی و رییس کمیسیون مشورتی قانون اساسی قبل از تکمیل کار کمیسیون به تاریخ ۱۴ می اظهار داشت که مسوده ی قانون اساسی در برگرفته ی یک تغییر فوق العاده در مورد سیاست زبانی می باشد. دکتور ظاهر گفت که دو زبان پشتو و فارسی زبان رسمی خواهند بود اما دومی بعد از این به نام «دری» یاد خواهد گردید.» (هوراد جی. اشفورد. قونسول سفارت در امور سیاسی. گرد آورنده و مترجم سهیل سبزواری)

به هر رنگ این پیشنهاد از سوی هرکسی که طرح گردیده باشد؛ اسباب تغییر نام فارسی را به دری سبب گردیده است و کسانی که عامل این تغییر بوده اند و به بهانه ی این نگرانی که ممکن است زبان پارسی دستاویزی برای دشمنان این زبان به دست دهد و آن را زبان فارسی و بسته به ایالت فارس ایران بدانند؛ مشتی نا آگاه بیش نبودند و نگرانی شان هم بی محل بوده است و بیهوده. مگر قرنها در این سرزمین کهن، این زبان فارسی نامیده نمی شد ه است؟ مگر سده های فراوان مردم بی شمار این دیار با این زبان فرامرزی سخن نمی زدند؟ مگر شاهان و خسروان بی شمار در درازای سالان با همین زبان فرمان نراندند؟ مگر با همین زبان شعر نسرودند و دیوان بر جای نهادند؟ دیگر این پنداشت که زبان پارسی از فارس برخاسته است و یا با ایالت فارس ایران پیوند دارد اندیشه بی است نا روا و نا باورانه . بنگرید که دیگرحتا پژوهندگان ایران زمین نیز با پیوند زبان فارسی دری با فارس و پهلوی ساسانی باور ندارند و زبان دری را همان زبان پارسی می دانند و برخاسته از خراسان و فرارود نه از پهلوی ساسانی:

«اگر در گذشته بعضی می پنداشتند که زبان دری {فارسی} دنباله ی پهلوی ساسانی است و تصور می کردند که از آمیزش زبان پهلوی و تازی به وجود آمده است ، امروز ثابت شده و قراین استوار تاریخی و زبان شناسی بر این موضوع تصریح دارند که زبان دری زبان تازه بی نیست بل که پیشینه بی کهن دارد که در عرض زبان پهلوی است و لهجه ی مشترک بوده که در مشرق ایرا ن و دربار شاهان بدان سخن می گفته اند»

(شفیی کدکنی. موسیقی شعر. ص. ۵۶۴.)

زبان شناسان امروزی چنین می اندیشند که خاستگاه زبان پارسی دری همان پارتی و باختری است که دومی را میتوان دنباله ی زبان نخستین شمرد. زبان پارتی در زمان اشکانیان که خود پارتی و از تبار سکاها بودند و از سال ۲۴۷ پیش از میلاد تا ۲۲۴ میلادی امپراتوری شکوهمندی داشتند ، کار برد داشته است. دکتر ابوالقاسمی آگاه در زبان های باستان در این باب می نویسد: «از زبان پهلوی اشکانی که پهلوی یا پهلوانی باید نامیده شود در دوره ی باستان اثری به جا نمانده است. از دوره ی میانه از این زبان آثاری نسبتاً زیاد به جای مانده است . این زبان ظاهراً در اوایل دوره ی اسلامی از میان رفته است و جای خود را به فارسی داده بوده است.» (تاریخ مختصر زبان فارسی. ابوالقاسمی ص. ۶۶.)

دوکتور خانلری زبان شناس نامدار کشور ایران، افغانستان و تاجکستان را خاستگاه زبان فارسی دری می داند: «منطقه ی رواج و رونق فارسی دری چنان که می دانیم ابتدا در مشرق و شمال شرقی ایران بود و بیشتر سخنوران و نویسندگان ایرانی که نام و آثار شان باقی است تا ایلغار مغول از مردم این قسمت کشور بودند که در دستگاه امیران و بزرگان صفاری و سامانی و غزنوی و سلجوقی به سر می بردند. شاعرانی که اشعار شان به شاهد لغات مهجور در لغت فرس اسدی (نیمه ی قرن پنجم هجری) آمده

است؛ غالباً به یکی از شهرهای بخارا سمرقند، هرات، بلخ، مرو، طوس، سرخس، قاین، سیستان یا شهرهای دورتر شمال شرقی فلات ایران و آبادیهای دیگر خراسان منسوب اند» (تاریخ زبان پارسی . ص.ص. ۳۵، ۳۵۶. خانلری).
همین نظر را دوکتور محمود افشار یزدی دارد: « زبان دری پیش و پیش از آن که به ایران تعلق داشته باشد از آن افغانستان و تاجیکستان است به علت این که زادگاه و پرورشگاه آن خراسان قدیم و ماوراءالنهر (بخارا و سمرقند) و بلخ و غزنه بوده است. رودکی و عنصری همچنان که فردوسی و فرخی و بسیار دیگر، از زادگان و پرورش یافتگان خراسان بوده اند. چند صد سال بعد است که سعدی و حافظ ظهور کردند». (افشار یزدی، دکتر محمود. افغان نامه. تهران: ۱۳۶۱. جلد سوم، ص. ۵۱ و ۵۲).

باید افزود که خراسان و فرارود تنها زادگاه و خاستگاه زبان فارسی نیست؛ بل شعرو ادب فارسی هم در همین جا زاده شده و پرورش یافته است و سپس به عراق عجم یا ایران رفته است؛ از همین رو مکتب ادبی را که در این سرزمین سر بلند کرده است؛ دبستان خراسانی می نامند و چون گسترده می شود و در عراق عجم و فارس ره می زند و ویژگی های آن سامان بهره اش می شود؛ نام مکتب عراقی را به خود می گیرد. و به بیان دوکتور جلال متینی چند صد سال پس از آن است که سعدی و حافظ ظهور می کنند و شاید بتوان گفت که نخستین سخنوران در عراق و فارس منطقی رازی و قطران تبریزی بوده باشند که دو قرن پس از خراسانیان به شعر و ادب فارسی رو کرده اند. این قطران همان کسی است که ناصر خسرو بلخی در تبریز با او دیدار می کند و می نگارد که (شعر نیکو می گفت اما این زبان پارسی را نیکو نمی دانست) در صورتی که در آن روزگار در خراسان شعر و ادب در چکاد رونق خویش بود.

« زادگاه زبان و ادب فارسی در قرن سوم و چهارم هجری، خراسان و ماوراءالنهر (فرارود) است. زبان فارسی، زبان مردم خراسان و ماوراءالنهر در قرن سوم و چهارم هجری در طی هشت تا نه قرن به سراسر ایران و سرزمین های، غیر ایرانی، اناطولی، شبه قاره ی هند و بالکان و چین، راه یافته است.» (متینی، دکتر جلال. مجله ی ایران شناسی. شماره ۲. سال ۲۰۰۲).
یاد اوری این نکته بایسته است که در درازای یازده قرن گذشته کار برد «دری» به جای «پارسی» نزد نویسندگان، پژوهندگان و تاریخ نگاران اندک دیده شده است و بیشترین اصحاب اندیشه و قلم از عبارت «فارسی» یا «پارسی» یا «فارسی دری» بهره میگیرند.

اکنون این پرسش سر بلند می کند که آیا فارسی رایج در ایران، تاجکستان و افغانستان، سه زبان جداگانه اند؟ بی درنگ باید در پاسخ گفت: هرگز. نه؟ می پذیریم که تفاوت هایی در فارسی این سه کشور دیده می شود؛ اما هرگز نمودار زبانهای جداگانه نیستند. میان فارسی ایران و افغانستان بیشتر در زبان گفتاری تفاوت های آوایی و واژگانی را گواهییم و این تفاوتها، گویشی اند نه زبانی. آن چه می توان در فرجام به گونه ی فشرده بیان کرد چنین است:
فارسی، پارسی، دری، فارسی دری و پارسی دری، یک معنی را افاده می کنند. دری، زبان جداگانه بی نیست و گاهی بجای فارسی به کار می رفته است. زبان ما فارسی یا پارسی است و با فارس ویا پارس پیوندی ندارد.

سابقه تاریخی، علمی، فرهنگی و سیاسی زبان و ادبیات فارسی دری در آسیای میانه : غالبه قمبریکوه، استاد ارشد خاورشناسی در دانشگاه ملی فارابی قزاقستان : زبان پارسی، فارسی یا فارسی دری، ماهیتاً یکی از زبانهای زیبا و آهنگین خاورزمین است که همیشه مورد توجه پژوهشگران، به ویژه خاورشناسان بوده است. بسیاری از دانشوران درباره ماهیت و اهمیت زبان پارسی داد سخن داده اند. برخی از ایران شناسان به حدی درگیر مطالعه زبان پارسی و ایران شناسی شده بودند که ترجیح دادند در ایران بمانند و برخی هم در کشوری که به آن عشق می ورزیدند و تکریمش می کردند، برای همیشه آرمیدند. در حال حاضر فارغ از جهانی شدن و مسائل سیاسی و اقتصادی بی شمار، بسیاری از خاورشناسان همچنان در حال مطالعه زبان پارسی و انجام تحقیقات در زمینه ایران شناسی هستند و انتظار می رود آثار بیشتری در این زمینه ها منتشر شود. اما این علاقه و اشتیاق به ایران شناسی چه سرچشمه ای دارد و چرا خاورشناسان، همچنان ایران را می آموزند و زبان فارسی را این همه دوست دارند؟ چه ایران شناسی و چه زبان پارسی در قزاقستان موضوع های تازه ای نیست، اما همچنان باب روز است، زیرا با گذشته قزاقستان گره خورده است. در گذشته قزاقستان و ایران هم جوار هم بودند و فراتر از آن، از زمان قوم باستانی سکایی پیوندهایی داشته اند. امروز هم قزاقستان و ایران همسایه اند و مرز مشترک آنها در دریای خزر نقش اقتصادی مهمی دارد. همه این نکات از اجزاء مطالعات ایران شناسی در قزاقستان است. و اما چون ایران شناسی متکی بر زبان پارسی است، این جستار را هم از مقوله زبان آغاز کنیم.

نقش و اهمیت زبان پارسی در گذشته: ادبیات و معنویت: زبان پارسی، پیش از همه زبان شعر و ادبیات است. پس از آغاز دوران اسلامی، به لطف قلم رودکی، فردوسی، نظامی، سعدی، حافظ، مولوی، عبدالرحمان جامی و سرایندگان دیگر ادبیات کلاسیک (سده‌های ۱۰ تا ۱۵ میلادی)، زبان پارسی محبوبیت زیادی یافت. محتوای غنی و فراگیر آثار این بزرگان بود که ادبیات پارسی را شهره آفاق کرد. درون‌مایه ادبیات فارسی با موضوع‌های مربوط به اسلام و تصوف پیوند تنگاتنگ داشت. ایرانیان پس از روی آوردن به دین اسلام تبدیل به منادیان پرشور آیین نوین شدند و در گسترش دین اسلام نقش بارزی داشتند. از این رو، در کنار زبان عربی، پارسی هم زبان فرهنگ و تمدن اسلامی به شمار آمد و در جهان اسلام، به‌ویژه در آسیای مرکزی آثار ادبی غالباً به همین زبان نوشته می‌شد. وقتی که درباره نقش زبان پارسی در گذشته قزاقستان صحبت می‌کنیم، تأکید بر این نکته بایسته است که این زبان، در تمام ابعاد زندگی حضور داشت؛ اما پیش و بیش از همه در ادبیات، زندگی روحانی و معنوی و فرهنگ قزاقان و دیگر مردمان ترک‌تبار آسیای مرکزی این حضور مشهود بود.

ادبیات کلاسیک پارسی بر جهان ترکی‌زبان تأثیر ژرف و شگرفی گذاشته است. این فرآیند در زمان حکومت دودمان قراخانیان (۱۲۱۲-۹۴۲) شدت گرفت؛ چون در آن دوره، اسلام دین رسمی تمام قلمرو تحت فرمان این سلسله شده بود که مناطق **یکجانشین و کوچ‌نشین** را دربر داشت. "**ستوق بن عبدالکریم بغرا خان**" نخستین فرمانروای مسلمان این سلسله بود که در سال ۹۵۵ درگذشت. پیش از حمله مغول در همه شهرهای بزرگ **ماوراءالنهر**، (پاردریا)، مراکز مذهبی و خانقاه‌های اهل تصوف شکل گرفته بودند. زبان پارسی در آن دوران در زندگی مردمان آسیای مرکزی جایگاه شاخصی داشت. مکتب **طریقت یسویه** که پایه‌گذارش **خواجه احمد یسوی (سده ۱۲)** بود و اثر معروف او با نام "**دیوان حکمت**" نه تنها در میان مردمان ترک‌تبار، بلکه در جوامع پارسی‌گو هم شناخته شده بودند. آثاری فارسی چون **نفحات الانس عبدالرحمان جامی، لمحات من نفحات القدس به قلم محمد عالم صدیقی علوی و رشحات عین الحیات حسین واعظ کاشفی** ملهم از آموزه‌های این طریقت بودند؛ بخش‌هایی از این آثار و در مواردی کل کتاب به طریقت یسویه و پیروان آن می‌پردازد. به بیان دیگر، جهان ترک و جهان ایرانی در جستجوی معنویت و عالم روحانی یکی شده بودند و به پیمودن این راه، اسلام مساعدت می‌کرد. جستجوی عالم معنوی و روحانی، به نزدیکی فرهنگ‌ها به همدیگر و آموزش و گسترش زبان پارسی انجامید. در نتیجه، ترجمه آثار شاعران ایرانی به ترکی به جریان افتاد. **گلستان بالترکی، شاهنامه و منطق‌الطیر** از جمله این آثار ترجمه شده است.

ترجمه آثار فارسی ترکیب زبان ترکی را دگرگونه کرد. از سده‌های ۱۱ و ۱۲ به بعد ورود وام‌واژه‌ها و عبارات فارسی و عربی به ترکی مشاهده می‌شود. ترجمه آثار به ترکی رواج یافت و به همین جهت، ولع آموزش زبان فارسی در میان ترکی‌زبانان آسیای مرکزی بالا گرفت. بنا به گواهی منابع، آموزش زبان فارسی نسبت به عربی به ترک‌ها آسان‌تر دست می‌داد. از این رو زبان فارسی هم جزء برنامه تحصیلی مدارس بزرگ منطقه بود و زبان عربی با استفاده از کتاب‌های درسی فارسی تدریس می‌شد. کتاب‌های مختلف دستور زبان عربی نوشته شده بودند؛ با توضیح قواعد به زبان فارسی. در آغاز این کتاب‌ها در میان ایرانیان تداول داشت، اما رفته رفته به جوامع ترکی‌زبان هم راه یافت و محبوب شد. شواهد آن را می‌تواند در میان کتاب‌ها و دست‌نویس‌های نادر فارسی در کتابخانه ملی جمهوری قزاقستان و کتابخانه علمی موسوم به "**غلم ارداسی**" (سپاه دانش) دید.

با نگاهی به کتاب‌های کمیاب این گنجینه‌ها می‌شود به نتیجه زیر رسید: ترک‌تباران آسیای مرکزی، از جمله نیاکان قزاق‌ها در قرون وسطی هنگام ورود به مدارس بزرگ منطقه زبان پارسی را فرا می‌گرفتند؛ چون پارسی، زبان آموزش و پرورش در آن مدارس بود. اما به تدریج در سده ۱۸ تا آغاز سده ۲۰ حتی در دوردست‌ترین مناطق کشوری که اکنون قزاقستان نام دارد، آموزش زبان پارسی ساده‌تر شده بود و زبان پارسی در همه مدارس خرد و بزرگ تدریس می‌شد. در واقع، در آغاز زبان پارسی غالباً در مناطق جنوبی سرزمین کنونی قزاقستان و در مدارس عمده آموزش داده می‌شد، ولی دیرتر دامنه آموزش آن تقریباً همه مدارس سراسر قزاقستان را فرا گرفت. **شوقان ولی خانف (۱۸۶۵-۱۸۳۵)**، **آبای کونانبایف (۱۹۰۴-۱۸۴۵)**، **شاکریم خدای‌بردی (۱۹۳۱-۱۸۵۸)**، **مشهور کوبه‌یف (۱۹۳۱-۱۸۵۸)** و **شمار بسیاری از دانشمندان و شاعران و روشنگران قزاق در سده نوزدهم میلادی به زبان پارسی تسلط کامل داشتند.** آنها پارسی را در مدارس معمولی آموخته بودند؛ مدارسی که شهرت مؤسسات آموزشی معروفی چون کولتاش و میرعرب را نداشتند، اما دانش‌آموختگان آنها هم فارسی را به‌خوبی فرا می‌گرفتند. **آبای کونانبایف، شاعر سرشناس قزاق نوشته بود:**

فضولی، شمسی، صیقلی
نوائی، سعدی، فردوسی
خواجه حافظ بوهمه‌سی
مدد بر یا شاعر فریاد

حضور نام این شعرا در شعر آبای به این معناست که آثار آنها را قزاق‌ها در مدارس می‌آموختند و آبای که آن زمان شاعری جوان بود، با ادبیات فارسی آشنایی خوبی داشته و اشعار پارسی را بسیار دوست داشته است و از شاعران ایرانی خواسته که دستش را بگیرند و در جهان شعر و شاعری به او مدد کنند. همین حالت را می‌شود در آثار هر یک از شاعران و دانشوران پیشاشوری قزاق مشاهده کرد. ولی همان‌طوری که در شبه‌قاره هند با ورود مستعمره‌داران انگلیس زبان پارسی جای خود را به انگلیسی داد، در آسیای مرکزی هم با آغاز سیاست‌های استعماری امپراتوری روس، زبان روسی جایگزین پارسی شد. در پی آن مردم قزاق به جای زبان پارسی به آموزش زبان روسی روی آوردند.

بُشویک‌ها دست به "تبهکاری" فرهنگی عظیمی زدند و آثار مکتوب مسلمانان آسیای مرکزی را از بین بردند. آنها در زبان‌های شرقی سررشته‌ای نداشتند و هر آنچه را که به خط عربی نوشته شده بود، جزء متون دینی می‌دانستند و نابود می‌کردند. در بایگانی‌های علمی و خصوصی در قزاقستان شمار اندکی از دست‌خط‌ها و کُتُب نادر به زبان پارسی باقی مانده است. هر یک از آن آثار باقی‌مانده روایتی دارد که چگونه از دست بُشویک‌ها جان به سلامت برده و به روزگار ما رسیده است. و هر یک از آنها صفحه‌ای از تاریخ زندگی معنوی و فرهنگی مردم قزاق است. افزون بر این، این دست‌نویس‌های پارسی حاکی از اهمیت زبان پارسی در زندگی فرهنگی قزاق‌هاست و همین آثار است که از پیوند ادبی و فرهنگی و معنوی میان قزاق‌ها و ایرانیان گواهی می‌دهد. یعنی ایران‌شناسان قزاقستان هنوز کارهایی برای انجام دادن دارند. سالیان سال طول خواهد کشید تا همه دست‌نویس‌های پارسی در بایگانی‌های علمی جمهوری قزاقستان بررسی و مطالعه شود.

نقش و اهمیت زبان پارسی در گذشته: تاریخ و دیپلماسی زبان پارسی فقط زبان شعر و ادبیات نبود، بلکه زبان تاریخ و دیپلماسی هم به شمار می‌آمد. منابع بسیاری به زبان پارسی که از بطن تاریخ ایران و هندوستان و آسیای مرکزی و قفقاز برمی‌آید، دال بر این حقیقت است. پارسی، به عنوان زبان دری (درباری) تجربه زیادی در امور دفترداری و کارگزاری داشت. دربار شاهان ایران دفتر و دبیرخانه داشت و در آنجا دبیران و وقایع‌نگاران و شاعران و دانشمندان و هنرمندان و متخصصان دیگر کار می‌کردند. در واقع، همین دفاتر و دبیرخانه‌های دربار پادشاه بود که بخش عظیمی از میراث نوشتاری ایرانیان را پدید آورد که امروز هم در کتابخانه‌های ایران و دیگر کشورهای جهان نگهداری می‌شود. یکی از اقلام این میراث مکتوب، سالنامه‌ها و نوشته‌های تاریخی به زبان پارسی است که تاریخ مفصلی دارد. از این رو، به باور من، نوشته‌های تاریخی پیش از حمله مغول به زبان پارسی باید موضوع جستاری دیگر باشد. در این مطلب سراغ منابع مکتوب پارسی پس از حمله مغول را بگیریم.

هولاکو خان (۱۲۶۵-۱۲۱۷) پس از آن که از میان همه نوادگان چنگیز به مقام ایلخانی رسید، دستور داد که تاریخ نیاکانش نگاشته شود و همچنین تاریخ فرمانروایی خود او. عطاملک جوینی (۱۲۸۳-۱۲۲۶) تاریخدان ایرانی، این خواسته را بجا آورد. محبوبیت "تاریخ جوینی" بعد از مرگ هولاکو خان هم کم‌رنگ نشد. وقتی که سلطان محمود غازان خان (۱۳۰۴-۱۲۷۱) نیرۀ هولاکو به ایلخانی رسید، دستور داد تا تاریخ مبسوط و جامع‌تری از زندگی و کارنامه نیایش چنگیز خان و همین‌طور سرگذشت نوادگان هولاکو در ایران بنویسند. آن کتاب هم نوشته شد و "جامع التواریخ" نام گرفت. نویسنده آن رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۱۳۱۸-۱۲۴۷) است. در واقع، نخستین بار بود که شجره‌نامه فرمانروایان ترک‌ومغول به زبان پارسی به این شکل مبسوط و علمی بیان شده بود. بعد از رشیدالدین همدانی تاریخدانان ایرانی بسیاری به شجره‌نامه شهریاران ترک‌ومغول و ایرانی پرداخته‌اند و شایان ذکر است که همه آنها به **جامع التواریخ و تاریخ جوینی** استناد کرده‌اند.

تاریخ‌نگاری پارسی در دوران سلطنت تیمور گورکانی و نوادگان او باز یک پله صعود داشت و آثار تاریخی ارزشمند بسیاری نوشته شد که روایت‌شان از دوران نوح پیغمبر آغاز می‌شد و تا زمان سلطنت شهریاران ادامه داشت که نوشتن آن اثر را سپارش داده بود. بدین گونه، ما با چند نوع از منابعی سروکار داریم، اعم از **هولاکویی، تیموری، صفوی، بابری، چغتایی، خبوه‌ای و غیره**. همه این منابع پارسی با تاریخ آسیای مرکزی و قزاقستان پیوند مستقیم دارند. در زمان شوروی پاره‌ای از این منابع پارسی که مربوط به تاریخ آسیای میانه و قزاقستان بود، مطالعه و منتشر شد مثل:

مطالبی درباره تاریخ خان‌نشین‌های قزاق در سده‌های ۱۸-۱۵ (با استناد به نوشته‌های پارسی و ترکی)، گردآوری س. ابراهیم اف، ن. مینگل اف، ک. پیشچولینا، و. یودین؛ آلماتی، انتشارات ناٹوکا، ۱۹۶۹ پس از فروپاشی اتحاد شوروی، مطالعه منابع پارسی ادامه داشت و یک کتاب دیگر هم در این زمینه به چاپ رسید: م.خ. ابوسعید وا، یو.گ. بارانوا. منابع مکتوب درباره تاریخ و فرهنگ قزاقستان و آسیای مرکزی در سده‌های ۱۳ تا ۱۸؛ آلماتی، انتشارات دایک‌پرس، ۲۰۰۱

به جز این دو کتاب، در زمینه دست‌نویس‌های پارسی چند کار علمی هم انجام گرفته و مقالاتی منتشر شده است. در همین مورد می‌شود به انتشار کتاب **پنج‌جلده "تاریخ قزاقستان در منابع پارسی"** اشاره کرد: تاریخ قزاقستان در منابع پارسی؛ آلماتی؛ انتشارات دایک‌پرس. در برآیند این بخش باید گفت که آموزش منابع پارسی درباره خان‌نشین قزاق‌ها و تاریخ روابط دیپلماتیک مسلمانان، راه ما را برای مطالعه تاریخ قزاقستان بسیار هموارتر می‌کند. مطالعه مکاتبات دیپلماتیک میان خان‌های

قزاق و پادشاهان ایرانی امروز هم موضوع مورد علاقه ایران‌شناسان است. در واقع، این بخش از ایران‌شناسی کار و تلاش بسیار بیشتری می‌خواهد، چون بسیاری از اسناد ناگشوده مانده است. لازمه مطالعه آنها فقط زبان پارسی نیست، بلکه دانش تاریخ قزاقستان و ایران و کشورهای همسایه هم برای روشنی انداختن به گوشه‌های تاریک این مأخذ ضروری است.

زبان پارسی در حال حاضر: در گذشته شوروی، ما در قزاقستان دانشکده خاورشناسی نداشتیم و زبان پارسی رسماً در هیچ مؤسسه‌ای تدریس نمی‌شد. به همین دلیل، برای تحصیل ایران‌شناسی باید به مسکو یا لنین‌گراد یا تاشکند و دوشنبه سفر می‌کردیم. درست در آستانه فروپاشی اتحاد شوروی بود که در سال ۱۹۸۹ در دانشگاه ملی فارابی قزاقستان دانشکده خاورشناسی گشایش یافت. در این دانشکده در آغاز کار شش زبان شرقی تدریس می‌شد و اکنون هشت زبان. از آن زمان تا کنون مکتب خودویژه خاورشناسی قزاقستانی شکل گرفته که ایران‌شناسی را هم دربر دارد. زبان پارسی همچنین در دانشگاه ملی اروآسیایی گومیلیوف و دانشگاه روابط بین‌الملل و زبان‌های جهانی آبیلاخان قزاقستان آموزش داده می‌شود. ایران‌شناسان قزاقستانی همان کاری را ادامه می‌دهند که خاورشناسان در زمان شوروی و پیش از آن آغاز کرده بودند. هم‌کنون در دانشکده خاورشناسی دانشگاه دولتی فارابی قزاقستان دانشجویان ایران‌شناسی در سه رشته آموزش می‌بینند: زبان‌شناسی خارجی، خاورشناسی و ترجمه. دانش‌آموختگان هر یک از این تخصص‌ها دست‌آوردهای بسیاری داشته‌اند و در عرصه‌های علمی مختلف قزاقستان کار می‌کنند. لازم به ذکر است که همانا دانشگاه ملی فارابی قزاقستان، مهم‌ترین مرکز پرورش متخصصان زبده ایران‌شناسی در کشور است. هم‌اکنون دانش‌آموختگان رشته‌های ایران‌شناسی، ترجمه و زبان‌شناسی فارسی از جمله متخصصان محبوب این رشته‌ها در داخل و خارج قزاقستان هستند. ایران‌شناسان قزاقستانی **تاریخ، ادبیات، فرهنگ، ادیان، فلسفه، سیاست و اقتصاد ایران را می‌آموزند** و در همه این زمینه‌ها کتاب و مقالات بسیاری نوشته‌اند. در عین حال، با مؤسسات آموزشی ایران نشست‌ها و سمینارهای علمی مشترک یا میزگردها برگزار می‌شود. طی این مدت بیش از بیست کتاب از پارسی به قزاقی ترجمه شده و همین‌طور از قزاقی به پارسی. یکی از کتاب‌های ترجمه‌شده رمان حماسی مختار عوضف، نویسنده معروف قزاق با نام **"راه آبی"** است که سال ۱۳۷۶ (۱۹۹۷) نازلی اصغرزاده در تهران آن را به زبان پارسی منتشر کرد.

آثار شاعران کلاسیک ایران هم به زبان قزاقی ترجمه و بارها منتشر شده است. نوشته‌های پارسی درباره تاریخ خان‌نشین قزاق‌ها تحقیق شده و مکاتبات دیپلماتیک میان خان‌های قزاق و پادشاهان ایرانی همچنان مطالعه می‌شود. ایران‌شناسان قزاق چند کتاب درسی دستور زبان پارسی را خودشان نوشته‌اند و همچنین کتاب‌هایی را درباره ادبیات و تاریخ ایران. اما همه اینها تازه آغاز راه است و انتظار می‌رود که کار بسیار بیشتری انجام بگیرد. هنوز می‌توان در زمینه آثار پارسی بازمانده در قزاقستان، رد و بدل پیام‌های دیپلماتیک و ادبیات پارسی در کل و همچنین ترجمه ادبیات کلاسیک و نوین پارسی به قزاقی و وارونه تحقیقات و کارهای بسیاری انجام داد. در حال حاضر ایران‌شناسی در قزاقستان بیش از پیش نیازمند کمک و پشتیبانی است. تحریم‌های اقتصادی علیه ایران روی برنامه‌های فرهنگی و علمی ایران با کشورهای دیگر، از جمله قزاقستان سخت تأثیر گذاشته است. در گذشته استادان و دانشجویان و پژوهشگران ایران‌شناسی به کرات به ایران سفر می‌کردند و در نشست‌ها و سمینارهای علمی حضور می‌یافتند، اما ظرف چند سال اخیر تعداد چنین سفرها به مراتب کاهش یافته است. ایران‌شناسی قزاقستان مسائل و مشکلات دیگری هم دارد که یکی از آنها کمبود فرصت‌های شغلی برای دانش‌آموختگان این رشته است. در نتیجه، بسیاری از فراغ‌التحصیلان در زمینه‌های دیگر کار می‌کنند. در حال حاضر از دید بسیاری از جوانان، ایران‌شناسی یک شغل باکلاس یا معتبر به شمار نمی‌آید. از سوی دیگر، آموزش زبان انگلیسی دسترس‌تر و آسان‌تر شده و باکلاس‌تر محسوب می‌شود. از این رو جوانان دنبال چیزی می‌روند که برای آینده خود سودمندتر می‌دانند. اما ما همچنان امیدواریم که آتش عشق و شوق به زبان پارسی در قزاقستان فرو نماند. امیدواریم که این اشتیاق به زبان پارسی تداوم داشته باشد.

پیوند میان قزاقستان و ایران فقط جنبه ادبی و معنوی ندارد، بلکه ارتباطات تاریخی و اقتصادی این دو کشور هم بر اهمیت ایران‌شناسی می‌افزاید. ایران و قزاقستان، هم‌پیمانان مهم منطقه‌ای هستند و روابط آنها در زمینه‌های اقتصادی و انرژی، توسعه زیرساخت‌ها، کشاورزی و ترابری رو به رشد است. در سرانجام این جستار باید گفت که نخست، مردم قزاق همواره به زبان و ادبیات پارسی و فرهنگ ایرانی عشق ورزیده‌اند. دو اینکه میان قزاقستان و ایران همواره روابط گرم و دوستانه برقرار بوده است. پیوندهای ادبی و تاریخی و معنوی میان دو کشور همیشه موضوع پژوهش‌های ایران‌شناسان قزاقستان بوده و خواهد بود. سه اینکه قزاقستان و ایران، همکاران اقتصادی سترگی هستند و از راه دریای خزر به هم راه دارند. پس دلائل، اندک نیست که به تداوم علاقه قزاق‌ها به زبان پارسی امیدوار باشیم. و زبان پارسی، صرف نظر از بد و نیک روزگار، همچنان در جایگاه زیباترین زبان خاورزمین خواهد درخشید. به پنداشت من، آثار رودکی و فردوسی و حافظ و سعدی و مولوی و جامی و دیگر سخنوران پارسی گو همیشه توجه پژوهشگران سراسر جهان را به خود جلب خواهند کرد، چون آنها به موضوع‌هایی پرداخته بودند که امروز هم مطرح است و تازگی دارد.

معضل خط و زبان؛ سرگذشت پارسی در شوروی پیشین : داریوش رجبیان : در آستانه سده نو خورشیدی در مجموعه نوشتارهایی به موضوع خط فارسی و دگرگونی‌های آن در دوران معاصر- در اینجا به معنای بعد از ورود چاپ و همچنین به چالش‌های پیش روی خط فارسی در روزگار دیجیتال، فضای مجازی و شبکه اجتماعی، پرداخته می‌شود. صاحب‌نظران، کارشناسان و پژوهشگران در این نوشتارها با رویکردهای متفاوت و از زاویه‌های مختلف به موضوع خط در حوزه فرهنگی زبان فارسی پرداخته‌اند که بمرور در وبسایت پی‌پی‌سی فارسی منتشر می‌شوند. در این مجموعه، رسم‌الخط، نقطه‌گذاری و نگارش نویسندگان حفظ شده‌اند. از نخستین تلاش‌ها برای اصلاح و تغییر رسم‌الخط فارسی بیش از صد سال می‌گذرد، اما باب این بحث همچنان گشوده است. با ورود به عصر رایانه، این گفتمان کهن دوباره جان گرفته و دامن پهن کرده است. هنوز هم هستند صاحب‌نظرانی که به شیوه میرزا فتحعلی آخوندزاده در اواسط سده ۱۹ میلادی، با اشاره به مشکلات نوشتاری، از خیر دبیره فارسی گذشته‌اند و به ضرورت جایگزینی آن با خطی دیگر ایمان دارند. این در حالی است که تاجیکستان به عنوان نمایشگاه زنده این اصلاح و تغییر در زبان پارسی وجود دارد. صد سال پیش امارت بخارا به دست ارتش سرخ تسخیر شد و نه سال بعد رسم‌الخط پارسی در این خطه به لاتین تبدیل شد. دبیره لاتین ده سال عمر کرد، پیش از اینکه جای خود را به رسم‌الخط سیریلیک بدهد.

آخوندزاده و شاهنامه رنج‌هایش : چون اشاره‌ای به آخوندزاده داشتیم، داستان را از زندگی و کارنامه همو آغاز کنیم. میرزا فتحعلی سال ۱۸۱۲ میلادی در شهرک نوخه از توابع شهر شکی آذربایجان زاده شد که اکنون در نزدیکی مرز جمهوری آذربایجان با داغستان روسیه و کشور گرجستان است. تا آن زمان، نوخه و شکی از توابع ایران بودند و یک سال بعد با امضای عهدنامه گلستان جزء قلمرو روسیه شدند. پدرش میرزا محمدتقی اهل تبریز بود و کدخدای روستای خامنه که اکنون شهری است در استان آذربایجان شرقی ایران. یک سال پیش از تولد میرزا فتحعلی، پدرش از این مقام برکنار شده بود. میرزا فتحعلی در دنیای متفاوت بزرگ شد؛ دنیای ایرانی که در اشغال روسیه راه و روش دیگری می‌پیمود. در نتیجه، در عین حفظ ایرانیّت خود پیرو نحله‌های فکری زادبومش بود که دیگر بخشی از امپراتوری روسیه به شمار می‌رفت.

میرزا فتحعلی آخوندزاده : میرزا فتحعلی آخوندزاده که در اتحاد شوروی پیشین با نام "فتحعلی آخوندف" شناخته می‌شود، عمر خود را وقف اصلاح و تغییر رسم‌الخط ترک و تاجیک (ترک و ایرانی) کرد؛ هرچند تا پایان عمرش این تلاش‌ها باری نداد. او نخست خواهان اصلاح الفبای عربی برای ملل ترک و فارس بود؛ بعد بر مبنای الفبای روسی و لاتین رسم‌الخط تازه‌ای را برای همه آنها بی ریخت. خود او در منظومه‌ای که به سبک شاهنامه به پارسی سروده، جزئیات تلاش‌هایش در راستای اصلاح و تغییر رسم‌الخط را تعریف می‌کند. پاره‌هایی از این منظومه سال ۱۹۲۸ در شماره‌های چهارم و پنجم مجله "رهبر دانش" در تاجیکستان شوروی منتشر شد. درست در بحبوحه بحث تغییر الفبای فارسی به لاتین در آسیای میانه، نویسنده‌ای با امضای "رحیم میم" در این مجله پارسی‌زبان پاره‌هایی از آن چکامه آخوندزاده را آورده است. تاجیکستان شوروی که بخش شرقی امارت پیشین بخارا بود، بنا به دستور کرملین باید به تغییر خط تن می‌داد. رسانه‌های دولتی برای تبیین منظور دولت شوراهای نهایت تلاش خود را می‌کردند. مقاله "رحیم میم" هم در پنجاهمین سالگرد درگذشت فتحعلی آخوندزاده پاره‌ای از آن تلاش‌ها بود:

"میرزا فتحعلی درباره تغییر الفبای عرب در سال ۱۸۵۸ به زبان فارسی کتابچه‌ای می‌نویسد و در سال ۱۸۶۳ برای اعلان نمودن این خیال خود به استانبول می‌رود و کتابچه خود را به **صدر اعظم ترکیه فواد پاشا** پیشنهاد می‌کند. این کتابچه میرزا فتحعلی را در جمعیت علمی ترکیه مذاکره کرده، از هر جهت مقبول می‌شمارند. در این کتابچه، میرزا فتحعلی الفبای عربی را اصلاح کرده و شکل‌های اصلاح‌کرده خودش را نشان داده بوده است. میرزا فتحعلی در منظومه‌ای که درباره الفبای نو نوشته است چنین می‌گوید:

سفر کردم از راه دریا به روم
الفبای نورا در آن مرز و بوم
نمودم به ارکان دولت تمام
خیالم بسی پخته بود و نه خام
یکایک بگفتند صد آفرین
جهان شد به چشمم چو خلد برین
مرا پایگه بیشتر ساختند
به انعام شاهانه بنواختند"

ادامه داستان در این منظومه به این شیرینی و خوش بینی نیست. وزیر مختار وقت ایران در استانبول با بهره‌وری از نفوذ خود جلو پذیرفته شدن اصلاحات آخوندزاده در رسم الخط عربی عثمانی را می‌گیرد. فتحعلی آخوندزاده که در آغاز به فکر اصلاح دبیره عربی بود، جدی‌تر می‌شود و به فکر برانداختن الفبای رایج می‌افتد. با ترکیب بندی الفبای روسی و لاتین، رسم الخط تازه‌ای را برای زبان‌های فارسی و ترکی ابداع می‌کند و دوباره سراغ مقام‌هایی را می‌گیرد که این تغییر را تأیید کنند. کوتاه سخن، پیکار فتحعلی آخوندزاده در طول زندگی شصت و شش ساله‌اش به جایی نمی‌رسد و سرانجام می‌سراید:

به اندوه و حسرت مرا روزگار
سر آمد در این دیر ناپایدار
به بسیار تدبیرها چنگزن
بسا بودم از فرط حُب وطن
نبخشید سعی ام ولی حاصلی
ندیدم در این عصر صاحب‌دلی
بزرگان ترکان و ایران‌زمین
همه خفته بودند چون خلق چین
جوانیم رفت و زبون گشت زور
جوانی ندیدم ابا ذوق و شور

این آرمان را فتحعلی آخوندزاده با خودش به گور نبرد، بلکه بسیاری آن را پی گرفتند و به منصفه ظهور رساندند. جمهوری آذربایجان که میرزا فتحعلی آخوندزاده را از فرزندان خود می‌داند، پیش از همه دست بکار شد. باکو در سال ۱۹۲۲ کمیته‌ای را برای گذار به خط لاتین سازمان داد و چهار سال بعد بکلی خط عربی را پشت سر گذاشت و بتمام لاتین شدن رسم الخط در جمهوری ترکیه دو سال بعد به وقوع پیوست. البته پیشتر از آن در خود روسیه هم اتفاقی در همین راستا رخ داده بود. جمهوری خودمختار یاقوتستان نخستین بخش شوروی بود که در سال ۱۹۲۰ الفبای لاتین را به رسمیت شناخت. پس از جمهوری آذربایجان روند لاتینی کردن در همه جمهوری‌های مسلمان‌نشین شوروی کلید خورد و رسم الخط همه آنها لاتینی شد. تا سال ۱۹۳۰ الفبای هفتاد زبان خُرد و بزرگ اتحاد شوروی لاتینی شده بود و امور تغییر خط را کمیته‌ای ویژه در مسکو اداره می‌کرد. تصمیم گذار به خط لاتین از پایتخت امپراتوری دیکته می‌شد.

چرا خط لاتینی؟ : در اوایل پیدایش شوروی، مفهوم‌های سوسیالیسم و کمونیسم سیال بودند و تصور می‌رفت که اتحاد شوروی، خشت اولی بارویی است که سرانجام تمام جهان را با اهداف کمونیسم گرد هم خواهد آورد. طبعاً همه حکومت‌هایی که سوار بر امواج انقلابی روی کار آمده‌اند، به خیال صدور آن موج‌ها به اقصى نقاط جهان بوده‌اند. در آغاز پاگیری اتحاد شوروی تصور بر این بود که "انقلاب اکتبر" در مرزهای امپراتوری تزاری متوقف نخواهد شد. پندار خیالپردازان بلشویک، تمام جهان را درمی‌نوردید. و بر مبنای آن پندار، خط لاتین چه برای شرق چه برای غرب، خطی شایسته و پسندیده بود که می‌توانست نیاز همه زبان‌ها را برآورده سازد. آن اوایل حتی در پتروگراد و مسکو حاضر بودند خط سیریلیک را به قربانگاه کمونیسم ببرند و زبان روسی هم به خط لاتین نبشته شود؛ به مانند زبان‌های اسلاوی دیگر چکی و لهستانی. هیجان انقلابی شور و شوق ملی را کشته بود. هدف، دسترسی به یک الفبا و در نهایت یک زبان واحد در میان ملی بود که "انقلاب رنجبران" را تجربه کرده‌اند. به گونه‌ای که در مطبوعات آن روزگار رسم الخط لاتینی را "الفبای اکتبر" می‌نامیدند. اما رفته‌رفته این نکته برجسته شد که مشکل عقیدتی اتحاد شوروی عمدتاً با ملل مسلمان و غیرمسیحی است. در نتیجه تنها دامن "الفبای عربی" از اتحاد شوروی برچیده شد. گرجی‌ها و ارمنی‌ها که الفباهای کهن خود را دارند، درگیر این ماجرا نشدند، چون غالباً مسیحی بودند. اما الفبای آذری‌ها، ترکمن‌ها، تاتارها، تاجیک‌ها، ازبک‌ها، قرقیزها و قزاق‌ها و همه اقوام کوچکتر مسلمان حتماً باید عوض می‌شد، چون بخش اعظم این مردمان مسلمان بودند و رسم الخط پیشینشان عربی بود. تغییر الفبا در اتحاد شوروی، بتمام انگیزه سیاسی و عقیدتی داشت.

بهای گزاف هم‌زبانی : تقریباً هم‌زمان با عهدنامه گلستان، حکومت تزاری روسیه "پیمان بخارست" را هم امضا کرده بود، با امپراتوری عثمانی در سال ۱۸۱۲. در نتیجه، "مُلداوی" بخشی از امپراتوری روسیه شد و بعد از پیروزی بلشویک‌ها، بخشی از اتحاد شوروی. تفاوت مُلداوی با سایر بخش‌های شوروی این بود که در بیرون از مرزهای شوروی، همسایه‌ای داشت هم‌زبان و هم‌تبار. زبان ملی مردم مُلداوی "رومانیایی" است. اما در دوران اشغال شوروی نام زبان ملی این کشور تبدیل به

"مُلداویایی" شد و خط آن هم بعد تغییر کرد. ملداوی تنها جمهوری غیرمسلمان شوروی بود که مجبور به تغییر نام زبان ملی خود شد. دلیل این تصمیم روشن و مبرهن است. کشور رومانی با زبان رسمی رومانیایی همسایه ملداوی بود. بنا به ملاحظات سیاست‌گذاران شوروی، این هم‌زبانی و هم‌تباری دو قوم در دو سوی مرز کار دست اتحاد نوپا می‌داد و می‌توانست برای تمامیت ارضی امپراتوری گران تمام شود. در نتیجه، رویکرد "تفرقه بینداز و حکومت کن" را پیشه کردند. نام زبان به "ملداویایی" عوض شد و بعد رسم‌الخطش هم تغییر کرد تا هیچ تشابه آشکاری میان مردمان دو سوی مرز باقی نماند. همزمان، تزریق واژگان "ساویتی" (شوروی) در ترکیب همه زبان‌های شوروی ادامه داشت، تا تفاوت‌ها برجسته‌تر به چشم برسند.

پارسی، استخوانی در گلوی شوروی: در اتحاد شوروی این تزریقات و دخل و تصرف در زبان پارسی دوچندان بود؛ زبانی که نه تنها مهم‌ترین وسیله ارتباط اقوام مختلف منطقه فراخ آسیای میانه بود، بلکه پیشینه‌ای غنی‌تر و دیرینه‌تر از روسی و همه زبان‌های دیگر اتحاد شوروی داشت. در عین حال، زبان فارسی در دو کشور دیگر در آن سوی مرزهای شوروی - ایران و افغانستان - زبان رسمی بود. در هندوستان هم زبان فارسی تا سال ۱۸۴۳ زبان رسمی بود و پس از آن هم مقامی شاخص داشت. پیش از تصرف امارت بخارا به دست ارتش سرخ در سال ۱۹۲۰، مردمان آسیای میانه، ایران و افغانستان و هندوستان به زبان فارسی با هم مراوده داشتند و آثار و نشریه‌های همدیگر را می‌خواندند. اتحاد شوروی آمده بود که با تغییر خط فارسی به لاتین و تبدیل نام زبان از "فارسی" به "تاجیکی" در سال ۱۹۲۹، این پیوند را از هم بگسلد. حفظ تمامیت ارضی تنها دغدغه سردمداران شوروی نبود. نظام شوروی در حال مهندسی ملتی تازه با ایدئولوژی‌ای نوین بود و باید مرزهایش را به روی اندیشه و عقایدی که از خارج می‌آمد می‌بست. رویکرد خصمانه شوروی به دین در کل و بالاخص به دین اسلام زمینه جدایی هرچه تمام‌تر فارسی آسیای میانه از فارسی برون‌مرزی را فراهم کرد. در میان روشنفکران محلی هم بودند کسانی که از ایده تبدیل الفبای فارسی به لاتین استقبال کردند. نویسندگانی چون **توره قُل ذهنی، منافزاده ثابت، عبدالرئوف فطرت، روستاپی و رحیم میم** در نشریه‌های حکومتی آواز تاجیک، رهبر دانش و تاجیکستان سرخ مقالاتی نوشتند و نقاط ضعف "خط عربی" و نقاط قوت الفبای لاتین را برجسته کردند. برای نمونه، نویسنده‌ای با امضای "آ. دال" در شماره هفتم مجله "رهبر دانش" (۱۹۲۸) از تلاش‌های مردمان خاورزمین برای گذار به خط لاتین نوشته بود، با این ادعا که این جنبش در سوریه و ایران و شمال آفریقا قوی‌تر است و اینکه رضاشاه ایران اسناد و دلایل مربوطه را به نهادهای ذیربط تحویل داده، تا زمینه‌های گذار به خط لاتین را بسنجند. به تصور "آ. دال" این تلاش‌ها در ژان هم از سال ۱۸۷۸ آغاز شده بود و از هندوستان هم که **"۱۶۹ زبان و ۲۰ الفبا"** دارد، صدای هواداران الفبای لاتین رساتر به گوش می‌رسید. نویسنده مدعی بود که جنبش گذار به خط لاتین در چین از ۸۰ سال پیش آغاز شده و پذیرفتن "حروفات لاتین، یکی از وظیفه‌های بسیار مهم انقلاب چین است". **پارسی لاتینی:** نشریه‌های حکومتی بین سالهای ۱۹۲۶-۱۹۲۸ فضایی را ترسیم کردند که گویا همه سرزمین‌های شرق تشرنه دستیابی به علوم و فنون نوین از طریق پذیرفتن الفبای لاتین بودند. منافزاده ثابت در مقاله "تاجیکان و الفبای نو" در سال ۱۹۲۷ ضرورت گذار به دبیره لاتین را اینگونه توجیه می‌کند:

"الفبای عربی که تاجیکان (و دیگر مملکت‌های مسلمان شرق) آن را برابر دین اسلام به زور شمشیر قبول کرده و بعد کم‌کم اصلاح و تکمیلش نموده‌اند، تا قرن‌های اخیر احتیاجات خودشان را کم یا بیش با آن 'الفبای عرب' رفع می‌کرده‌اند. ولی عصر (قرن) نوزدهم با ترقیات فکری، فنی و صنعتی خود احوال اجتماعی انسان‌ها را دگرگون ساخت و در طرز زندگانی بشر انقلاب‌های نوی را به وجود آورد."

"البته، همین انقلاب‌های نو، احتیاجات نوی را ایجاد کرد. هر قومی که این احتیاجات علمی و اجتماعی نور را به‌خوبی و به‌طور لایق رفع نمود، در میدان مبارزه زندگانی از هر جهت غالب آمد. ملت‌های آسیا خصوصاً مسلمانان شرق در این میدان اجتماعی، در این مبارزه‌گاه بزرگ هر وقت مغلوب می‌شدند. چرا؟ برای اینکه اسلحه و یراق (ابزار) آنها به شکل قدیم و سیستم کهنه بود." در این تبلیغات حزبی، "الفبای عربی" مادر همه مشکلات جامعه معرفی می‌شد؛ بی‌سواد و کم‌سواد، پابندی به دین و خرافات، تنگ‌نظری، فقر و بینوایی، همه و همه زیر سر خط عربی بود و هرچه زودتر باید از شر آن خلاص شد. این، طنین سیاست کرم‌لین در روزنامه‌های چاپ بخارا، سمرقند و تاشکند و دوشنبه بود. گفته می‌شد که الفبای فارسی را بسختی میشود فراگرفت و به همین دلیل هم سواد جمعیت کم است. اینکه یک صدا چند علامت دارد، از جمله نقاط ضعف عمده "الفبای عربی" بود که همه نویسندگان هوادار الفبای لاتین در مقاله‌هایی که به خط فارسی نوشته‌اند، روی آن انگشت گذاشته‌اند. در عوض، تأکید میشد که خط لاتین را می‌توان در مدتی کوتاه فراگرفت و راه‌اندازی چاپخانه‌ها به این خط بسیار آسان‌تر است.

نشریه‌های حکومتی سرشار از دیدگاه‌های موافق گذار به خط لاتین بودند. بحث‌هایی که گاه به چشم می‌خورد، مربوط به ایجاد سازگاری میان حروف لاتین و اصوات فارسی بود یا اینکه چه گویشی از گویش‌های فارسی باید معیار باشد. چون در

املاء فارسی، گویش منعکس نمی‌شود و مثلاً "شنیدن" را یکی به ضم شین و دیگری به کسر شین و سومی به فتح شین می‌خواند؛ در حالی که هر سه آن را "شنیدن" می‌نویسند. حالا که قرار بود خط واکه‌نگار لاتین را بپذیرند، باید یکی از صدها گویش فارسی را بر مسند رسمی و معیار می‌نشانند. بر سر گویش‌های بخارا و سمرقند به اجماع نظر رسیدند که بزرگترین شهرهای تاجیک‌نشین منطقه در آن دوران بودند. سازگاری حروف لاتین با اصوات فارسی هم بحث دامنه‌داری بود که مهمترین نکاتش مربوط به واکه‌ها (مصوت‌ها) می‌شد. روشنفکران فارسی‌زبان از قبیل صدرالدین عینی، ابوالقاسم لاهوتی و عبدالرئوف فطرت دیدگاه‌های نزدیکی داشتند و مثلاً بر این باور بودند که صدای الف ممدود (آ) به خط لاتین باید همان A باشد. اما آکساندر سیمیونف خاورشناس روس و گماشته کرمین در امر تغییر خط در آسیای میانه، نظر متفاوتی داشت. او معتقد بود که حرف لاتین A برابر "الف مفتوح" (آ) فارسی است و O همان "الف ممدود" (آ) است. با وجود استدلال‌های مکرر روشنفکران صاحب‌نظران، طبیعی بود که طرح فرستاده مسکو پذیرفته شود. این چیرگی خاورشناس روس بر روشنفکران محلی در تعیین رسم‌الخط جدید برای تاجیکان، به الفبای سیریلیک تاجیک هم راه یافت. از اینجا است که "تاجیکستان" همچنان Тоҷикистон نوشته می‌شود.

پیامدهای گذار به خط لاتین: گذار به خط لاتین که یکباره و تدریجاً به شیوه استالینی صورت گرفت، یکسبه بخش اعظم جامعه را بی‌سواد کرد. البته، پس از فرو افتادن جامعه در چاه بی‌سوادی مطلق، تلاش حکومت شوروی برای تزریق الفبای لاتین چشمگیر بود. لشکر آموزگاران به اقصی نقاط منطقه سفر کردند و کارزار "محو بی‌سوادی" (شبه نهضت سوادآموزی) به راه افتاد. انتشار کتاب و اسناد به خط فارسی ممنوع شد و کتاب‌های فارسی به کام آتش رفت. مردم، کتاب‌های دینی و شاهنامه فردوسی و دیوان حافظ و گلستان سعدی و مثنوی معنوی مولوی و رباعیات خیام و در کل آثار فارسی را زیر خاک دفن می‌کردند تا مبادا به چشم و دست مأموران بیفتند و مجازات شوند. استیلای ارتش سرخ بر آسیای میانه بزرگترین لطمه را به زبان و فرهنگ فارسی وارد کرد. زبانی که زمانی در بیشتر کشورهای منطقه رسمیت داشت، از فردای اشغال امارت بخارا از مسند و مکنت افتاد و رفته‌رفته به گوشه‌ای کوهستانی از شرق امارت بخارای پیشین با نام رسمی "تاجیکی" پناه بُرد. به گونه‌ای که در سمرقند و بخارا تکلم به زبان فارسی در ادارات دولتی جریمه داشت و تاجیکان بومی این شهرها مجبور بودند زبان‌های ازبکی و روسی را فرا بگیرند تا با مقام‌های محلی صحبت کنند. با گذار به خط لاتین، این ضربه دوچندان شد. تا زمان اشغال آسیای میانه به دست ارتش سرخ، در طول بیش از هزار سال، بخش اعظم آثار منطقه به زبان فارسی آفریده شده بود. پشت کردن به دبیره پارسی به مثابه پشت کردن به تمام آن پیشینه هزارساله بود. این گسست ارتباط، هم شامل گذشته می‌شد هم حال. بخش اعظم پارسی‌زبانان در بیرون از مرزهای اتحاد شوروی مانده بودند و با گذار تاجیکستان به خط لاتین، پیوند و مراوده با هم‌زبانان برون‌مرزی تقریباً بکلی قطع شد. مسکو برای گذار تاجیکستان به خط لاتین هزینه زیادی نکرد، چون نیازی به برگردان بیشتر آثار گذشته پارسی نمی‌دید. از دید حکومت شوروی، آن آثار با "جهان‌بینی نوین" همخوانی نداشت و همان به که در مگاک تاریخ بماند. اگر مسکو در عرض مدتی کوتاه، کارزار لاتینی‌خوان کردن تاجیکان را انجام شده اعلام کرد، به همین دلیل بود. الفبای نو برای انتشار ایده‌های نو بود؛ برای چاپ کتاب‌های لنین و استالین و سرآمدان دیگر شوروی و آثار ادبی نوین که در چارچوب ایدئولوژی حاکم بگنجند؛ اما شمار آنها بسیار کمتر از ادبیات هزارساله پارسی بود. با گذار به خط سیریلیک هم این اوضاع ادامه داشت. صرفاً آثاری از بزرگان ادبیات پارسی به خط روسی منتشر می‌شد که نرمش‌پذیرتر بود و می‌شد آنها را به عنوان نمونه‌هایی از "تلاش مردم فارسی‌زبان برای رسیدن به برابری و دوری از دین و خرافات" عرضه کرد. پاره‌هایی از دیوان رودکی و غزلیات حافظ و بخش‌هایی از آثار سعدی و رباعیات خیام منتشر و همه آنها به عنوان پیشگامان دستیابی به کمونیسم قلمداد می‌شدند. چاپ آثاری که یاد از خدا و دین می‌کردند، در این دوره از تحول اتحاد شوروی حرام بود.

خط سیریلیک در اواخر دهه ۱۹۳۰ و در آغاز ۱۹۴۰ به سراغ پارسی‌گویان آسیای میانه آمد؛ در دوره‌ای که اتحاد شوروی استالین، خسته از پیکار و کلنجار با سرمایه‌داری غرب، به خودش برگشت و تصمیم گرفت که پیش از همه سوسیالیسم و کمونیسم را در یک ششم کره زمین که قبضه کرده بود، پیاده کند. با افزایش اختلافات سیاسی شوروی و جهان غرب و نزدیک شدن جنگ جهانی دوم، صدور "انقلاب اکتبر" به کشورهای غربی، تکلیف ثانوی شده بود. در نتیجه، همه ملل عمده‌تاً مسلمان شوروی در آغاز سال ۱۹۴۰ گویا به اراده خودشان خط سیریلیک را برگزیدند و مرز دیگری هم میان شوروی و جهان غرب کشیده شد؛ در حالی که از تجربه خط لاتینشان فقط ده سال می‌گذشت. همه ملل عمده‌تاً مسلمان اتحاد شوروی از سال ۱۹۴۰ به بعد خط لاتین را کنار گذاشتند و به سیریلیک متوسل شدند. زبان روسی که زبان رسمی همه بخش‌های اتحاد شوروی شده بود، به تدریج جای زبانهای بومی را می‌گرفت و گذار همه زبان‌های این اتحادیه به خط سیریلیک (روسی) کار را آسان‌تر می‌کرد. گذشته از این، با گذار به خط روسی، خطر برقراری ارتباط میان اقوام ترک‌تبار اتحاد شوروی و ترکیه و

همچنین، پیوند پارسی‌گویان این اتحادیه با هم‌زبانان برون‌مرزیشان هم خنثی می‌شد. اما تغییر دوباره الفبا برای پارسی‌گویان شوروی، به مثابه بازکننده شدن از ریشه‌ای بود که تازه می‌دواندند.

الفبای سیریلیکی که برای فارسی‌زبانان ساخته شد (و اکنون با تلفیق واژه‌های "پارسی" و "سیریلیک" گاه "پیریلیک" خوانده می‌شود) همه ۳۳ حرف و علامت الفبای روسی را دربر داشت، افزون بر علامت‌هایی برای شش صدای ویژه پارسی: غ، ق، او، ه/ح، ج. این تغییر الفبا هم به مانند تغییر اولیه، خودجوش نبود. دستور مسکو بود و باید اجرا می‌شد. دوباره مردم بی‌سواد شدند و دگرباره لشکرهای "محو بیسوادی" در اقصی نقاط کشور به گردش افتادند. بعد از چند سال اعلام شد که مردم تاجیکستان "صد درصد" باسواد شده‌اند. در واقع، باید سواد فارسی از دست می‌رفت تا سواد شوروی حاصل شود. لب سواد که حاصل می‌شد، همان ۳۹ حرفی بود که خاورشناسان شوروی ساخته بودند. می‌شد آن ۳۹ علامت را فراگرفت و به آثاری به این دبیره دست یافت که با خط مشی شوروی سازگاری تمام و کمال داشتند. این الفبا برای نگه داشتن پارسی‌گویان اتحاد شوروی در چارچوب عقیدتی شوروی طراحی شده بود. با پذیرش الفبای پیریلیک، کوچکترین ارتباطی هم که میان پارسی‌گویان شوروی و برون‌مرز وجود داشت، گسسته شد. کنترل اتحاد شوروی بر دسترسی تاجیکان به آثار گذشتگان نشان تا پایان عمر این امپراتوری ادامه داشت. مثلاً مثنوی معنوی مولوی برای کسانی که فقط خط پیریلیک بلد بودند، اثری ناشناخته بود؛ از جمله برای خود من. نخستین باری که در نوجوانی توانستم با محتوای آن تاحدی آشنا شوم، در اوآن مرگ امپراتوری بود، و آن هم به زبان روسی، نه زبان اصلی. در سال ۱۹۸۶ پاره‌هایی از "مثنوی معنوی" تحت عنوان Poema o skrytom smysle به ترجمه "نعوم گرینف" منتشر شد و از آن راه بود که بسیاری از تاجیکان آسیای مرکزی پس از حدود یک قرن، دوباره مولوی را شناختند. اما "مثنوی معنوی" کامل، پنهان ماند تا شوروی فرو بپاشد و بعد به خط پیریلیک در شهر دوشنبه منتشر شود.

پایان و ادامه امپراتوری: با تحکیم مرزبندی سیاسی و فرهنگی شوروی میان پارسی‌گویان حوزه امپراتوری و هم‌زبانان برون‌مرزی آنها اعتماد به نفس شوروی بالا رفت و در سال ۱۹۸۴ کتاب "صد رباعی خیام" را به زبان روسی و به دو خط پارسی و پیریلیک منتشر کرد. این از معدود مواردی بود که تاجیکان شوروی‌زاده‌ای چون من می‌توانستند با تطبیق و مقایسه متون پارسی و پیریلیک، خط پارسی را تاحدی فرا بگیرند. "صد رباعی" عمر خیام، چاپ انتشارات "عرفان" تاجیکستان، نخستین آموزگار خط پارسی برای من و هزاران تن دیگر بود.

چالش‌های روسی نوشتن و پارسی خواندن: اتحاد شوروی رفت، اما مرده‌ریگ (میراث) آن باقی است. اکنون هشتاد سال است که تاجیکان آسیای مرکزی پارسی را به خط روسی می‌نویسند و می‌خوانند. بسیاری به این پندارند که آشنایی تاجیکان با خط روسی، باعث گشایش در راه رسیدن به علوم و هنرهای رایج در روسیه و غرب بوده است. و این بسیاری، معمولاً روی هنرهایی چون اپرا و باله انگشت می‌گذارند که امروزه در تاجیکستان نسبتاً شکوفاست. چه بسا پارسی‌گوییانی که به این علوم و هنرهای غرب، بدون تبدیل رسم‌الخط مادری خود به لاتین یا روسی رسیده‌اند. به‌ویژه اینکه این علوم و هنرها مختص روس‌ها نبوده و از راه‌های دیگر هم می‌شد به آنها رسید. به مانند سنگاپور که هرگز رسم‌الخطش روسی نشد اما اکنون تماشاخانه اپرا و باله آن شهره آفاق است. آشنایی با آثار نویسندگان برجسته روس هم نمی‌تواند ضایعه دبیره پارسی را برای تاجیکان شوروی پیشین جبران کند. لازمه خواندن آن آثار، تغییر رسم‌الخط ملی نبود. یک برزلی هم می‌تواند در عین حفظ خط و زبان پرتغالی خود، از آثار داستایفسکی و تولستوی و چخوف شناخت خوبی داشته باشد. آشنایی نزدیک تاجیکان شوروی پیشین با این آثار هم بهای سنگین باختن رسم‌الخط خودی را نمی‌پوشاند. واقعیتی که با آن روبرو هستیم، بسیار عریان‌تر است. حدود نه میلیون تن در تاجیکستان به زبان پارسی صحبت می‌کنند و به خط روسی می‌نویسند. در حالی که ده‌ها میلیون انسان دیگر در جهان، به زبان همین "حدود نه میلیون تن" صحبت می‌کنند و به خط پارسی می‌نویسند. دیوار چین برای تاجیکان شوروی پیشین و هم‌زبانانشان همانا خطی است که اتحاد شوروی، هشتاد سال پیش بر آنها تحمیل کرد. در نتیجه، نه آنها به آثار هم‌زبانان برون‌مرزی خود دسترسی دارند نه پارسی‌گویان خارجی می‌توانند نوشته‌های آنها را بخوانند. خط پیریلیک باعث این انسداد شده است.

باز جوید روزگار وصل خویش: این پرسش‌ها باعث شد که سال ۱۹۸۹، دو سال مانده به پایان عمر اتحاد شوروی، در شهر دوشنبه، پایتخت تاجیکستان، تظاهراتی در اعتراض به نادیده گرفتن زبان ملی برپا شود. ۳۱ سال پیش معترضان تاجیک نه تنها خواهان رسمیت زبان خود بودند، بلکه هم‌زمان می‌کوشیدند که نام تاریخی این زبان (فارسی) را دوباره بر مسند رسمی برسانند. دولت وقت تاجیکستان که در تار عنکبوت سیاست‌های "پرسترویکا" و "گلاسنوست" گورباچف گرفتار مانده بود، به خواسته مردم تن داد و ۲۲ ژوئیه همان سال قانون زبان تاجیکستان تصویب شد. در آن قانون، نام رسمی زبان ملی "تاجیکی

(فارسی) "مرقوم شد. یعنی با گذشت بیش از هفتاد سال، دوباره نام "فارسی" در یک سند حکومتی ذکر شد. در سال ۱۹۹۱ اتحاد شوروی فرو پاشید و دولت وقت تاجیکستان به ناچار "اعلامیه استقلال" را امضا کرد که طاهر عبدالجبار، رهبر جنبش رستاخیز و از مخالفان اصلی حکومت تاجیکستان شوروی تدوین کرده بود. چند ماه بعد از آن، جنگی در تاجیکستان در گرفت که روسیه و ازبکستان و ایران هم آتش‌بیارش بودند، اما "داخلی" عنوان شد. این جنگ، پنج سال به درازا کشید و جان بیش از شصت هزار تن را ریود. در همان اوائل جنگ، به صلاحدید روسیه، "امامعلی رحمانف" رئیس یک مزرعه اشتراکی شوروی به رهبری کشور برگزیده شد که همچنان رئیس‌جمهور تاجیکستان است، با این تفاوت که پسوند روسی نام خانوادگی "اف" را حذف کرده و اکنون با نام "امامعلی رحمان" شناخته می‌شود. در سال ۱۹۹۴ که قانون اساسی تاجیکستان به همه‌پرسی گذاشته شد، "شهرت سلطائف"، یکی از نمایندگان مجلس، پیشنهاد کرد نام زبان رسمی تاجیکستان صرفاً "تاجیکی" باشد، بدون افزوده "فارسی". این پیشنهاد پذیرفته شد و بعداً شهرت سلطائف رئیس دفتر ریاست جمهوری تاجیکستان شد و سالها سفیر تاجیکستان در ترکیه و اوکراین بود. در سال ۱۹۸۹ پیش‌بینی میشد که در عرض پنج سال تاجیکستان به تدریج به خط فارسی برگردد. به همین منظور تدریس دبیره فارسی در مدارس راه‌اندازی شد و نوشته‌های کوچه و خیابان‌ها و دکه‌ها به دو خط روسی و فارسی بود. اما پس از پیروزی "جبهه خلقی" رحمان، نوشته‌هایی به خط پارسی که در جای جای کشور دیده می‌شد، سترده شد و دوباره جای آن نوشته‌ها را واژه‌ها و عباراتی به خط روسی گرفت. امامعلی رحمان شخصاً نه یک بار و دو بار گفته است که قرار نیست تاجیکستان به خط فارسی برگردد.

قیاس و تطبیق پارسی و پیریلیک : جستجوگر گوگل هم در این باره حرفی برای گفتن دارد. حتی موضوع‌هایی که مربوط به آسیای مرکزی است، در جستجوهای گوگل امتیاز بیشتر را به خط فارسی می‌دهد. برای نمونه، جستجوی عبارت "شهر بخارا" در گوگل به خط پیریلیک حدود ده هزار و ۴۰۰ نتیجه میدهد و به خط فارسی، بیش از ۵۷ هزار نتیجه. نتایج جستجوی واژه "کتاب‌خوانی" به دو خط پیریلیک و پارسی در گوگل نشان می‌دهد مطالبی که این واژه را در ترکیب خود دارند به خط پیریلیک ۲۰ هزار و هفتصد عدد هستند و به خط پارسی ۱۱ میلیون و چهارصد هزار عدد. دانشنامه آزاد ویکیپدیا می‌گوید که به خط فارسی حدود ۷۵۰ هزار مقاله دارد و به خط پیریلیک، بیش از صد هزار. یعنی واقعیت‌های دنیای دیجیتال هم پایبندی فارسی‌زبانان آسیای میانه به خط روسی را زیر سؤال می‌برد. وقتی که فضای اینترنت مملو از مطالبی به زبان تاجیکان است و آنها فقط خطش را نمی‌خوانند، طبعاً پرسشی پدید می‌آید که چرا نمی‌خواهند به خط خودی برگردند و از این دانستی‌ها فیض ببرند. بسیاری از صاحب‌نظران دلیل این خودداری را صرفاً سیاسی ارزیابی می‌کنند. خروج تاجیکستان از حوزه سیریلیک را بسیاری به مثابه خروج تاجیکستان از حوزه نفوذ روسیه می‌دانند. در روسیه هم این دیدگاه رایج است. اما در مباحثات داخلی تاجیکستان درباره تغییر خط، همچنان این لفاظی شوروی چیرگی دارد که "خط عربی بسیار سخت است و یک صد چند علامت دارد". شاید بشود آن را تلاشی برای توجیه منطقی یک تصمیم سیاسی تلقی کرد، چرا که همه دبیره‌های ریشه‌دار جهان، چنین "سختی"‌هایی را دارند. مثلاً در زبان انگلیسی یک علامت a هفت صدا دارد و در واژگان مختلف به هفت شیوه گوناگون تلفظ می‌شود. یا یک واژه فرانسوی *parfaitement* که ۱۲ حرف دارد، فقط با هشت صدا به زبان می‌آید. شگفتا که هیچ یک از این "استثنائات" را در نگارش پارسی نداریم. پس می‌شود به این نتیجه رسید که "سختی"‌های الفبای پارسی هم به اندازه‌ای نیست که شوروی می‌گفت و برخی در جهان امروز تصور می‌کنند. تصور روزنامه‌های بدو شوروی در بخارای تسخیرشده در دهه ۱۹۲۰ بر این بود که چینی‌ها برای پشت سر گذاشتن "دشواری" نویسه‌های چینی به زودی چنگ به دامان خط لاتین خواهند زد. تصور این بود که واژه‌نگاشت‌های پیچیده چینی مانع از رشد مردم می‌شود و محکوم به فناست. اما چنین نشد.

"آ. دال" در سال ۱۹۲۸ در مجله "رهبر دانش" تاجیکستان می‌گفت قرار است به زودی الفبای ژاپنی و هندی هم تبدیل به لاتین شود که باز هم چنین نشد. نه تنها چنین نشد، بلکه همه این ملل با رسم‌الخط‌های "دشواری" خود به مراتب بلندتر علمی و فنی هم دست یافته‌اند. (منبع تصویر، GETTY IMAGES)

رودکی به الفبای روسی : به باور بسیاری از کارشناسان، تجربه تلخ تاجیکستان در زمینه تغییر خط نشان می‌دهد که کتابت زبان پارسی به هر خط دیگری به مثابه جدا کردن روح از تن است. کتابت آن به دبیره لاتین یا سیریلیک نه تنها ارتباط با گذشته را می‌گسلد، بلکه ممکن است پیوند با هم‌زبانان امروزی را هم ببرد و زبان واحد فارسی را به زبانک‌های مختلف تجزیه کند. توسل به دبیره‌های واکه‌نگاری چون لاتین و سیریلیک به ناچار تفاوت گویش‌ها را هم منعکس می‌کند، در حالی که در نگارش پارسی همه آنها یکپارچه هستند. به یاد آورید نمونه املا و تلفظ "شنیدن" را. پیشتر اشاره شد که در دنیای دیجیتال امروز، فارسی تاجیکستان که به خط روسی نوشته می‌شود، به گرد نرم‌افزارهای فارسی هم نمی‌رسد. اما در دنیای پیشادید دیجیتال و

چاپی هم این تفاوت بی‌اندازه محسوس بود و هست. تاجیکستان با جمعیت نسبتاً اندکش، نمی‌تواند همه آثار مهم جهان را به خط پیریلیک منتشر کند. اما بیشتر آن آثار به زبان مردم تاجیکستان در دسترس هستند، اگر ۳۲ علامت الفبای فارسی را فرا بگیرند. شگرف و دردناک است که نوادگان رودکی در سرزمینی که آدم‌الشعرا را به دنیا آورده، به دلایلی کاملاً سیاسی نمی‌توانند آثار نیای خود را به خط خود او بخوانند و تنها به آثاری دسترسی دارند که به خط روسی منتشر شده است. چنین است حکایت این راه پیموده.

و نیکد؛ فرهنگستان جهانی زبان‌ها؟: E در آستانه سده نو خورشیدی در مجموعه نوشتارهایی به موضوع خط فارسی و دگرگونی‌های آن در دوران معاصر - در اینجا به معنای بعد از ورود چاپ - و همچنین به چالش‌های پیش روی خط فارسی در روزگار دیجیتال، فضای مجازی و شبکه اجتماعی، پرداخته می‌شود. صاحب‌نظران، کارشناسان و پژوهشگران در این نوشتارها با رویکردهای متفاوت و از زاویه‌های مختلف به موضوع خط در حوزه فرهنگی زبان فارسی پرداخته‌اند که بمرور در وبسایت بی‌بی‌سی فارسی منتشر می‌شوند. در این مجموعه، **رسم‌الخط، نقطه‌گذاری و نگارش نویسندگان حفظ شده‌اند.** امید منتظری از بی بی سی فارسی با روزبه پورنادار مدیر فنی کنسرسیوم یونیکد درباره آینده خط فارسی در عصر دیجیتال گفتگو کرده است. این روزها سرنوشت خط فارسی به نظر می‌رسد بیش از هر جایی در اینترنت و در فضای کامپیوتر رقم می‌خورد تا در بحث‌های کلاسیک زبان‌شناسان و روشنفکران و ادیبان. در این میان معیاری بوجود آمده که شبیه یک فرهنگستان بین‌المللی زبان عمل می‌کند. یونیکد چیست؟ چرا مهم است؟ چه نقشی در سرنوشت نگارش خط و زبان دارد؟ یونیکد استاندارد است که چند شرکت بزرگ در دهه هشتاد میلادی شروع کردند برای اینکه بتوانند همه استانداردهای متفاوت برای نمایش متن را یک‌دست کنند. کلا کامپیوتر به این روش اطلاعات متنی را مبادله می‌کند. مثلاً می‌آیند به هر حرف یا به هر نماد یا به هر علامت نوشتاری که می‌خواهند پردازش کنند، مثل فاصله، یک عدد نسبت می‌دهند (کامپیوتر همه چیز را با عدد می‌شناسد). به این شیوه که متن را با رشته‌ای اعداد مبادله یا پردازش می‌کند می‌گوییم "کدگذاری" که واحدش "نویسه" است. نویسه می‌تواند یک حرف یا یک رقم یا یک نماد باشد و این واحد تبادل اطلاعات متنی است در کامپیوتر. پیش از یونیکد برای هر زبانی و هر کشور یا هر چند کشور یک مجموعه نویسه وجود داشته است یونیکد تلاشی است برای جایگزین کردن مجموع همه این نویسه‌ها، به این معنی که استاندارد واحدی داشته باشیم که از همه خط‌های همه زبان‌های دنیا را پشتیبانی کند.

از همان زمانی که این پروژه رقم خورد و آرام آرام شکل گرفت - اولین نسخه یونیکد در سال ۱۹۹۱ میلادی منتشر شد - بتدریج جایگزین تمام دیگر نویسه‌ها شد چون شرکت‌های بزرگ کامپیوتری شروع کردند به استفاده از یونیکد و یکی کردن کدگذاری‌های نرم‌افزارها و سیستم‌های عامل‌شان، یک کد برای همه. امروز به اینجا رسیده‌ایم که تقریباً همه نرم‌افزارها از یونیکد پشتیبانی می‌کنند و هر سال نسخه جدید استاندارد یونیکد با نویسه‌های بیشتر منتشر می‌شود. البته پشتیبانی از یونیکد به این معنی نیست که مثلاً حتماً آن نرم‌افزار از خط فارسی یا خط‌های دیگر پشتیبانی کند، بلکه معماری آن نرم‌افزار یا سیستم عامل یونیکد را پشتیبانی می‌کند ولی ممکن است همه نویسه‌های یونیکد را پشتیبانی نکند. این روزها اگر بخواهید هر متنی را با خیال راحت مبادله کنید، در عمل باید به یونی‌کد باشد. منظور از مبادله این است که دو سیستم مختلف که لزوماً معماری و پیاده‌سازی مشابهی هم ندارند بتوانند اطلاعات متنی را بفرستند و دریافت کنند و نمایش دهند. مثال ساده‌اش این است که با گوشی اندروید متنی فارسی به گوشی آیفون می‌فرستید و مخاطبتان دریافت می‌کند. اتفاقی که می‌افتد این است که متن فارسی شما حرف به حرف و نویسه به نویسه به صورت کدهای یونیکد ذخیره و منتقل می‌شود به تلفن دیگر و گوشی دوم این کدهای یونیکد را تبدیل به متن می‌کند و نمایش می‌دهد. در این مبادله به نظر می‌رسد که زبان فارسی مثل زبان‌های دیگر رشد نکرده است یا آنکه الگوریتم‌های آن طور که انتظار می‌رفته پیش نرفته است؟ چه اتفاقی برای زبان فارسی دارد می‌افتد؟ آیا در عصر دیجیتال برای زبان فارسی که گفته می‌شود چندان زبان مولدی نبوده و خطش دشواری‌هایی دارد همان اتفاقی می‌افتد که برای زبان‌های دیگر می‌افتد؟

نیازهای زبان فارسی را سنت اهل زبان، سنت انتشارات ایران و افغانستان تعیین کرده‌اند که مثلاً شیوه‌نامه نوشته‌اند که چطور باید فلان کلمه را نوشت، چطور باید اعداد و ارقام را نوشت، مثلاً قبل از نقطه فاصله نمی‌گذاریم، بعد از ویرگول فاصله می‌گذاریم و قواعدی از این دست. تقریباً همه این ویژگی‌ها در یونیکد قابل نمایش یا ذخیره هستند یعنی همه نویسه‌های فارسی موجود را می‌شود با یونیکد نشان داد. اما این بحث الگوریتم‌ها مفصل است. یونیکد پایین‌ترین لایه تبادل اطلاعات متنی است. برای اینکه شما راحت بتوانید با متن‌ها در هر محیطی کار کنید ابزارهای پیشرفته‌تری لازم است. مثلاً اگر می‌خواهید نامه رسمی تایپ کنید قاعدتاً می‌خواهید غلط املایی نداشته باشد. نرم‌افزارهای غلط‌یاب این مشکل را حل می‌کنند. یا مثلاً به جای تایپ، می‌خواهید صحبت کنید و گوشی‌تان صحبت شما را تبدیل به متن کند که اصطلاحاً به این می‌گویند تشخیص

گفتار. برای تولید این نرم‌افزارها برای زبان فارسی به نسبت خیلی زبان‌های دیگر سرمایه‌گذاری زیادی نشده است. این عمدتاً به خاطر شرایط اقتصادی ایران است و تحریم‌هایش و در افغانستان هم به خاطر بازار اقتصادی کوچکتر. به این خاطر زبان فارسی از طرف شرکت‌های چندملیتی و جامعه جهانی اولویت کمتری یافته و کمتر روی آن کار شده است. ولی برای زبان فارسی واقعاً مشکل بنیادین در یونیکد وجود ندارد. این الگوریتم‌ها و این برنامه‌های اضافی هستند که برای زبان‌های دیگر بیشتر روی آنها کار شده و برای زبان فارسی کمتر. راه‌حل‌های خیلی خاص و ویژه‌ای هم لازم نیست. این همه زبانی که الان در دنیا هست هر کدام پیچیدگی‌های خاص خود را دارند، پیشینه و نیازهای عجیب خود را دارند، زبان‌های جنوب شرق آسیا یک نوع، شرق آسیا یک نوع، زبان‌های آفریقایی یک نوع، مثلاً زبان مجاری در اروپا هم یک نوع. هر کدام پیچیدگی‌های خودشان را دارند ولی کار اهل فن این است که همه این‌ها را دقیق در کامپیوتر پیاده کنیم.

چقدر دولت ایران یا افغانستان برای بهبود زبان فارسی در عرصه کامپیوتر و اینترنت و برنامه‌نویسی تلاش کرده‌اند. نقش دولت‌ها در این میان چیست؟

دولت معمولاً اهرم‌های خیلی قدرتمندی دارد. یعنی هم پول دارد هم توان دستور و شکل دادن به استفاده از زبان. من عملکرد دولت افغانستان را در سال‌های اخیر چندان دنبال نکرده‌ام. فقط مدت کوتاهی تحقیق کردم: در سال ۲۰۰۳ به سفارش پروگرام انکشافی ملل متحد یک مقداری بر زبان‌های افغانستان کار کردم. آن زمان مسئولیت رسمی به عهده آکادمی علوم افغانستان بود که هم به زبان فارسی دری می‌پرداخت هم به پشتو. ولی به خاطر شرایط جنگی کار کمتری می‌شد. در ایران قاعدتاً فرهنگستان زبان و ادب فارسی پیگیر این قضیه بود و بعد هم سازمان‌هایی که به نحوی به فناوری اطلاعات ربط داشتند. دولت در این قضایا پول خوب خرج می‌کند ولی اینکه چقدر مؤثر باشد حرف دیگری است. البته چند کار خوب مؤثر هم انجام شده است. مثلاً یک کار کلیدی این که فرهنگستان زبان یک دستور خط فارسی منتشر کرد که با وجود محدودیت‌ها و ابهام‌هایش نقطه شروع خیلی خوبی بود. بعد با انتشار یک فرهنگ املاپی زبان فارسی، دقیق‌ترش کردند و لاقلاً بخشنامه شده در سراسر کشور که همه باید از آن رسم‌الخط استفاده کنند، همه سازمان‌های دولتی و آموزش و پرورش و غیره. البته کمتر از آنچه که باید از آن استفاده می‌شود چون مردم اجرا نمی‌کنند و بعضی جاها هم دستور خط به قدر کافی واضح نیست. ولی بالاخره کارهایی شده و همین که فرهنگستان زبان آمده یک چنین قواعدی را تدوین کرده بسیار کمک می‌کند به کاهش تشتت. اگر خودم را در رسم‌الخط فارسی صاحب‌نظر می‌دانستم ممکن بود بگویم من فکر می‌کنم فلان کلمه را بهتر است فلان طور نوشت ولی برای کاهش تشتت آن طور که فرهنگستان گفته می‌نویسم. این اتفاق در خیلی از کشورهای جهان دارد می‌افتد: مثلاً وقتی سازمان مشابه فرهنگستان در آلمان لغت‌نامه منتشر می‌کند تقریباً همه جامعه فرهیخته سعی می‌کنند قواعد و رسم‌الخطش را رعایت کنند و این کمک می‌کند به کاهش تشتت در خط..

در زبان فارسی سال‌ها بحث غلط نویسیم یا چگونه درست بنویسیم را زبان‌شناسان و اهل فن پیگیری می‌کردند. آیا می‌شود امیدوار بود که این بحران آرام آرام از طریق پیشرفت زبان فارسی در الگوریتم‌هایی که برایش نوشته می‌شود رفع شود؟

سؤال خیلی خوبی است. به مرور اتفاق می‌افتد. یکی این که همین نرم‌افزارهای بین‌المللی آرام آرام دارند زبان فارسی را بهتر پشتیبانی می‌کنند ولی مثلاً مسئله غلط‌یاب را باید جدی‌تر پیگیری کرد. هنوز بین آن چه در دستور خط فرهنگستان هست و آن چیزی که در نرم‌افزارها پیاده شده فاصله هست. جدا از نرم‌افزارها، بعضی فارسی‌نویسان دارند سعی می‌کنند اقلماً رسم‌الخط فرهنگستان را رعایت کنند، ولی البته اکثر مردم یا از آن بی‌خبر هستند یا اصلاً علاقه‌ای به آن ندارند. یک اتفاق موازی هم افتاده که هرچه می‌گذرد، در محیط دیجیتال رسم‌الخط زبان عامیانه فراوان‌تر می‌شود که مسائل خودش را دارد. مثلاً "نداره" را که می‌نویسیم "ه" بگذاریم در آخر کلمه یا زیر "ر" کسره بگذاریم؟ یا خیلی عبارتهای دیگر. این یک مقداری مانع است چون ممکن است نرم‌افزار غلط‌یاب املاهای عامیانه را غلط بشناسد چون بلد نیست با زبان عامیانه کار کند و کسی رسم‌الخط این زبان عامیانه را مدون نکرده است. البته ممکن است برای مردم مهم هم نباشد. به نظرم کلاً یک مقدار هم انگار سواد املا دارد کمتر می‌شود یعنی مردم خیلی از کلمات را با حروف غلط می‌نویسند و بندرت مراجعه می‌کنند به لغت‌نامه که ببینند چطور باید کلمات سخت‌تر را نوشت.

زبان فارسی در عرصه برنامه‌نویسی چطور می‌تواند پیشرفت کند و خودش را با یونیکد و الگوهای کامپیوتری تطبیق دهد مثل زبان‌های دیگر؟ : از چند راه می‌شود به بهبود زبان فارسی کمک کرد. در جهان امروز که شرکت‌های بزرگ کامپیوتری خیلی از این محیط‌ها و سیستم‌های عامل را کنترل می‌کنند باید راهی پیدا کرد که اینها راه‌حل‌های مختلف برای زبان فارسی را

فراگیر کنند، مثالش همین تشخیص گفتار که نمونه‌اش مثلاً برای اندروید هست. ولی وقتی این شرکت‌های بزرگ می‌خواهند محصولی را منتشر کنند معمولاً نگاه می‌کنند به بازار و اقتصاد کشور. در شرایط فعلی اقتصاد ایران که تحریم است و خیلی از شرکت‌های غربی نمی‌توانند در این بازار محصولشان را بفروشند بنابراین سودی برایشان ندارد. بازار افغانستان هم برایشان به اندازه کافی بزرگ نیست. بنابراین اولویت فارسی برای این شرکت‌ها زیر سؤال است و مثلاً برای اپل و گوگل اهمیت کمتری دارد که برنامه غلط‌گیر مؤثری برای زبان فارسی تولید کنند. بهترین راه حل البته رفع تحریم‌هاست اما تا زمانی که تحریم‌ها باشند راه حلی که معمولاً برای عبور از چنین وضعیتی هست تولید نرم افزارهای اپن سورس (منبع باز) است. این شرکت‌های بزرگ یاد گرفته‌اند که اگر یک نرم افزار اپن سورس موجود باشد و معماری و مجوزش با نرم افزار خودشان سازگار باشد اینها را بگیرند و روی نرم افزارشان بگذارند. اگر کیفیت نرم افزار اپن سورس خوب باشد استفاده می‌کنند، چون لزوماً علاقه ندارند کار انجام شده را تکرار کنند. این تولیدهای اپن سورس می‌توانند کمک کنند کاربر فارسی زبان علاقه مند، این برنامه‌ها را در کامپیوترش نصب و استفاده کند و هم اگر مجوزش سازگار باشد شرکت‌های بزرگ شروع کنند آنها را در محصولاتشان بگنجانند. این به نظر می‌رسد راه حلی باشد برای این که به نحوی از تحریم‌ها رد شد تا مسائل اقتصادی مانع بهبود شرایط زبان فارسی نباشد. من فکر می‌کنم این می‌تواند خیلی کمک کند. من وقتی در ایران کار می‌کردم خیلی اوقات وقتی برنامه اپن سورس می‌نوشتیم همین اتفاق برایش می‌افتاد. هم کدش را در اینترنت می‌گذاشتیم، هم پی‌گیری می‌کردیم در کتابخانه‌های اپن سورس موجود درج شود. مثلاً اطلاعات مرتب‌سازی کلمات فارسی یا تقویم شمسی‌ای را که پیاده‌سازی کردیم، کدش الان تقریباً در همه سیستم‌عامل‌ها گنجانده شده. یعنی اگر برنامه‌نویسی در یک شرکت بین‌المللی بخواهد اسامی دفتر تلفن را با قواعد فارسی مرتب کند یا تقویم شمسی را به برنامه‌اش اضافه کند نگرانش این نیست که چطور تبدیل کنم یا طول ماه‌ها چقدر است. فقط باید به فکر این باشد که در صفحه‌چطور نمایش داده شود، مقدماتش حل شده است. نرم افزارهای اپن سورسی که فارسی‌زبانان تولید کنند خیلی می‌توانند کمک کنند.

پس احتمالاً نقش ادیبان کلاسیک و اهل فن کم‌رنگ‌تر می‌شود و نقش برنامه‌نویسی و شیوه‌های نهادی برای حفظ زبان بیشتر؟ درست است احتمالاً و یک مقدار دردناک هم هست ولی خاصیت طبیعی زبان هم هست. بالاخره مردم دارند دور می‌شوند از زبان فرهیخته‌تر و دقیق‌تر و شسته‌رفته‌تر.

نگاهی به سرگذشت زبان و خط فارسی در روزگار ما : داریوش آشوری : در آستانه سده نو خورشیدی در مجموعه نوشتارهایی به موضوع خط فارسی و دگرگونی‌های آن در دوران معاصر- در اینجا به معنای بعد از ورود چاپ- و همچنین به چالش‌های پیش روی خط فارسی در روزگار دیجیتال، فضای مجازی و شبکه اجتماعی، پرداخته می‌شود. صاحب‌نظران، کارشناسان و پژوهشگران در این نوشتارها با رویکردهای متفاوت و از زاویه‌های مختلف به موضوع خط در حوزه فرهنگی زبان فارسی پرداخته‌اند که بمرور در وبسایت بی‌بی‌سی فارسی منتشر می‌شوند. در این مجموعه، **رسم الخط، نقطه گذاری و نگارش نویسندگان حفظ شده‌اند دوران تجدد برای ما ایرانیان یعنی دورانی که همانند همه‌ی سرزمین‌ها و مردمان و فرهنگ‌های روی زمین در تماس با تمدن مدرن اروپایی و در پیروی و تقلید از آن آغاز به پوست انداختن و "متجدد" (مدرن) شدن می‌کنیم.** این روندی است که از میانه‌های سده‌ی نوزدهم میلادی، در اوج گسترش کولونیالیسم اروپایی در قاره‌ی آسیا، از طبقات بالای جامعه آغاز می‌شود و سپس رفته-رفته لایه‌های پایین‌تر را نیز در بر می‌گیرد. بر اثر این روند، آرام-آرام شکل و سازمانی (material) رخت-و-لباس و خورد-و-خوراک، همگام با شیوه‌های رفتارهای اجتماعی و آداب نشست-و-برخاست در لایه‌ای از اشرافیت "فرنگی‌مآب" می‌شود. تا آن که به تقلید از "فرنگستان"، با گپی برداری از نهادهای مدرن اروپایی، سر-و-کله‌ی نهادهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی تازه‌ای نیز پیدا می‌شود که در ذهن پیشاهنگان این جریان، یعنی "منورالفکران"، نشان از زندگانی انسان "خردمند" و "مترقی" دارند. بر چنین بنیادی، هرچه پیشتر می‌آییم دگرگونی‌ها شتاب بیشتری می‌گیرند. و اما در این میانه زبان و نوشتار هم نمی‌توانست به همان شکل جهان سنتی دست‌نخورده سر جای خود بماند. زیرا، در این روند دگرگونی‌های بنیادی، زبان و نوشتار، که بردار فرهنگ اند، ناگزیر از دگرگون شدن آن تأثیر می‌پذیرند و خود از مایه‌های فرهنگی تازه که از "فرنگستان" می‌رسد، بارور می‌شوند و به صورت عوامل شتاباننده‌ی تحرک اجتماعی تازه درمی‌آیند. سرآغاز جدی و پیوسته‌ی این دوران را، به معیار تاریخ جهانی، می‌توانیم از نیمه‌های سده‌ی نوزدهم بدانیم، برابر با آغاز پادشاهی ناصرالدین شاه قاجار و ادامه‌ی پنجاه‌ساله‌ی آن. این دوران روزگاری است که کولونیالیسم اروپایی، که از یافتن و گشودن "سرزمین‌های ناشناخته" (terra incognita) در قاره‌های آمریکا و افریقا و اقیانوسیه فارغ شده، میخ نفوذ و فرمانروایی خود را در بخش عمده‌ی قاره‌ی آسیا می‌کوبد. و نه تنها ژنرال‌ها و شارژدافرها به نام نمایندگان ارتشی و سیاسی دولت‌هاشان، که خیل جهانگردان و سوداگران‌شان نیز از سر کنجکاوی و تماشای مردمان عالم‌های دیگر و نوشتن

سفرنامه، یا برای داد-و-ستد و سودجویی، این قاره را درمی‌نوردند. افزون بر ایشان، در پی انقلاب علمی، که سودای شناخت همه‌چیز را بر روی کره‌ی زمین دارد، جانورشناسان و گیاه‌شناسان و زمین‌شناسان‌شان برای شناخت هرچیزی که در عالم طبیعی در سوی دیگر زمین یافت می‌شود، به این قاره سرزیر می‌شوند. دوشادوش ایشان مردم‌شناسان و باستان‌شناسان و زبان‌شناسان‌شان، در پی سودای آرام‌ناپذیر "روح علمی" مدرن برای کشف و شناخت همه‌چیز و همه‌کس بر روی زمین. از این پس، در این روزگار آغاز سروری انسان بر کره‌ی زمین یا روزگار آنتروپوسن (anthropocene)، به اصطلاح پارین‌شناسان (paleontologists)، و، در حقیقت، سروری انسان پیشاهنگ جهان مدرن، یعنی انسان اروپای غربی، انسان پرچمدار انقلاب علمی و صنعتی و کولونیالیسم، همه‌چیز، از جمله زبانها و زبان‌نگارها نیز سرگذشت‌های تازه می‌یابند. کولونیالیسم اروپایی با کشف و تصرف سراسری قاره‌های آمریکا و افریقا و استرالیا و نیز دست‌اندازی بر بخش بزرگی از پهناورترین قاره‌ی زمین، یعنی آسیا، برای تمامی مردمان بومی این سرزمین‌ها سرگذشت دیگری رقم می‌زند. هنگامی که پای کولونیالیست‌های اروپایی به این سرزمین‌ها باز شد، در بخش عمده‌ی این قاره‌ها مردمان بومی همگی زبان داشتند، اما زبان‌نگاره (خط) نداشتند. و از این بابت مردم‌شناسان فرهنگ‌هاشان را فرهنگ‌های "نانویسا" (nonliterate) نامیده اند، یا همان "فرهنگ‌های ابتدایی" (primitive cultures).

در روند کولونیگری (colonization) قاره‌های دیگر به دست اروپاییان، در درازنای سه-چهار قرن، از قرن شانزدهم به این سو، با مهاجرت میلیون‌ها نفر از مام‌کشور (metropolis)ها، یا سرزمین‌های مادری، در اروپا و ماندگار شدن‌شان در ماندگاه‌ها (کولونی‌ها)ی تازه در قاره‌های دیگر، چند هزار زبان نانوشتاری بومی از میان رفته اند و جای به زبان‌های کولونیالیست‌ها (پرتغالی، اسپانیایی، هلندی، انگلیسی و فرانسوی) سپرده اند. اما در قلمرو تمدن‌های کهن آسیایی، مانند چین و ایران و هند و ژاپن، که فرهنگ نوشتاری دیرینه داشتند، زبان‌های گفتاری و سنت نوشتاری‌شان همچنان بر جا ماند. اما این زبان‌ها می‌بایست، در گفتار و نوشتار، خود را با ضرورت‌ها و نیازهای تازه‌ی گفتاری و نوشتاری‌ای دمساز کنند که پی‌آمد برخوردشان با تمدن و فرهنگ مدرن اروپایی و گرفتن سازمانیه‌ها (elements) و فراورده‌های مادی و ذهنی آن تمدن بود.

اروپای غربی با انقلاب علمی، و به‌ویژه انقلاب صنعتی، و فراوردن سلاح‌های آتشین، در قرن نوزدهم چنان دست بالای از نظر قدرت جنگی پیدا کرده بود که هیچ قدرت آسیایی با ابزارهای جنگوری پیشامدرن توان ایستادگی در برابر آن را نداشت. همچنین، دستاوردهای علم مدرن و انقلاب صنعتی در ساختن کالاهای صنعتی در پایه و مایه‌ای بود که هیچ تمدن دیرینه دانش و مهارت‌های ساختنشان را نداشت. در نتیجه، به‌زودی آن تمدن‌ها از نفس افتادند و، از سوی، در زیر فشار قدرت کولونیالیسم اروپایی، و از سوی دیگر، جاذبه‌ی دستاوردهای تمدن مدرن، به دنبال صورت تازه‌ی از زندگی و رفتار و اندیشه رفتند که تمدن مدرن اروپایی پیش چشم ایشان می‌آورد.

در پایان قرن نوزدهم، جز ژاپن که با بسیج توان‌های انسانی خود و روی آوردن به علم و صنعت مدرن توانسته بود در تکنولوژی در میان ملت‌های آسیایی توانمندی استثنایی پیدا کند و رفته-رفته از نظر قدرت ارتشی هم‌اورد قدرت‌های اروپایی شود، دیگر قلمروهای تمدنی و فرهنگی آسیایی یا، به زبان سیاسی پادشاهی‌ها و امپراتوری‌ها، مستعمره‌ی رسمی قدرت‌های اروپایی شدند یا میدان نفوذ و دست‌نشانده‌ی آن‌ها. و با تمنای که، به قول نویسندگان ما در اوایل قرن بیستم، برای "اخذ تمدن فرنگی" در آنها پدید آمده بود، فرهنگ‌ها و تمامی شیوه‌های زیست بومی‌شان میدان نفوذ فرهنگ مدرن اروپایی شد. و در این جهت دگردیسی‌ای در آنها آغاز شد، که همانا سست شدن و چروکیدن پوسته‌ی تمدنی و فرهنگی کهن و رویدن پوسته‌ی نوی "فرنگی‌ماب" یا روکشی از آن بر ایشان بود. و اما، چنان که اشاره کردم، زبان‌ها و زبان‌نگارها هم با نقش بنیادی‌ای که در تولید و فرادادن علم و فرهنگ دارند، نمی‌توانستند از این روند جهانگیر اثر نپذیرند. همچنان که در اروپا، در پی انقلاب علمی و صنعتی و پدید آمدن نیاز به برساختن دستگاه‌های ترم‌شناسی بسیار پهناور در میدان علوم طبیعی و سپس علوم انسانی، دو زبان پیشاهنگ جهان مدرن، یعنی انگلیسی و فرانسوی، و به دنبال آنها ایتالیایی و آلمانی، همچنین دیگر زبان‌ها در اروپای شمالی و شرقی، به‌ویژه از سده‌ی نوزدهم، یعنی دوران جهش عظیم علوم طبیعی، پذیرای گستره‌ی بسیار پهناور واژگان مدرن شدند.

از سوی دیگر، از سده‌ی پنجم میلادی، با چیرگی کلیسای کاتولیک بر امپراتوری روم و قلمرو آن در اروپا، و گرویدن بسیاری مردمان دیگر، از جمله مردم بریتانیا، به دین مسیحی، همه‌ی این کشورها زبان لاتینی را به عنوان زبان کلیسایی و در پی آن زبان‌نگاره‌ی لاتینی را برای نوشتار پذیرفتند. با خیزش جهان مدرن از سده‌ی شانزدهم، زبان‌های اصلی بوم‌گویی (vernacular) این کشورها، مانند ایتالیایی، انگلیسی، و فرانسه، در جایگاه زبان علم و فرهنگ مدرن رفته-رفته زبان لاتینی را، که در سراسر سده‌های میانه زبان رسمی دین و علم و ادبیات بود، کنار زدند و از قرن نوزدهم با شکل‌گیری دولت-ملت‌های مدرن زبان‌های نوشتاری بومی با زبان‌نگاره‌ی لاتینی به زبان‌های "ملی" بدل شدند. اگرچه ضرورت سازگار کردن زبان‌نگاره‌ی لاتینی با ساختار آوایی و نیز شیوه‌ی املائی هر یک از این زبان‌ها نیز سبب شد که هر یک، بنا به نیازهای خود، نشانه‌هایی بر

آن بیفزایند، مانند accent در زبان‌نگاره‌ی فرانسه یا Umlaut در زبان‌نگاره‌ی آلمانی. و یا به‌کاربردن ترکیبی از نشانه‌های نوشتاری، مانند ch در زبان‌نگاره‌ی فرانسه و sh در زبان‌نگاره‌ی انگلیسی و sch در زبان‌نگاره‌ی آلمانی برای واج /ش/ که در زبان‌نگاره‌ی لاتینی نشانی نداشته است. (منبع تصویر، GETTY IMAGES)

زبان فارسی در برخورد با تمدن مدرن و زبان‌های آن: آنچه در آن پیش‌درآمد کوتاه آمد برای یادآوری این نکته است که "ما ایرانیان"، مانند دیگر ملت‌ها و تمدن‌های کهن آسیایی، از نیمه‌ی سده‌ی نوزدهم در زیر فشار قدرت‌های اروپایی و نیز جاذبه‌های تمدن مدرن، رفته-رفته از پوسته‌ی دیرینه‌ی تاریخی و فرهنگی خود به در آمدیم و زندگی خود و هستی جهان پیرامون خود را از افق نگرینم و فهمیدیم که تمدن مدرن اروپایی و علم و دانش آن در پیش چشم ما آورده بود. بنا براین، مسائل خود را، اگر بنا ست که به‌درستی بفهمیم، می‌باید از افق نگرش علومی بفهمیم که جهان مدرن فرا آورده است. با تجربه‌ی تاریخی شگفتی که به‌ویژه در همین چهل و اندی سال، در دوران پسانقلاب، کرده ایم، ثابت شده است که "علوم" حوزوی و سنتی نه تنها برای شناسندگان علوم و جهان‌بینی‌های مدرن که رفته-رفته برای مردم عوام هم دیگر نه "علم" که جهل به شمار می‌آیند و "علما"شان نیز پاسداران تاریخی خرافه و جهل.

از جمله‌ی مسئله‌های رو-در-رو‌ی ما که ناگزیر با درگیر شدن مان با علم و شیوه‌ی فهم مدرن پیش آمده است، همین مسئله‌ی زبان و چه‌گونگی رفتار با آن و نیز زبان‌نگاره (خط، رسم‌الخط) برای زبان نوشتاری ست. زیرا، بنا به همان ضرورت‌هایی که برشمردیم، زبان و زبان‌نگاره‌ی فارسی نیز در این معرکه‌ی شگرف درگیری با جهان مدرن و علم و صنعت و فرهنگ و جهان‌بینی آن نمی‌توانست به روند زندگی گذشته‌ی خود همان‌گونه ادامه دهد و می‌بایست خود را با خواسته‌های جهان مدرن در گستره‌ی فراگیر زبان، چه گفتاری چه نوشتاری، دمساز کند. از این‌رو بحران زبان گفتار و نوشتار و "لال‌مانی" ما در این معرکه‌ی جهانی، در دل بحران‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی مان، برای چشم‌های بینا جایگاه نمایان و بنیادی خود را دارد. البته، باز باید یادآوری کرد که به سبب انقلاب‌هایی که روند مدرنگری (modernization) در دو قرن گذشته، با روندی شتابناک و بی‌پروا، در بخشی از جهان در شکل زندگی انسان پدید آورده، که "توسعه" نام گرفته، ما، کم-و-بیش، هنوز جزئی از آن بخش از جهان ایم که از دهه‌ی ۱۹۵۰ با عنوان‌هایی مانند "عقب‌مانده"، "توسعه‌نیافته"، و "جهان سوم" شناسانده شده اند.

باری، این روندی ست که هیچ قوم-و-قبیله‌ای در پرت‌ترین گوشه‌های کره‌ی زمین با ابتدایی‌ترین شکل زندگی بشری نیز از نفوذ و اثرگذاری آن برکنار نمانده است. ناگزیر تمنای "توسعه" اساسی‌ترین خواسته‌ی مردمان آن بخش از جهان است که "توسعه‌نیافته" یا "رو به توسعه" شناخته می‌شوند. ولی اگر توسعه‌ی تکنولوژیک و ابزارهای علمی و فنی آن را می‌توان با سراسر رفتن به درگاه اروپایی‌ها و امریکایی‌ها و آموختن علم و تکنیک مدرن از آن جاها، از "کشورهای توسعه‌یافته" به سرزمین یا کشور خود فرآورد، یعنی همان کاری که ژاپنی‌ها از نیمه‌ی سده‌ی نوزدهم آغاز کردند و چینی‌ها و کره‌ای‌ها و ملت‌های دیگر آسیای شرقی از نیمه‌ی سده‌ی بیستم، مسئله‌ی توسعه‌ی زبان، همچون بخشی ضروری از این روند را چه‌گونه حل کرده اند؟ باری، مسائل توسعه‌ی اقتصادی و سیاسی و فرهنگی را به اهل این علوم و صناعات و مدیریت فرهنگی واگذاریم و به مسئله‌ی توسعه‌ی زبان پردازیم که درگیری ذهنی دیرینه‌ی این نویسنده است. و این مقدمه زمینه‌ای ست برای طرح این مسئله که به دنبال یا در خلال طرح نظرهای کسان دیگر در باره‌ی مسائل کنونی زبان فارسی در این سایت دنبال خواهیم کرد. **سرگذشت قانون زبان در تاجیکستان، عبدالقیوم قیومزاد، روزنامه‌نگار، تاجیکستان:** پارلمان تاجیکستان قانون نو زبان دولتی را تصویب کرد: پنجم اکتبر سال ۲۰۰۹ پارلمان تاجیکستان "قانون نو زبان دولتی" را تصویب کرد. بدین جهت روز زبان دولتی از ۲۲ ژوئیه به پنجم اکتبر منتقل شد. نخستین قانون زبان را روز ۲۲ ژوئیه ۱۹۸۹ شورای عالی جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجیکستان پذیرفته بود. پنجم اکتبر روز تولد امامعلی رحمان، رئیس‌جمهور تاجیکستان است و انتقال روز زبان به پنجم اکتبر شاید تصادفی نبود. سی و یک سال پیش، زمانی که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی هنوز سر پا بود و تاجیکستان یکی از ۱۵ جمهوری آن به شمار می‌رفت، حوادثی رخ داد که بعداً با نام "بهمن‌ماه خونین" شناخته شد. ماه فوریه ۱۹۸۹ شماری از روشنفکران و دانشجویان تاجیک تظاهراتی برگزار کردند که فقط یک تقاضا داشت: اعطای مقام دولتی (رسمی) به زبان مادری. در رأس این جنبش، طاهر عبدالجبار، رئیس سازمان مردمی رستاخیز قرار داشت. حکومت تاجیکستان در یک واکنش غیرمترقبه این مطالبه را پذیرفت و در ماه ژوئیه همان سال قانون زبان در شورای عالی تصویب شد و "تاجیکی (فارسی)" به عنوان نام رسمی زبان دولتی، قانونی شد. بدین‌گونه، زبان ملی تاجیکان در اتحاد شوروی رسمیت یافت. مردم ارمنستان و گرجستان هم توانسته بودند زبان‌های ارمنی و گرجی را بر مسند رسمی بنشانند و تا حدی از نفوذ زبان روسی در این جمهوری‌ها بکاهند.

اما آنچه در تاجیکستان رخ داد، متفاوت بود. تاجیک‌ها موفق شدند نه تنها زبان ملی خود را رسمی کنند، بلکه هم توانستند نام اصیل و تاریخی آن (فارسی) را برقرار و در قانون زبان ثبت کنند. زبان رسمی، از آن به بعد "تاجیکی (فارسی)" نام داشت. حقیقت تاریخی، هرچند نه تمام و کمال، برقرار شد و گذشته از این، برای گذار از خط سیریلیک به فارسی مهلت مقرر شد. اما با گذشت سه دهه تاجیکستان نتوانست به دبیره فارسی برگردد و افزون بر این، واژه "فارسی" از توصیف نام زبان دولتی حذف شد. در نتیجه، نیاز و توقع مردم تاجیک که سال ۱۹۸۹ به خیابان‌ها ریخته بودند، برآورده نشد؛ هرچند اشتیاق مردم به خط فارسی فروکش نکرده و مسئله بازگشت به دبیره فارسی امروز هم از مسائل داغ روز در محافل روشنفکران و دانشوران و سیاستمداران است. برای نمونه، سیف‌الله صفری که چندین سال معاونت ریاست مرکز تحقیقات راهبردی وابسته به ریاست جمهوری تاجیکستان را به عهده داشت، بر این باور بود که این خط عربی نیست، بلکه فارسی است و آموزش آن باید از کلاس‌های ابتدایی مدارس کشور آغاز شود:

"الفبای فارسی برای ما بیگانه نیست. آن را حتی نمی‌توان عربی گفت، بلکه فارسی، یعنی از ما شده است. از این خاطر از صنف دوم در مکتب باید درس داده شود و جوانان از آنچه که در ایران و افغانستان چاپ می‌شود، استفاده برند. اما این نباید به یک سیاست دولتی تبدیل یابد." نورمحمد امیرشاهی، تاریخدان تاجیک، چند سال پیش با انتشار یک نامه خطاب به رئیس‌جمهور تاجیکستان خواهان گذار هرچه زودتر به خط فارسی شده بود. زیرا به گفته او با گذار به خط فارسی تاجیکان می‌توانند هم از گذشته خود آگاهی کامل پیدا کنند و هم به علم و دانش امروزی جهان و نوآوری‌ها دسترسی داشته باشند. این هم پاره‌ای از نامه اوست که آن زمان منتشر شده بود:

"حرف کیریلی (خط سیریلیک) ما را از عالم جدا و پی‌خبر کرده است. دست‌آوردهای جهانی توسط این خط برای ما دسترس نیستند. از آثار گذشته خود نه فقط مردم عادی، بلکه عالمان ما نیز خبر ندارند. اما به خط فارسی در ایران همه ادبیات جهانی را می‌توان دسترس کرد (بدست آورد). ما امروز کتاب می‌نویسیم، اما نمی‌دانیم برای که. حدود چهار میلیون تن نوشته‌های ما را می‌خوانند. در حال گذشتن به خط فارسی نوشته‌های ما را حدود ۱۰۰ میلیون تن خواهند خواند." اما در سال ۱۹۹۴، وقتی که تاجیکستان سومین سال استقلال خود از کرملین را تجلیل می‌کرد، از متن لایحه نخستین قانون اساسی که به همه‌پرسی مردمی گذاشته شد، از نام رسمی "زبان تاجیکی (فارسی)"، واژه "فارسی" افتاد. در یک بحث مربوط به قانون اساسی در ماه ژوئیه ۱۹۹۴ در شورای عالی "شهرت سلطائف" نام نماینده مجلس پیشنهاد کرد که واژه "فارسی" حذف شود. خود این نماینده به زبان روسی صحبت می‌کرد. و چون این پیشنهاد با رهبری کشور هماهنگ شده بود، پذیرفته شد. در آن روزگار جنگ میان نیروهای دولت و مخالفان جریان داشت. ایران از مخالفان اسلام‌گرای حکومت تاجیکستان پشتیبانی می‌کرد و رهبری مخالفان در ایران پناهنده شده بود. اما حکومت وقت تاجیکستان تحت حمایت روسیه و ازبکستان بود و از این دو کشور کمک دریافت می‌کرد. شاید بتوان گفت که موجودیت نام "فارسی" در قانون اساسی تاجیکستان به منفعت روسیه و هم ازبکستان نبود. بدین گونه واژه "فارسی" که دگرباره برای توصیف زبان ملی تاجیکان به زبان قانون‌گذاری این جمهوری در زمان شوروی راه یافته بود، در نخستین سال‌های استقلال و در زمان جنگ و ناآرامی از متن پیش‌نویس قانون اساسی تاجیکستان حذف شد. شاید بتوان گفت که نام زبان فارسی به عبارتی قربانی اختلافات سیاسی و ژئوپلیتیک شد. در ادامه همین اختلافات بود که قانون نو زبان دولتی در تاجیکستان تصویب شد. پنجم اکتبر ۲۰۰۹ هنگام بررسی این قانون در مجلس، پیشنهاد محی‌الدین کبیری، نماینده پارلمان از حزب نهضت اسلامی، مبنی بر "فارسی" نامیدن زبان رسمی رد شد. نمایندگان مجلس پیشنهاد دیگر او درباره تعیین تاریخ بازگشت قانونی به رسم الخط فارسی را هم رد کردند. محی‌الدین کبیری برای تبیین پیشنهاد خود گفته بود که از راه گذار به خط فارسی "میراث‌بر قانونی تمدن و آثار تاریخی مشترک با کشورهای هم‌زبان و هم‌جوار محسوب خواهیم شد".

این در حالی است که بسیاری از کنشگران جنبش گذار به رسم الخط فارسی جزء مخالفان اسلامی یا سیاسی حکومت نیستند و بازگشت به دبیره فارسی را تنها راه ممکن برای پیوستن تاجیکستان به عصر امروز می‌دانند. اما اخیراً پیمان ملی تاجیکستان، تشکل سیاسی مخالفان حکومت تاجیکستان در اروپا هم این موضوع را برجسته کرده‌اند و می‌گویند بازگشت به خط فارسی و احیای نام "فارسی" برای زبان دولتی تاجیکستان یکی از نیازهای بنیادین ملت و نیز عنصر اساسی استقلال این کشور است. تا سال ۱۹۹۲ در خیابان‌های شهرهای تاجیکستان می‌شد نوشته‌ها و آویزه‌هایی را به خط فارسی دید. گذشته از این، مجلات و روزنامه‌ها صفحات جداگانه‌ای را به این خط اختصاص دادند و حتی آزمون‌های خوش‌نویسی به دبیره پارسی برگزار می‌شد. اما اکنون همه نوشته‌های فارسی را از سطح شهرها زدوده‌اند و در مدارس ساعات درس موسوم به "الفبای نیاکان" به شدت کاهش یافته یا از بین رفته است. خط فارسی تاجیکان در سال ۱۹۲۹ به صلاح‌دید مسکو جای خود را به لاتین داد و در سال ۱۹۳۹ از لاتین به سیریلیک تبدیل شد. اما صرف نظر از این همه دعوا بر سر خط و نام زبان، در اوایل حکومت شوروا در قانون اساسی اتحاد شوروی هم نام زبان فارسی حفظ شده بود. میربابا میررحیم، یکی از دانشوران فیلسوف و تاریخدان تاجیک

و از مبارزان جنبش بازگشت نام زبان فارسی در تاجیکستان، در شماره سوم نشریه "رستاخیز" در سال ۱۹۹۰ مقاله‌ای منتشر کرد. او آن‌جا با اشاره به اصل ۳۴ قانون اساسی ۱۹۳۱ اتحاد شوروی نوشته بود که حتی در سند اصلی حکومت‌داری شوروی تأکید شده که نام زبان مردم تاجیکستان "فارسی" است. در این اصل از قانون اساسی اتحاد شوروی نام زبان‌های جماهیر شوروی آمده بود و نام زبان مردم تاجیکستان به شکل "تاجیکی (فارسی)" ذکر شده است. این نکته هم حائز توجه است که تا سال ۱۹۹۰ در قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تعبیر یا ترکیب "زبان یا زبان‌های دولتی" وجود نداشته است. در قانون "درباره زبان‌های خلق‌های اتحاد جماهیر شوروی" مصوب ۲۴ آوریل ۱۹۹۰، زبان روسی "زبان رسمی" اتحادیه عنوان شد. از لحاظ دوزور همه زبان‌های اصلی اتحاد شوروی برابر توصیف شده بودند. اما در این میان سه کشور ارمنستان و گرجستان و تاجیکستان مستثنی بودند که با تصویب قوانین ویژه، زبان‌های ملی خود را رسمی یا دولتی اعلام کرده بودند. در آن زمان زبان دولتی تاجیکستان "تاجیکی (فارسی)" نام داشت.

پیش از یک قرن جدال زبانی-سیاسی؛ خط فارسی یا عربی؟ سام فرزانه : مخالفان تغییر خط می‌گویند که در صورت عوض کردن خط دیگر خواندن گنجینه ادبیات فارسی برای ما ممکن نخواهد بود در یکی دو قرن گذشته که پای ایرانی‌ها به غرب باز شده است همواره این سوال هم مطرح بوده که چرا ما، مردم ممالک شرقی و اسلامی، نمی‌توانیم به مرتبه‌ای برسیم که اروپایی‌ها رسیده‌اند. درخشش صنعت، ارتش، دانش و رفاهی که قشر متوسط اروپایی داشت چشم ایرانی‌جماعت را گرفته بود. در پاسخ به آن سوال، نسخه‌های بسیاری پیچیده‌اند. یکی از قدیمی‌ترین‌ها این بوده که «عقب‌ماندگی» را حاصل «بی‌سوادی» و بی‌سوادی را به دلیل سختی خواندن و نوشتن به فارسی، عربی یا ترکی می‌دانستند. تلاش‌هایی که مستفترنگ‌ها در حدود صد و پنجاه سال پیش آغاز کردند از سر شیفتگی به غرب و سرگیجه از پیشرفت اروپاییان و درجا زدن ممالک اسلامی بود. اما بعداً که ملی‌گرایی آغشته به نژادپرستی در زمان جنگ جهانی اول به ایران وارد شد، هواداران تغییر خط بقیه کشورهای اسلامی را فراموش کرده و گفتند که باید خط فارسی از عربی جدا شود. ایده‌ای که هنوز برای بسیاری جذاب است و هر از گاهی زمزمه‌هایش را از فعالان سیاسی خارج از کشور می‌شنویم که نقشه می‌کشند روزی که به قدرت برسند «حروف عربی» را از فارسی جدا کنند و به زباله‌دان بریزند. زنده بودن این تلاش‌ها، مشتری داشتن شعارهای نژادپرستی مانند "ما آریایی هستیم، عرب نمی‌پرستیم" و البته بی‌مهری به زبان فارسی که نمودش را استفاده لگام‌گسیخته از لغات انگلیسی در گفتار فارسی نشان می‌دهد، باعث شد به دنبال جواب این سوال بروم که تغییر یا اصلاح خط فارسی چه اهمیتی دارد.

تخمی که میرزا فتحعلی آخوندزاده کاشت: دشواری‌های ساده کردن خط فارسی : میرزا فتحعلی آخوندزاده یکی از نخستین کسانی است که علم تغییر خط در ایران و دیگر کشورهای اسلامی را برداشت. او هم با دربار و روشنفکران عثمانی درباره این موضوع مذاکره می‌کرد و هم با صاحب‌منصبان قاجار. دست به قلم هم داشت و پشتکارش مثال‌زدنی بود. آخوندزاده، که چند خط پیشنهادی هم اختراع کرده بود، مدعی بود که یکی از دلایل عقب‌ماندگی کشورهای اسلامی سختی سوادآموزی است. او یکی از مقالاتش درباره این موضوع را با ذکر خاطره‌ای از سختی سوادآموزی خود شروع می‌کند تا بالاخره معلم خوبی پیدا می‌شود و به او خواندن و نوشتن می‌آموزد. بعد، چون به گمانش از هر هزار معلم یکی مثل معلم او پیدا نمی‌شود، نتیجه می‌گیرد که به خاطر همین دشواری خط فارسی و سوادآموزی است که شمار زیادی از مردم عطای قلم و دوات را به لقایش می‌بخشند و ترجیح می‌دهند در بی‌سوادی بمانند. آخوندزاده، که خطی بر اساس خط لاتین طراحی کرده بود، بر نواقص خط خود آگاه بود و از جمله در یکی از مقالاتش نوشته بود که طول کلمات با این خط طولانی‌تر می‌شود. اما بعد برای جبران این نقیصه پیشنهاد کرد که بهتر است انشای‌مان را بهتر کنیم و مثلاً با خلاصه‌گویی طول نوشته را کمتر کنیم. از نوشته‌های آخوندزاده می‌توان نتیجه گرفت که علمای دینی چندان با این تغییر خط موافق نبودند و او تلاش فراوانی برای تلطیف نظر آنها کرد. از جمله، برای آنها مثال‌هایی از تاریخ خط عربی می‌آورد که چگونه در یک زمان مسلمانان از خط کوفی به خط نسخ رو آوردند. تلاش‌های او در زمان حیاتش نه در عثمانی و نه در ایران به نتیجه نمی‌رسد. او درباره سعی خود چنین نوشته است: "بلی، من خود نیز می‌فهمم. اما باز می‌نویسم و مادام که زنده‌ام خواهم نوشت تا اینکه خیال تجدید الفبا فیما بین کل ملت پراکنده شود. چنان که قریب پانزده سال است تخم این خیال را در خاک ایران و روم می‌پاشم. بی‌شبهه این تخم در عصر اخلاف ما خواهد روئید."

آخوندزاده را در دربار عثمانی به گرمی پذیرفتند اما پیشنهاد تغییر خط او را نادیده گرفتند یک (تا چهار) بار برای همیشه : با فروپاشی امپراتوری عثمانی، خاک کشور تازه‌تاسیس ترکیه برای رشد بذرهایی که آخوندزاده پراکنده بود مناسب شد. بحث و جدل‌ها درباره تغییر خط در این کشور بار دیگر در گرفت. آن سوتر جمهوری آذربایجان هم، که حالا در دل اتحاد جماهیر

شوروی پا گرفته بود، کم کم داشت خط لاتین را جایگزین خط عربی - فارسی می کرد. تلاشی که ترکیه را هم به وجد آورد و در نهایت خط این کشور از ۱۹۲۸ به لاتین تغییر کرد. حسین سامعی زبان‌شناسی است که در دانشگاه اموری در شهر آتلانتای ایالت جورجیای آمریکا تدریس می کند. یکی از واحدهای درسی او سیاست‌های زبانی در کشورهای آسیای میانه و قفقاز است. او می گوید که تجربه ترکیه یک "تجربه موفق تغییر خط" است، یعنی اینکه در نهایت به "ثبات" منجر شده است. اما تغییر خط در کشورهایی مثل آذربایجان انگار قرار نیست روزی به پایان برسد. از ۱۹۲۶ که تغییر خط در جمهوری آذربایجان تصویب شد تا به امروز سه بار دیگر خطشان عوض شده است. چندین بار تعویض الفبا برای یک کشور ددرسرهای متعددی درست می کند. به دلیل تعویض خط، خواندن نوشته‌های دوره عثمانی بر در و دیوار بناهای تاریخی ترکیه برای عموم مردم ناممکن شده است: یکی اینکه خواندن و مراجعه به نوشته‌ها و آثار قدیمی را ناممکن می کند. مثلاً شعر شاعران و نثر نویسندگانی که با آثارشان راوی خاطرات، تاریخ، ارزش‌ها و زیبایی‌های زبانی هستند یکسره از دسترس خارج می شود. مشکل دیگر این است که اسناد به جا مانده از قدیم برای نسل‌های تازه دیگر قابل استفاده نخواهند بود، مانند اسناد مالی و دفتری‌ای که ناخوانا شدنشان حتی ممکن است بر زندگی روزمره بسیاری از مردم اثر بگذارد. ترکیه در دهه‌های آغازین قرن گذشته خطش را تغییر داد و این هم‌زمان بود با ایجاد تشکیلات مدرن اداری و ثبت اسناد - از اسناد آموزشی گرفته تا اسناد مالکیت و جز آن - و نیز رونق گرفتن چاپ و انتشار وسیع مطبوعات رونق گرفته است. اما تغییر خط در دنیای امروز و پس از چنین تحولاتی چندان کار راحتی به نظر نمی‌رسد. انبوه اسناد و کتاب‌هایی را که به خط فارسی نوشته شده‌اند نمی‌توان اینک به راحتی به خطی دیگر برگرداند.

زحمت نگارش از راست به چپ! : آخوندزاده، همفکران و پیروانش برخط فارسی ایرادات ریز و درشت زیادی وارد می کردند و می کنند. بعضی از این ایرادات قابل قبول است و بعضی عجیب و گاه غیرمنطقی. یحیی آربین‌پور در کتاب "از نیما تا روزگار ما" موضع و دلایل موافقان تغییر خط را همدلانه شرح می‌دهد. از شباهت تلفظ بسیاری حروف در گفتار مرسوم زبان فارسی می‌گوید، یا از نوشته شدن حروفی که خوانده نمی‌شوند. اما سیاهه "ایرادهای خط فارسی" که او پشت هم ریف کرده است کم کم به این استدلال غریب می‌رسد که "نوشتن از چپ به راست آسان‌تر است". ولی نمی‌گوید چرا آسان‌تر است؟ برای چپ دست‌ها شاید آسان‌تر باشد، اما برای راست‌دست‌ها که حدود نود درصد مردم هستند شروع نگارش از سمت راست باید راحت‌تر هم باشد. حسین سامعی توصیه می‌کند حواسمان باشد پیشنهاد تغییر خط را بیشتر سیاسیون مطرح کرده‌اند. بسیاری از کسانی که حرف از اصلاح خط می‌زنند هم بیش از آنکه دانش زبانی داشته باشند حواسشان به سیاست است. البته بخشی از این انتقادات معقول است و اهل زبان نیز آنها را می‌فهمند و می‌پذیرند. برای بعضی از آنها راه حلی پیدا می‌کنند، و برخی دیگر را توضیح می‌دهند تا بلکه پاسخی برای سؤالات زبان‌آموزان باشد. به قول حسین سامعی: "همه خط‌ها ایرادهای اساسی دارند. خط فارسی هم مثل بقیه."

تحدید (و نه تهدید) معانی در زبان فارسی : گروهی از منتقدان می‌گویند ما چند حرف داریم که به یک شکل تلفظ می‌شوند و می‌توانیم تعدادی از آنها را دور بریزیم. بهترین مثال این چهار حرف است که همگی به یک شکل تلفظ می‌شود: ذ، ز، ض ظ. این گروه از منتقدان می‌گویند باید نوشتار را به گفتار نزدیک کرد.

اما پیش از هر چیز باید پرسید به کدام گفتار؟ گفتار مرسوم در تهران؟ یا در کابل؟ یا در اصفهان؟ یا در تبریز؟ یا در دوشنبه؟ یا در اهواز؟ کدام فارسی را باید متر و معیار گرفت؟ وانگهی، اگر قرار باشد ما کلماتی را که در آنها صدای ز به کار رفته است به یک شکل بنویسیم، آن وقت صورت آشنای بسیاری از کلمات از بین می‌رود و معانی آنها با یکدیگر خلط می‌شوند. حسین سامعی برای مثال این دو مصدر را ذکر می‌کند. که به عربی هم مربوط نیستند: «گذارند» و «گزارند». اولی به معنی قرار دادن چیزی در جایی است و دومی به معنی به جا آوردن. اگر اینها شبیه به هم نوشته شوند، دیگر در یک نگاه نمی‌توان معنی آنها را در جمله حدس زد. پاسخ دیگر این است که هر کلمه با چند کلمه دیگر هم خانواده است و ما با دانستن معنی یکی می‌توانیم معنی بقیه را هم حدس بزنیم. حسین سامعی خانواده کلمه‌های "حد"، "محدوده" و "تحدید" را مثال می‌زند که با دانستن معنی یکی از آنها می‌توانیم معنی دیگران را هم حدس بزنیم. اما اگر قرار باشد که، مثلاً، "تحدید" را شبیه به "تهدید" بنویسیم. که معنی دیگری دارد، آن وقت در مواجهه با این کلمه ابتدا باید سر در بیاوریم معنی آن "محدود و مشخص کردن" است یا "ترساندن کسی از تنبیه". حسین سامعی می‌گوید که نزدیک کردن نوشتار به گفتار موجب سردرگمی در یافتن معانی لغات هنگام خواندن می‌شود در همین زمینه گروهی از منتقدان می‌گویند باید از خیر حروفی که نوشته می‌شوند اما خوانده نمی‌شوند گذشت. مثل حرف واو در این کلمات: "خواهر"، "خوار" و "خواستن". در دهه چهل شمسی مجله‌ای در ایران منتشر می‌شد به نام "اندیشه و هنر". در دوره‌ای از انتشار این مجله، ویراستاران واوهای ناملفوظ کلمات فارسی را می‌انداختند.

مثلاً به جای "می‌خواست" می‌نوشتند «می‌خواست» که، به جای معنی "طلب می‌کرد"، "بلند می‌شد" معنی می‌دهد. حالا جالب اینکه حسین سامعی می‌گوید این واو ناملفوظ در "خواستن" و "خواهر" و "خوار" یک زمانی نشانه آوایی خاص بوده و هنوز می‌توان آن را در برخی گویش‌ها و زبان‌های ایرانی، مثل کردی، شنید. یعنی تلفظ نکردن این واو به علت تغییر تلفظ فارسی در طول زمان است.

داخل پرانتزی، زبان انگلیسی : خط انگلیسی هم مثل خط فارسی، و البته بسیار بیشتر، از این استثناها زیاد دارد. حسین سامعی می‌گوید بدترین خط را از این نظر همین زبان انگلیسی دارد. مثلاً نگاه کنید که صدای «ف» در خط انگلیسی، دست کم، با حروف F، PH و گاهی هم GH نشان داده می‌شود؛ مثلاً در کلمات از این سخت‌تر و گیج‌کننده‌تر صدایی است که در انگلیسی برای تلفظ O در کلمه Today به کار می‌برند. این صدا را برای تلفظ حرف U در کلمه Turkey و تلفظ حرف A در کلمه About هم به کار می‌برند. اگر انگلیسی که حالا زبان دادوستد، دیپلماسی، علم و دنیای سرگرمی است می‌تواند با وجود این همه سختی در خواندن و نوشتن در جهان رشد کند، پس لابد فارسی هم می‌تواند، هرچند ممکن است با اصلاحاتی مشکلاتش را کمتر و خواندن و نوشتن آن را آسان‌تر کرد، بی آنکه نیازی به تغییر کامل خط باشد.

تغییرات پذیرفته شده : اما اگر املاهای کلماتی را فردی یا گروهی تغییر دادند و این تغییر رواج یافت، آن وقت چه؟ حسین سامعی می‌گوید که چنین تغییراتی طبیعی است. مثلاً در فارسی امروز دیگر "اتاق" را به شکل "اطاق" نمی‌نویسیم، یا "اطریش" حالا دیگر به نظرمان شباهتی به آن کشور اروپایی ندارد. در زبان انگلیسی هم تغییرات کوچکی در این اندازه انجام شده است. مثلاً در انگلیسی که امروز در آمریکا به کار می‌رود املاهای کلمه Organization با املاهای همین کلمه در بریتانیا متفاوت است که آن را Organisation می‌نویسند. حسین سامعی می‌گوید این نوع تغییرات که ما شاهد آن هستیم و همه‌گیر هم شده‌اند بیشتر در محدوده کلماتی بوده که هم خانواده ندارند.

مسئله بغرنج "آموکسیسیلین" : منتقدان به خط کنونی فارسی از جمله گله دارند که خواندن کلمات ترکیبی در زبان فارسی سخت است. یحیی آرین‌پور این موضوع را این طور شرح داده است: «آنان که به یکی از زبان‌های خارجی آشنایی ندارند نام آلات و ادوات فنی و داروها و اعلام و اماکن خارجی را، اگر از زبان دیگران نشنیده باشند، به درستی نمی‌توانند تلفظ کنند.» مثلاً شما بگردید همین آنتی‌بیوتیک معروفی که برای هر کدامان چندباری تجویز شده. اهل ادب، از دوره‌ای به بعد، تصمیم گرفتند با جدا کردن اجزای کلمه خواندنشان را آسان کنند. مثلاً به جای اینکه سرهم بنویسیم: "آموکسیسیلین" می‌توانیم اجزای آن را به "آموکسی" و "سیلین" تقسیم کنیم و بعد با نیم‌فاصله در کنار هم بنویسیمشان: آموکسی سیلین. همین کار را می‌توانیم با عبارات ترکیبی در زبان فارسی هم انجام دهیم. یعنی آنها را به اجزای تشکیل دهنده این عبارات تقسیم کنیم. مثلاً به جای "اسبابکشی" بنویسیم "اسباب کشی". این طوری اگر خواستیم دربار چندبار خانه عوض کردن چیزی بنویسیم، می‌توانیم بنویسیم که در "اسباب کشی‌های" گذشته ما چه اتفاقی افتاده است.

خار می‌خورد یا خار می‌خورد : یکی دیگر از انتقادهایی که از زمان آخوندزاده تا همین حالا به زبان فارسی می‌گیرند این است که حروف صدادار در زبان فارسی نوشته نمی‌شوند: یعنی مصوت‌های کسره، فتحه و ضمه. که اصطلاحاً به آنها حرکت یا اعراب می‌گوییم. اما این نشانه‌ها به واقع در خط وجود دارند، تنها ما به دلایل مختلف از آنها استفاده نمی‌کنیم. امکاناتی که رایانه‌ها و تلفن‌های هوشمند این روزها در اختیار ما قرار می‌دهند به ما اجازه می‌دهد که آنها را در نوشتار خود به کار ببریم تا معنی را بهتر برسانیم. مثلاً وقتی که به این بیت از سعدی می‌رسیم مصرع دومش را بدون اعراب‌گذاری ممکن است اشتباه بخوانیم:

**حاجی تو نیستی شتر است از برای آنک
بیچاره خار می‌خورد و بار می‌برد**

خط عربی یا خط ما : گروهی از منتقدان خط فارسی که ایرانی‌ها را متفاوت و برتر از تمامی همسایگان خود می‌دانند می‌گویند خط کنونی زبان فارسی متعلق به عرب‌هاست، پس باید آن را دور انداخت. هرچند که بعید می‌دانم کسانی که چنین عقایدی دارند به این راحتی تغییر عقیده دهند، می‌خواهم بخشی از مقاله "نوشتار و گفتار" از جعفر مدرس صادقی، در کتاب "اندر آداب نوشتار"، را بیاورم که در آن استدلال کرده این خط همان قدر که مال اعراب است به ایرانی‌ها هم تعلق دارد و بهتر است، به جای دشمنی با آن، دوستش بداریم و سعی کنیم اصلاحش کنیم تا رابطه ما با گذشته‌مان برقرار بماند.

"خطی که امروز به «خط عربی» معروف است، به شهادت مورخان و محققان عرب [...] در شهر انبار متولد و از انبار به حیره و حمیر رفت. شهر انبار (یا فیروزشاپور) در ساحل فرات و در غرب بغداد بود و حیره در نزدیک کوفه و حمیر (یا هاماوران) در یمین و این هر سه شهر تا قبل از ظهور اسلام در قلمرو پادشاهی ساسانیان بودند. خطی که در شهر انبار و حیره قوام گرفت و در حمیر به خط حمیری معروف شد برگرفته از پهلوی ساسانی بود و همین خط بود که به مکه و مدینه و بصره و کوفه راه پیدا کرد و تبدیل شد به خطوط مکی، مدنی و بصری و کوفی و چهار رکن خطی را ساخت که ما امروز به نام «خط عربی» می‌شناسیم." جعفر مدرس صادقی در ادامه سعی می‌کند در جواب آنها که دهه‌ها خواهان تغییر خط فارسی بوده‌اند بگوید ایرانی‌ها در شکل‌گیری این خط دست داشته‌اند و آنها که قصد تغییر خط را دارند با استفاده از برجسب عربی "هم به احساسات میهن‌پرستانه دامن می‌زنند و هم دلیل دیگری به دلایلی که برای لزوم تغییر دادن خط وجود دارد اضافه می‌کنند." حسین سامعی هم می‌گوید که اصلاً هیچ خطی در هیچ جایی اختراع نشده است. بلکه "خط‌ها همیشه اقتباس می‌شده‌اند." این اصل هم برای خط امروز ما صادق است و هم برای خط پهلوی و هم برای خط انگلیسی، یونانی و چینی و غیره. یعنی می‌توانیم ما هم مثل زبان‌شناسان این خط را عربی - پارسی (فارسی - عربی) به حساب آوریم و دوستش بدریم و از خواندن و نوشتن به آن لذت ببریم. اگر به مباحث مربوط به زبان و زبان‌شناسی علاقه‌مند هستید، فصل چهارم از برنامه رادیویی شیرازه را در اینجا بشنوید.

آیا خط سیریلیک سرنوشت تاجیکان را رقم می‌زند؟ : اسفندیار آدینه : در آستانه سده نو خورشیدی در مجموعه نوشتارهایی به موضوع خط فارسی و دگرگونی‌های آن در دوران معاصر - در اینجا به معنای بعد از ورود چاپ - و همچنین به چالش‌های پیش روی خط فارسی در روزگار دیجیتال، فضای مجازی و شبکه اجتماعی، پرداخته می‌شود. صاحب‌نظران، کارشناسان و پژوهشگران در این نوشتارها با رویکردهای متفاوت و از زاویه‌های مختلف به موضوع خط در حوزه فرهنگی زبان فارسی پرداخته‌اند که بمرور در وبسایت بی‌بی‌سی فارسی منتشر می‌شوند. در این مجموعه، **رسم الخط، نقطه‌گذاری و نگارش نویسندگان حفظ شده‌اند.** رسانه، پیام است. این جمله معروف مارشال مک‌لوهان (۱۹۸۰-۱۹۱۱)، که زمانی استاد مرکز مطالعات رسانه‌ای ترونو و نظریه‌پرداز ارتباطات بود، در گفتمان رسانه‌شناسی امروز همچنان تأثیرات بارزی دارد. عبارت "دهکده جهانی" را هم که امروزها زیاد به کار می‌رود، او ابداع کرده است. او دهکده جهانی را ماحصل توسعه رسانه و ابزارهای ارتباطاتی می‌داند که زندگی اجتماعی و فرهنگ بشری را تغییر داده است.

"رسانه، پیام است" او این پیام را دربر دارد که رسانه، سرنوشت انسانهای امروزی را رقم می‌زند و زندگی اجتماعی را تغییر می‌دهد. پیام یا محتوای رسانه از نظر او چندان مهم نیست، بلکه خود رسانه یا وسیله و ابزار ارتباط مهم است. یعنی ابزار محتوا را هم تعیین می‌کند، یا به عبارت دیگر، نوع رسانه محتوایش را شکل می‌دهد و این رسانه است که جوامع و زندگی بشری را متحول می‌کند. بسیاری این اندیشه مک‌لوهان را نوعی جبرگرایی در فناوری می‌دانند. جبرگرایی خود مفهومی بسیار کهن است، یعنی تن دادن به سرنوشت یا قضا و قدر، بدان معنا که انسان هیچ‌کاره است و هرچه بر سرش می‌آید، از قبل رقم خورده و معلول علت‌هایی است خارج از دست و توانایی انسان. جبرگرایی در فناوری به این معناست که فناوری، سرنوشت جامعه‌های انسانی را رقم می‌زند و انسانها منفعلانه به سمتی می‌روند که فناوری، آنها را می‌کشاند.

جبرگرایی در فناوری : جبرگرایی در فناوری البته به قرن نوزدهم میلادی برمی‌گردد و آفریننده این اصطلاح تورستین ویلن، جامعه‌شناس و اقتصاددان آمریکایی پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم است. اگرچه نخستین دیدگاه جبرگرایانه در فناوری به فیلسوف آلمانی کارل مارکس نسبت داده می‌شود که می‌گفت ابزار تولید یا فناوری تولیدی، زندگی انسانها و جامعه را تغییر می‌دهد. از آنجا که رسانه هم به نحوی ابزار است و ابزار تولید هم هست، به‌ویژه وسیله تولید و انتقال یا انتشار فکر یا اطلاع، پس می‌توان گفت که در این زمینه مارکس و ویلن و مک‌لوهان تا حدی هم‌نظر بوده‌اند.

مارشال مک‌لوهان: پیروان مارکس در شوروی، مانند لنین و استالین، به نقش رسانه خوب واقف بودند. این سخن لنین که گفته "از میان همه هنرها مهم‌ترین آنها برای ما سینما است"، در شوروی زبانزد خاص و عام بود. یعنی می‌شد از راه رسانه بر ذهن و روح توده‌ها رسوخ کرد. البته تأثیر مطبوعات یا رسانه چاپی هم در شکل‌گیری انقلاب روسیه چشمگیر بود. یکی از انواع رسانه یا ابزار ارتباطی که مقامهای شوروی بیش از هر نوع دیگر دستکاری‌اش کردند، خط یا الفبا بود. آنها معتقد بودند که خط لاتینی وسیله ارتباطی موثری برای پیشرفت و همین‌طور جهانی‌شدن انقلاب رنج‌بران است. خط سیریلیک روسی و به‌ویژه خط‌های مردمان مسلمان قلمرو شوروی را که بر پایه الفباهای عربی و فارسی ابداع شده بود، مانع انقلاب و عامل بقای نظام کهنه می‌دانستند. در آغاز اگرچه قرار بود خط سیریلیک روسی هم جای خود را به لاتینی بدهد، ولی به گفته ولادیمیر آلپاتوف، مدیر پژوهشگاه زبان‌شناسی فرهنگستان روسیه، در اوایل دهه ۱۹۳۰ استالین مانع لاتینی‌شدن زبان روسی شد، چون ظاهراً دیگر به جهان‌گیری انقلاب باور نداشت و به فکر انزوای دولت شوروی از غرب و جهان سرمایه‌داری بود.

تورستین ویلین : ولی رسم الخط مردمان مسلمان شوروی را در اواخر دهه ۱۹۲۰ به لاتین و بعد در دهه ۱۹۴۰ به سیریلیک تبدیل کردند. در این میان، اول خط لاتینی و بعد خط سیریلیک جایگزین الفبای فارسی تاجیکان شد، چون دولت شوروی در صدد کاهش یا از میان بردن نفوذ این زبان تاثیرگذار در بخش اعظمی از قلمروش بود.

گسسته از گذشته : در تبدیل خط تاجیکان، مردم و یا طبقه روشنفکر محلی هیچ نقشی یا رأی نداشتند، اگرچه بسیاری از آنها منفعلانه فقط تصمیمات صادرشده از کرملین را تبلیغ و ترویج می کردند. اما شوروی تا حدی موفق شد با این راه زندگی و شیوه تفکر و حتی فرهنگ مردم را عوض کند. نسل جدید از میراث و آثار کهن خود گسسته و و بی بهره شد و اکنون هم بسیاری از فارسی زبانان فرارود به سختی آثار گذشتگان را درک می کنند. تبدیل خط بر زبان و شیوه گفتار فرارودیان هم تاثیر ژرفی گذاشت؛ ساختار بیان را بهم زد و معناهای بسیاری از واژگان تحریف شد و بسیاری از کلمات و ترکیبهای زبان فارسی در فرارود غنای خود را از دست داد که خود بحث مفصلی است. با فروپاشی شوروی برخی از جماهیر پیشین آن برای کاهش نفوذ فرهنگی و سیاسی روسیه به اقداماتی مانند تبدیل خط دست زدند. اما در تاجیکستان اگرچه بسیاری از روشنفکران مانند محمدجان شکوری، لایق شیرعلی، کمال عینی، محمد عاصمی و غیره خواستار دوباره بر مسند نشاندن خط پارسی بودند، ولی جنگ داخلی دهه ۱۹۹۰ از دستیابی به این آرمان مانع شد و گفتمان تبدیل خط را کمرنگ کرد. دولت امامعلی رحمان که با پشتیبانی روسیه و ازبکستان روی کار آمد، از همان آغاز، مخالفت خود را با تبدیل خط برملا ساخت و نوشته‌های پارسی را از آویزه‌ها و سردر مغازه و دکانهای شهر دوشنبه برچید. در سال‌های اخیر هم، اگرچه گفتمان تبدیل خط در تاجیکستان دوباره گرم شده، ولی مقامها بارها اعلام کرده‌اند که دولت به فکر گذار به خط سنتی تاجیکان یا به اصطلاح خط نیاکان نیست.

در برابر این، بحث گذار به خط فارسی بیشتر جنبه مجازی گرفته؛ به این معنا که این بحث اکنون از صفحه نشریه‌ها به فضای مجازی که هنوز از سیطره دولت و مقامها بیرون است، جهش کرده است. طرفداران خط سیریلیک بیشتر کارمندان دانشگاهها و موسسات تحت فرمان دولت تاجیکستان هستند، در حالی که کوششگران گزار به خط پارسی، یا افرادی مستقل هستند یا بیشتر در خارج به سر می برند. شگفت این که در میان فرهنگیان داخل تاجیکستان شمار کسانی که خواستار گذار به خط فارسی هستند نیز کم نیست، ولی صدای آنها چندان رسا به گوش نمی رسد و بیشتر سعی می کنند وارد این مباحث نشوند. این بحثها بیشتر جنبه‌های سیاسی، فرهنگی و خودشناسی دارد و به جنبه فناوری آن کمتر توجه می شود.

عصر دیجیتال : فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱ با انقلابی جهانی در زمینه فناوری رایانه و ارتباطات همراه بود. این زمانی بود که شبکه جهانی اینترنت وارد زندگی مردم شد و تمدن بشری را دگرگون کرد. اینترنت خود رسانه یا ابزاری ارتباطی است که انواع مختلفی از رسانه‌ها یا ابزارهای دیگر را دربر دارد. طبیعی است که خط هم به عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای ارتباطی میان مردم به جزئی از بدنه شبکه جهانی تبدیل شد. چون فناوری نوین بیشتر و بیشتر از هر جای دیگری در جهان غرب به وجود آمد، این امر در ورود رسم الخط و الفباهای مختلف به فضای مجازی هم تاثیرگذار بود. فناوری‌های اینترنتی بیشتر با در نظر گرفتن خط و الفباهای رایج در غرب که غالباً مبتنی بر خط لاتینی است، ساخته شده‌اند. در این میان خط سیریلیک با چالشهای زیادی روبرو بود و هرچند در سه دهه اخیر بسیاری از مشکلات آن رفع شده، به گفته پژوهشگران، برخی از این مشکلات سر جای خود باقی مانده است. این وضع باعث شده که بسیاری از مردمان سیریلیک نویس، مانند روس‌ها و اوکراینی‌ها و بولغاری‌ها مجبور باشند در مواردی پیامها یا مطالب خود را به خط لاتینی بنویسند. حتی امروز صفحه کلید روسی توانایی رفع برخی از مشکلات در نوشتار روسی را ندارد. خط سیریلیک تاجیکی که گاه پیریلیک (پارسی سیریلیک) خوانده می شود، از همان آغاز در ورود به جهان مجازی پای لنگی داشته است. کاربرد آن امروز هم فراگیر نشده است. خط سیریلیک تاجیکی تفاوت‌هایی با خط روسی دارد. مثلاً شش حرف الفبای تاجیکی برای بیان آواهای خاص زبان فارسی، ج، ق، ه یا ح، غ، ی (یای وصلی یا یای نسبت) و واو مجهول، این الفبا را با الفبای روسی متمایز می کند. ولی به دلیل عدم دسترسی به الفبای تاجیکی در سامانه‌ها یا برنامه‌های رایانه‌ای، بسیاری از تاجیکان در فضای مجازی ترجیح می دهند به زبان روسی بنویسند یا اگر به فارسی بنویسند، از همان خط سیریلیک روسی استفاده می کنند که حروف "تاجیکی" ندارد.

غول پیکر چگونه گل پیکر شد؟ : یادم هست اوایل دهه ۲۰۰۰، وقتی که برای بی بی سی فارسی در دوشنبه کار می کردم، مجبور بودیم به دلیل نبود الفبای سیریلیک پارسی در اینترنت مطالبی را در تارنمای فارسی بی بی سی به خط روسی منتشر کنیم. باری در یک مطلبی فارسی واژه "غول پیکر" را که برای شرکتهای بزرگ به کار رفته بود، وقتی به خط سیریلیک روسی برگرداندم، تبدیل به "گل پیکر" شد، چون خط روسی حرفهایی برای غ و واو مجهول ندارد. اگرچه امروز این مشکل تا اندازه‌ای رفع شده

و الفبای سیریلیک پارسی در سامانه یونی کد موجود است، هنوز هم در تاجیکستان بسیاری به جای آن از الفبای روسی بهره می‌برند. برخی از سازمانها و مؤسسات دولتی و حتی شرکتهای مخابراتی تاجیکستان پیامهای خود را به مشتریان به الفبای روسی می‌نگارند. مثلاً یکی از دوستان چنین پیامی از یک بانک گرفته: "مشرتی محترم! انتقال شما با نظام دسترس روان کرده شد. رقم انتقال: ... مبلغ..." یا پیام دیگری: "مشرتی محترم! انتقال شما با موفقیت به انتقال گیرنده پراخت کرده شد..." یعنی اینجا "مخترم" به جای "محترم"، "انتقال" به جای "انتقال"، "رقم" به جای "رقم" و "مبلغ" به جای "مبلغ" آمده است. بدین ترتیب بسیاری به جای "هر" "خر"، به جای "جای" "جای"، به جای "جنگ" "چنگ"، به جای "قلب" "کلب"، به جای "جاه" "جاه"، به جای "جهالت" "چخالت"، به جای "قیر" "کیر"، به جای "رحمان" "رخمان"، به جای "بهار" "بخار"، و به جای "هفته" هم "خفته" می‌نویسند که معمولاً خنده‌دار از آب درمی‌آید.

موزونه عبدالرحمان، متخصص رایانه و اینترنت در تاجیکستان، می‌گوید علت این مشکل شاید این باشد که حروف معیار سیریلیک تاجیکی در سیستم ویندوز قبلاً نبود و تازه در سالهای اخیر پیدا شده است: "قبلاً بنا بر نبودن حروف استاندارد، کاربران از حروف غیراستاندارد استفاده می‌کردند. با این حروف مشکلاتی پیش می‌آید. وقت لازم است که مردم با کاربرد حروف استاندارد خو بگیرند. در کارگزاری مؤسسات دولتی شریف (قلم) غیراستانداردی مورد استفاده قرار دارد. وقتی ما متنی از یک مؤسسه دولتی دریافت می‌کنیم، رایانه ما حروف آن را نمی‌خواند." به گفته خانم عبدالرحمان، حروف سیریلیک تاجیکی در برنامه‌های ویندوز از نسل هفت به بعد وجود دارد ولی بسیاری در تاجیکستان همچنان از رایانه‌ها یا برنامه‌های قدیمی استفاده می‌کنند. این مشکل در بسیاری از تلفنهای همراه هم به دید می‌آید. بسیاری در تاجیکستان به تلفن هوشمند دسترسی ندارند یا توان خریداری آن را ندارند.

تنبلی یا خط ناکارآمد؟: برخی دیگر از صاحب‌نظران به این وضعیت می‌گویند "تنبلی". یکی از دوستان که نخواست نامش را ببرم، می‌گوید برای فعال ساختن حروف سیریلیک فارسی در تلفن همراه "سه کلیک کافی است." به نظر او "بسیاری اصلاً به فکر زبان مادری نیستند و ترجیح می‌دهند به روسی بنویسند. با خط سیریلیک زبان ما ممکن است از میان برود، چون دولت پشتیبان زبان نیست و شرایطی برای حفظ و ترویج آن وجود ندارد. کسی مجبور نیست که آن را بیاموزد یا از آن کار بگیرد." مشکل خط پیریلیک فقط به پیام‌رسانی محدود نمی‌شود. از مشکلات اصلی، کم‌چینی یا فقدان مطالب و محتوا به این خط در فضای مجازی است. شهرت قدرتی حقوقدان تاجیک که نام خود را در صفحه فیسبوکش به الفبای روسی ثبت کرده، می‌گوید تلفن او حروف سیریلیک تاجیکی ندارد و مجبور است از حروف روسی استفاده کند: "در تاجیکستان اندک رسانه‌ای هست که به خط سیریلیک تاجیکی مطالبی انتشار دهد. به همین دلیل من اخبار تازه را بیشتر از شبکه‌های روسی دریافت می‌کنم. کتابها در باره مسائل سیاسی، حقوقی و اقتصادی به زبان تاجیکی نیست. اگر باشد هم، بغایت اندک است و آنها هم ترجمه‌هایی با کیفیت بد از زبان روسی هستند."

"در سی سال گذشته حکومت نتوانست برای مؤسسات آموزش عالی کتابهای تاجیکی فراهم سازد. دانشمندان ما خودشان هم به زبان ما کتاب نمی‌نویسند. من بارها در باره انتخابات، مطالبی به زبان تاجیکی جستجو کردم ولی نیافتم. مطالب طبی را هم نمی‌شود پیدا کرد. همه به زبان روسی است ولی به زبان ما نیست."

فضای خالی از محتوا: اگر کسانی مثل شهرت قدرتی مجبورند برای مطالعه کُتب و مطالب علمی به تارنماهای روسی روی آورند، کسانی چون باباجان شفیع، کارمند کتابخانه ملی تاجیکستان که خط فارسی بلد است، به دنبال منابع دیجیتال فارسی می‌روند. وی می‌گوید: "فضای مجازی به خط سیریلیک تاجیکی اصلاً چیزی ندارد. می‌شود گفت که تاجیکان هنوز وارد این فضا نشده‌اند. شخصاً من که انگلیسی نمی‌دانم، اگر به دنبال مطلبی باشم، حتماً به فارسی می‌جویم و مطالب فراوانی به فارسی پیدا می‌کنم. منابع کافی به خط سیریلیک فارسی در شبکه جهانی وجود ندارد." مروری گذرا در جستجوگر گوگل این حرفها را ثابت می‌کند. اگر شما عبارت "شهر بخارا" را در گوگل به خط فارسی بنویسید، بیش از ۵۵ هزار نتیجه پیش چشمتان می‌گذارد. حالا همین عبارت را به سیریلیک بنویسید، نتیجه ۱۱ هزار است ولی اغلب این مطالب به زبان ازبکی و روسی و حتی انگلیسی است و در این میان مطالبی به زبان به اصطلاح "تاجیکی" کمتر پیدا می‌کنید. به همین شیوه می‌توان عبارت "فیزیک هسته‌ای" را به خط پارسی جستجو کرد و بیش از دو میلیون و ۳۰۰ هزار نتیجه گرفت، در حالی که جستجوی این عبارت به خط سیریلیک تاجیکی فقط ۲۶۱ نتیجه می‌دهد. این مشکل بویژه در مورد واژه‌هایی محسوس است که وام‌گرفته از زبان روسی هستند و نوشت آنها نیز به شکل روسی در میان تاجیکان رایج است. مثلاً اگر نام کرونا را به خط پیریلیک به شیوه روسی بنویسید، آنگونه که رسانه‌های تاجیکستان می‌نویسند، گاه حتی یک مطلب به اصطلاح "تاجیکی" هم گیرتان نمی‌آید.

فردوس اعظم، از شاعران جوان تاجیک که اشعار خود را بیشتر به خط فارسی در شبکه‌های اجتماعی منتشر می‌کنند، می‌گوید خوانندگان شعر او به خط پیریلیک بغایت کم هستند و ۹۷ درصد مخاطبان اشعارش از فارسی‌زبانان ایران و افغانستانند. اشعار او بیشتر در صفحات و گروه‌های فارسی‌زبان هم‌رسانی می‌شود. وی می‌افزاید: "من شاید از اولین کسانی باشم که شعرهایم را به خط فارسی نشر می‌کنم. قبلاً فقط به فارسی نشر می‌کردم ولی بعضی دوستان خواهش کردند که به پیریلیک هم گذارم. در تلگرامم که نزدیک ۱۰۰۰ نفر خواننده دارد ۹۵ درصد فارسی‌زبانان ایران و افغانستان هستند. در اینستاگرام که حدود ۵۰۰۰ دنبال‌کننده دارم، تاجیکستانیها خیلی کمند. زیر غزل آخرم ۵۰۰ نفر پسند گذاشتند که از میان اینها شمار تاجیکستانیها به ۸۰ نفر هم نمی‌رسد." این جاست که به درک چرایی بحث‌های طرفداران و مخالفان گذار به خط فارسی در تاجیکستان می‌رسیم. طرفداران خط فارسی معتقدند که گذار به این خط با فراهم ساختن منابع فراوان علمی و ادبی در فضای مجازی، دروازه بازار بزرگی را برای تولیدات ادبی و هنری تاجیکستان در کشورهای همسایه ایران و افغانستان باز می‌کند. در حالی که مخالفان خط فارسی نگران تاثیراتی هستند که ممکن است ارتباط با جهان فارسی‌زبان در شیوه زندگی و افکار مردم تاجیکستان برجای گذارد.

انزوا و استبداد: حالا ممکن است پرسید این مسایل به بحث جبرگرایی در فناوری که مقدمه‌ای طولانی بر آن نوشتیم، چه ربطی دارد؟ ربطش این است که این مفهوم که من چندان علاقه و اعتقادی به آن ندارم، در زندگی مردم تاجیکستان یا فارسی‌زبانان فرارود تاثیر گسترده‌ای دارد. یعنی تاجیکان منفعلانه تن به رسانه یا ابزاری ارتباطی داده‌اند که چندان کاربردی نیست و این ابزار هم آنها را هرچه بیشتر و بیشتر منزوی کرده است. یکی از همکاران انگلیسی‌ام که سالها پیش برای تشکیل یک دوره آموزشی برای روزنامه‌نگاران محلی به دوشنبه رفته بود، می‌گفت به نظر می‌رسد تاجیکان در بحران هویت به سر می‌برند. آنها دانش زبان روسی را از دست داده‌اند، خط فارسی را هم نیاموخته‌اند، انگلیسی هم نمی‌دانند و این وسط سردرگم مانده‌اند.

بدین ترتیب، خط تحمیلی پیریلیک سرنوشت تاجیکان را طی یک قرن گذشته رقم زده و احتمالاً دهساله‌های دیگر نیز رقم خواهد زد؛ مگر این که اتفاقی نامناظره بیفتد. دولت تاجیکستان که بارزترین نمونه یک نظام استبدادی در عصر دیجیتال است، از هر گونه تغییر و تحول بیم دارد و از همان آغاز همه سعی خود را کرده تا رسانه‌ها و ابزارهای ارتباطی را در سیطره خود نگه دارد. از جمله تبدیل خط را هم برای موجودیت خود زیانبار می‌داند، چون ممکن است باعث دسترسی مردم به اطلاعات و منابع تازه شود و به بیداری و ناخوشنودی عمومی دامن زند. امامعلی رحمان، رئیس جمهوری تاجیکستان، خود را "پیشوای ملت" اعلام کرده است. دستگاه تبلیغات دولتی او را نجات‌دهنده معرفی می‌کند و بر تاریخ گذشته، چه شوروی و چه پیشاشوروی، خط بطلان می‌کشد. کیش شخصیت او فقط در وضعیت موجود می‌تواند معنا داشته باشد. یعنی این خط پیریلیک بوده که تاجیکان را تبدیل به "ملت" کرده و این ملت در برهه‌ای از زمان دچار مصیبت شده و پیشوایی آمده و نجاتش داده است. بر پایه نظریه مک‌لوهان، تبدیل رسانه یا ابزار ارتباطی می‌تواند زندگی مردم و سامانه فرهنگی و اجتماعی را تغییر دهد. پس می‌توان به این نتیجه رسید که تبدیل خط و ایجاد پیوند قویتر با تاجیکان و فارسی‌زبانان برون‌مرزی ممکن است هویت تاجیکان را متحول سازد و در اندک مدتی کیش شخصیت را نیز درهم کوبد. این، درست همان است که حکومت نمی‌خواهد. **یگانه‌گی روش املائی زبان فارسی دری در افغانستان یک نیاز جدی است: صالح محمد خلیق:** در آستانه سده نو خورشیدی در مجموعه نوشتارهایی به موضوع خط فارسی و دگرگونی‌های آن در دوران معاصر- در اینجا به معنای بعد از ورود چاپ- و همچنین به چالش‌های پیش روی خط فارسی در روزگار دیجیتال، فضای مجازی و شبکه اجتماعی، پرداخته می‌شود. صاحب‌نظران، کارشناسان و پژوهشگران در این نوشتارها با رویکردهای متفاوت و از زاویه‌های مختلف به موضوع خط در حوزه فرهنگی زبان فارسی پرداخته‌اند که بمرور در وبسایت بی‌پی‌سی فارسی منتشر می‌شوند. **در این مجموعه، رسم‌الخط، نقطه‌گذاری و نگارش نویسندگان حفظ شده‌اند.**

هرچند خود الفبای کنونی زبان فارسی دری دشواری‌ها و چالش‌های ویژه خود را دارد و در آن برخی از آواها در میان واژه‌ها شکلی برای نوشتن ندارند و نیز شماری از آواها و واج‌های صدادار ناهم‌گون با حرف‌ها و شکل‌هایی هم‌گون نوشته می‌شوند و به همین گونه شکل گسسته یک حرف و شکل‌های پیوسته آن در آغاز، وسط و انجام یک کلمه از هم متفاوت اند و برخی از حرف‌ها هم در کلمه‌هایی واحد با حرف‌های مابعد و یا ماقبل خود پیوسته‌ناپذیراند؛ اما آن‌چه که به عنوان روش املائی این زبان مطرح است همیشه از آغاز پیدایش این زبان و نگارش آن به این رسم‌الخط، واحد و یک‌سان نبوده است. اختلاف در املائی زبان فارسی دری بیش‌ترین برخاسته از چه‌گونه‌گی نگارش پیوسته یا گسسته اجزای واژه‌های ترکیبی، پیش‌وندها، پس‌وندها، حرف‌های ربط، عطف و نشانه‌های دستوری و نحوی و صرفی است.

پیشینه روش املای زبان فارسی دری در افغانستان و کوشش‌ها در راستای یک‌سان‌سازی آن: در گذشته‌ها در متن‌های دست‌نویس زبان فارسی دری نیز یگانه‌گی در روش در افغانستان یا سرزمین‌های دیگر فارسی‌زبان وجود نداشت و هر خطاط و خوش‌نویسی به ذوق خود می‌نوشت و پس از پیدایش صنعت چاپ نیز این چندگونه‌گی در روش املا، هم در کتاب‌ها و هم در رسانه‌های نوشتاری، هم‌چنان ادامه یافت. در خورد یادکرد است که در تاریخ معاصر افغانستان کوشش‌هایی از سوی شماری از استادان گستره زبان و ادبیات فارسی دری، مانند استاد قاری عبدالله، استاد عبدالحق بیتاب، دکتر عبدالاحمد جاوید، دکتر محمدرحیم الهام، عبدالله افغانی‌نویس، نکهت سعیدی، دکتر روان فرهادی، عبدالحبیب حمیدی، عمر زاهدی، عین‌الدین نصر و دیگران در بخش دستور زبان و درست‌نویسی انجام داده شدند و از جمله دکتر جاوید جزوه درسی "بحث انتقادی بر املا و انشای فارسی" را در سال ۱۳۳۰ هجری خورشیدی نوشت که در مجموع، این کارها در این برهه تاریخی از ارزش فراوانی برخوردار بودند. گام بنیادین در زمینه یک‌سان‌سازی روش املای زبان فارسی دری و نشانه‌گذاری‌ها در افغانستان در سال ۱۳۶۳ با نشر و پخش جزوه‌ی به نام "روش املای زبان دری" توسط اتحادیه نویسندگان گذاشته شد. این جزوه به کوشش پویا فاریابی در ۵۶ صفحه به قطع رقعی با شماره‌گان ده هزار و یکصد نسخه در چاپ‌خانه وزارت تعلیم و تربیه افغانستان در کابل به چاپ رسیده و دربرگیرنده مقدمه‌ی به قلم دستگیر پنجشیری، رئیس اتحادیه نویسندگان، و پیش‌گفتاری درباره الفبای زبان فارسی دری و دو بخش: درباره املا و درباره نشانه‌گذاری، بود. کار طرح و تدوین این روش توسط کمیسیون متشکل از استادان دانش‌گاه کابل، دانش‌مندان آکادمی علوم و اعضای فنی اتحادیه نویسندگان که اعضای اصلی آن دکتر عبدالاحمد جاوید، دکتر محمدرحیم الهام، محمدمر زاهدی، استاد واصف باختری، استاد اعظم رهنورد زریاب، لطیف ناظمی، پویا فاریابی و اعضای مشاور آن استاد عبدالحی حبیبی، سرور همایون و رضا مایل هروی بودند از سال ۱۳۶۱ مدت سه سال را در بر گرفت.

این روش دربرگیرنده نکته‌هایی مهمی برای یک‌سان‌سازی نوشتار زبان فارسی دری بود. به گونه نمونه در آن کتاب پیش‌نهاد شده بود که پس از واژه‌های مختوم به حرف‌های صدادار "الف" و "و" در صورتی که در حالت مضاف، موصوف یا منسوب قرار بگیرند یک "ی" و در واژه‌های مختوم به "ه" غیر ملفوظ در چنین حالت‌ها بر بالای "ه" نشانه "ء" افزوده شود، هرگاه با واژه‌های مختوم به "ه" غیر ملفوظ پسوند یا واژه‌ی دیگر بیاید "ه" غیر ملفوظ حذف نمی‌شود: مانند "زنده‌گی"، "پرنده‌گان"، "تشنه‌وار"، "نامه‌رسان" و غیره، واژه‌های ترکیبی را تا حد ممکن باید پیوست باهم بنویسند و نیز پسینه "را" و حرف‌های ربط "که" و "به" را جدا بنویسند و به همین‌گونه نشانه جمع (ها) را پیوست بنویسند. این روش نوشتاری در مجله "ژوندن" و نشریه "قلم"، ارگان‌های نشراتی انجمن نویسندگان افغانستان، و نیز در نشریه‌های دولتی آن وقت رعایت می‌شد. البته این روش املا، ریشه تاریخی نیز دارد و در بعضی از نسخه‌های خطی نیز مثلاً "زنده‌گی" و "تابنده‌گی" و امثال آن‌ها را به همین سیاق نوشته اند.

نقش نهادهای مسؤول دولتی افغانستان در تعیین املای یگانه برای زبان فارسی دری : آن‌گونه که دیده می‌شود نهادهای مسؤول دولتی افغانستان از گذشته‌ها تا امروز هیچ‌گونه برنامه و راه‌کاری در زمینه یک‌سان‌سازی روش املای زبان فارسی دری نداشته اند و اما دانش‌مندان و نویسندگان که در این نهادها از جمله در وزارت‌های آموزش و پرورش، وزارت آموزش‌های عالی و آکادمی علوم کار می‌کردند به این مسأله هرگز بی‌توجه نبوده اند و ما گواه کارهای ماندگار انفرادی یا جمعی آنان در این زمینه بوده ایم. با آن‌هم پس از گذشت نزدیک به چهار دهه از نشر و پخش جزوه "روش املای زبان دری" پذیرفته اتحادیه نویسندگان، از قرار معلوم در این اواخر انستیتوت زبان و ادب دری آکادمی علوم افغانستان در نظر دارد باز هم یک روش تازه املا را برای زبان فارسی دری با مشوره اهل خبره وضع کند و نیز کار نگارش و تدوین فرهنگ معاصر زبان فارسی دری را روی دست دارد و به همین‌گونه وزارت معارف هم در سال گذشته اعلام کرده است که برای معیاری‌سازی املا در زبان‌های فارسی دری و پشتو به هم‌کاری نهادهای مسؤول دیگری چون وزارت اطلاعات و فرهنگ، آکادمی علوم، دانش‌گاه‌های کابل و تعلیم و تربیه و دارالمعلمین سید جمال‌الدین افغان دست به کار شود و اما تا جایی که معلوم است در وزارت اطلاعات و فرهنگ در این زمینه هیچ حرکتی مشهود نیست.

آشفته‌گی نوشتار در مطبوعات و مراسلات اداری امروزی افغانستان : متأسفانه امروز شیوه نوشتار در رسانه‌ها و کتاب‌ها و مراسلات اداری در افغانستان بسیار آشفته است، تا جایی که نمی‌توان گفت شیوه غالب کدام شیوه است؟ افزون از ناهم‌سانی‌های املائی در واژه‌های فارسی دری، ناهم‌گونی‌هایی در کاربرد ساختارهای دستوری زبان عربی و در نگارش واژه‌های دخیل از زبان‌های اروپایی در زبان فارسی دری و نشانه‌گذاری‌ها و پاراگراف‌بندی‌ها نیز مشکل‌ساز اند. در برخی از کتاب‌ها و رسانه‌های نوشتاری شیوه نگارش رسمی کشور ایران را به کار می‌بندند و در بعضی از نوشته‌ها هنوز هم از روش املائی پذیرفته

اتحادیه نویسندگان کار می‌گیرند، اما بسیاری‌ها کدام روش ویژه‌ی را دنبال نمی‌کنند. با پیدایش خط کامپیوتری، روش تازه‌ی هم از سوی برخی از نهادهای فرهنگی و ادبی کاربرد یافته است. در این روش، جای پیوستن‌نوشته‌های واژه‌های ترکیبی را گذاشتن نیم‌فاصله در بین اجزای آن واژه‌ها گرفته است و آن کلمه‌ها و حرف‌هایی را که باید جدا می‌نوشتند با گذاشتن یک فاصله پیش و یک فاصله پس از آن‌ها می‌نویسند و در نقطه‌گذاری هم اصولی را در نظر می‌گیرند که با معیارهای جهانی نوشتار مطابقت دارند. آن گونه که دیده می‌شود، کاربرد این روش تا جایی امیدوارکننده است، اما تا زمانی که از سوی نهادهای مسؤول، یک روش یک‌سان برای املا‌ی زبان فارسی دری وضع نگردد و کاربرد آن روش از سوی دولت، سراسری نشود مشکل چندگانه‌گی روش املا هم‌چنان ادامه خواهد داشت.

آسیب‌شناسی چندگانه‌گی املا و پیش‌نهادهای برای یگانه‌گی آن : ناهم‌سانی‌های موجود در نگارش واژه‌ها در زبان فارسی دری می‌توانند آسیب‌های فراوانی را به این زبان که قلم‌رو گسترده‌ی در منطقه دارد وارد سازند. این ناهم‌سانی‌ها به تدریج در کلیت زبان تأثیر منفی خود را به‌جا خواهند گذاشت. یکی از آسیب‌هایی که چندگانه‌گی املا در زبان فارسی دری می‌تواند داشته باشد در گستره آموزش نوشتن و خواندن این زبان، هم برای گوینده‌گان آن و هم برای دیگران، است. آسیب مهم دیگر ناشی از ناهم‌گونی روش املا، مشکل آفرینی در یافتن مطلبی به‌وسیله سامانه‌های جست‌وجوگر اینترنتی است و از همه مهم‌تر این که چندگانه‌گی املا می‌تواند برای خواندن یک متن نیز مشکل‌ساز باشد.

برای هم‌سان‌سازی املا‌ی زبان فارسی دری کاری که باید در گام نخست انجام داد، ایجاد یک فرهنگستان زبان از سوی دولت افغانستان خواهد بود. با پی‌ریزی چنین نهادی افزون بر این که برای پدیده‌های نو واژه‌های مناسب نوی‌گذاشته خواهد شد، برنامه‌های مناسبی در زمینه‌های بالنده‌گی و باروری زبان و درست‌نویسی و نیز سراسری‌ساختن روش یگانه نگارش از طریق نشریه‌های نوشتاری و کتاب‌ها، ریخته خواهند شد. تا ایجاد فرهنگستان زبان، عجلتاً انستیتوت زبان و ادب فارسی دری که در چارچوب آکادمی علوم افغانستان فعالیت دارد نیز می‌تواند به این مسأله حیاتی و سرنوشت‌ساز برای زبان فارسی دری، بپردازد.

پس از تدوین روش یگانه املا، پایه‌گذاری ساختارهایی برای ویراستاری در بن‌گاه‌های نشراتی و اداره‌های نشریه‌های چاپی نیز امری ضروری برای رعایت، تعمیم و نهادینه‌سازی یگانه‌گی روش املا در سطح کشور خواهد بود. متأسفانه در افغانستان هم در قانون رسانه‌های همه‌گانی و هم در طرزالعمل تأسیس و ثبت رسانه‌ها و نهادهای رسانه‌ی به جز از صاحب امتیاز و مدیر مسؤول از ویراستار سخنی به میان نیامده است و در ساختار نشریه‌های دولتی افغانستان نیز کدام سمتی به نام ویراستار وجود ندارد و در این‌جا تنها به موجودیت مصحح بسنده شده است، در حالی که کار یک مصحح صرف مقابله متن قابل چاپ با نسخه اصلی آن است و کار ویراستار، کاستن و افزودن در متن، سازگار ساختن متن با معیارهای علمی موضوع آن و یک‌دست‌سازی متن از نگاه شیوه نگارش و کاربرد درست نشانه‌ها و امثال این‌ها و فراتر از کار یک مصحح است. و آخرین پیش‌نهاد برای از میان برداشتن تفاوت‌ها در املا‌ی زبان فارسی دری و رسیدن به یک روش یگانه املا می‌تواند این است که نهادهای ذی‌ربط مسؤول با راه‌اندازی گفت‌مان‌های علمی دانش‌مندان زبان و ادبیات کشور بکوشند تا بر بنیاد بافت‌های اصلی دستور زبان به پیش‌کش یک روش هم‌سان و یگانه املا برای کتاب‌های درسی، بن‌گاه‌های نشراتی و رسانه‌های چاپی و نیز نامه‌ها، اسناد و مراسلات رسمی اداری کشور به توافق برسند.

شورای اصلاح خط فارسی چرا و چگونه تشکیل و تعطیل شد و چه کرد؟ فرج سرکوهی : در آستانه سده نو خورشیدی در مجموعه نوشتارهایی به موضوع خط فارسی و دگرگونی‌های آن در دوران معاصر- در اینجا به معنای بعد از ورود چاپ- و همچنین به چالش‌های پیش روی خط فارسی در روزگار دیجیتال، فضای مجازی و شبکه اجتماعی، پرداخته می‌شود. صاحب‌نظران، کارشناسان و پژوهشگران در این نوشتارها با رویکردهای متفاوت و از زاویه‌های مختلف به موضوع خط در حوزه فرهنگی زبان فارسی پرداخته‌اند که بمرور در وبسایت بی‌بی‌سی فارسی منتشر می‌شوند.

گام اول، طرح بحث : تابستان ۱۳۷۱. در یکی از سه‌شنبه‌هایی که شاملو از دهکده به تهران می‌آمد و ناهار را سه نفری در کارگاه نقاشی علی‌رضا اسپهبد می‌خوردیم و شب را با دوستان نزدیک، صبح می‌کردیم، از راه رسیده و نرسیده مقاله‌ای تایپ شده به من داد و با همان لبخند مهربان و شوخ "غول زیبا" گفت "برای انتشار". "شم سردبیری"، از جمله درگزینه‌های متن برای انتشار، از مولفه‌های تعیین‌کننده سرنوشت یک رسانه است و شاملو خود حرفه‌ای‌ترین و موفق‌ترین سردبیر نشریات فرهنگی در تاریخ مطبوعات ایران نیز بود، هم در کیفیت هم در نفوذ و برد و نوآوری و تأثیر و تیراژ. هر بار که آدینه را با نگاه انتقادی می‌دید بهترین معلم من بود. بسیاری از فوت و فن‌های سردبیری را از شاملو

آموختم. شاملو با راهنمایی کردن من و با حمایت از آدینه در ارتقاء این مجله نقشی کارساز داشت و اگر مجله آدینه دستاوردی دارد مدیون او نیز هست؛ اما در همه آن سال‌های دوستی نزدیک، که از پربارترین و زیباترین فصل‌های زندگی من بود، شاید فقط یک یا دو بار انتشار متنی را در آدینه توصیه کرد. متن را گرفتم. در همان نگاه نخست مشخص بود که بیش از چهار صفحه آدینه است و رسم ما انتشار مقاله حداکثر در چهار صفحه بود. همین را به او گفتم. در ایران آن روزگار، شمار خوانندگان مقاله‌های بیش از چهار صفحه مجله چندان نبود. بسیاری از خوانندگان متن‌های طولانی را به کناری می‌نهند تا "بعد" و "سر فرصت" بخوانند و زندگی چنان پرشتاب است که این "بعد" اغلب نمی‌آید و آن "فرصت" اغلب دست نمی‌دهد و متن طولانی کمتر خوانده می‌شود یا ناخوانده می‌ماند. متن ناخوانده در یک نشریه شکست سردبیری نیز هست. سرزیبایش را بلند کرد و با نگاهی پرمهر گفت "فردا که خواندی معلومت می‌شود". آن شب دیگر هیچ سخنی در این باره گفته نشد. روز بعد متن را، که مقاله‌ای مفصل بود در باب رسم‌الخط فارسی با عنوان "فراخوان به فارسی‌نویسان و پیشنهاد به تاجیکان"، خواندم. ایرج کابلی، نویسنده متن را می‌شناختم. می‌دانستم که بر چند زبان از جمله انگلیسی و روسی مسلط است و در زبان فارسی، وزن شعر فارسی، دستور زبان و .. استخوان‌ها خرد کرده‌است و در این عرصه‌ها از معتبرترین مراجع در ایران است. می‌دانستم که آدمی صریح و درست است و به قول ما دیروزی‌ها "بسیار باپرنسیپ". دوستدار و دوست نزدیک شاملو هم بود. دست تصادف بود شاید که پیش از خواندن مقاله کابلی در صدد انتشار مقاله‌ای در آدینه بودم با عنوان "دشواری‌های زبان فارسی با کامپیوتر" به قلم دکتر صنعتی در باب خط فارسی که شرح آن در ادامه همین متن می‌آید.

فرج سرکوهی و احمد شاملو، گام دوم، فراخوان: مقاله کابلی با عنوان "فراخوان به فارسی‌نویسان و پیشنهاد به تاجیکان"، متنی روشمند و منسجم بود که نه فقط مشکلات خط فارسی را مطرح می‌کرد و به بسیاری از پرسش‌های سالیان من و دیگران در باب آئین نگارش خط فارسی پاسخ می‌داد که بعلاوه راه‌حل‌های مشخص و روشنی را در قالب پیشنهادهاى سنجیده و مدلل مطرح می‌کرد. مباحث این مقاله و پیشنهادهاى کابلی را در "فراخوان" او، که برخی جا افتاده‌اند، این‌جا تکرار نمی‌کنم. علاقمندان می‌توانند به متن فراخوان و مقاله‌های بعدی کابلی در آدینه و نیز به مقاله‌ها و کتاب‌های گوناگون او در این زمینه رجوع کنند. رسم‌الخط دغدغه‌ی همه کسانی است که در عرصه ادبیات فارسی کار می‌کنند، به ویژه کسانی که فارسی را، از سوادآموزی تا دانشگاه، آموزش می‌دهند و مشکلات خط فارسی را در عمل دیده‌اند و نیز دغدغه همیشه‌ی کسانی چون من که علاوه بر آموزش و کار حرفه‌ای در عرصه ادبیات فارسی، سردبیر و ویراستار حرفه‌ای هم بودم و در سردبیری پرسش "با چه رسم‌الخطی؟" از نخستین پرسش‌ها است چرا که در یک نشریه، به ویژه در نشریه فرهنگی، همه متن‌ها باید که با رسم‌الخط واحد یک‌دست منتشر شوند مگر آن‌گاه که دلایل خاصی در کار باشد. در تدارک انتشار آدینه در چندین جلسه بحث به این نتیجه رسیدیم که ترکیبی از رسم‌الخط نشر فرانکلین، سازمان کتاب‌های درسی دوره شاه و رسم‌الخط پیشنهادی نشر دانشگاهی را به کار گیریم.

ایرج کابلی: اما مشکل رسم الخط فارسی ساختاری و عمیق‌تر از این گونه راه حل‌ها است. نبود رسم‌الخط واحد با قواعد و آئین‌های روشمند بی‌تناقض، که به تقریب همگان از آن تبعیت کنند و این که هر نویسنده و رسانه و ناشری در این عرصه ساز خود می‌زند نیز مشکل‌های فرعی هستند که مشکلات اصلی در جای دیگر است به مثل در ناممکن بودن جدانویسی بسیاری از حروف، که ریشه‌ی بسیاری از مشکلات خط فارسی و مشکلی ساختاری و رفع‌نشدنی است، ننوشتن و ناممکن بودن نوشتن اغلب مصوت‌ها در پایه‌ی خط (نه چون علامت‌هایی در بالا و پائین حروف)، که سوادآموزی، خواندن و فهم سریع برخی جمله‌ها را دشوار می‌کند، ناهمگنی در باب پیوسته و جدانویسی، سرنوشت مبهم همزه، حروف مشترک‌المخرج در زبان فارسی و متفاوت‌المخرج در عربی و... این‌ها نه فقط خواندن و فهم سریع متن، که سوادآموزی و بهره‌گیری از امکانات کامپیوتری را نیز مشکل می‌کرد. آن زمان حتی بی‌فاصله و نیم‌فاصله‌نویسی هم در کار نبود. بی‌فاصله و نیم‌فاصله نویسی از پیشنهادهاى کابلی بود که با حروف چینی با برنامه‌های کامپیوتری ممکن و آسان شد و تا حدی جا افتاد. تا پیش از مشروطه معیارهای واحد و تعریف شده‌ای برای آئین نگارش خط فارسی مطرح نبود. بحث تغییر یا اصلاح خط از دوره مشروطه آغاز شد. "تغییر خط"، حتی اگر راه حل نهائی و درست، اما به هزار و یک علت و دلیل ممکن نبود و نیست. پس راه اصلاح خط را بی‌گرفتند. صنعت نشر، از مشروطه تا دوران ما، با افزایش کمی و کیفی کتاب‌های درسی و غیردرسی، رشد کمی و کیفی مطبوعات، افزایش شمار باسودان و مولفان و... توسعه یافت، اما هیچ مرجع پذیرفته شده و معتبری برای تدوین رسم‌الخط واحد فارسی پدید نیامد هرچند برخی ادبای معتبر فرهنگستان اول و دوم این بحث را مطرح کردند. ناشران، مطبوعات و مولفان رسم‌الخط‌های متفاوتی را به کار می‌گرفتند. کار به جایی رسیده بود که حتی کتاب‌های درسی و دانشگاهی نیز با رسم‌الخط‌های متفاوت منتشر می‌شدند. در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ برخی ناشران معتبر چون فرانکلین و خوارزمی، برخی سازمان‌های

دولتی چون نهادهی که انتشار کتاب‌های درسی را بر عهده داشت، برخی نشریات چون سخن دکتر پرویز ناتل خانلری، اندیشه و هنر به مدیریت دکتر ناصر وثوقی و کتاب هفته و خوشه به دوران سردبیری احمد شاملو و برخی مولفان، برای نگارش خط فارسی آئین‌ها و رسم‌الخط‌هایی تدوین و اجرا کردند اما به دلایل گوناگون، از جمله غیبت نهادهی که اعتبار آن مرجعیت عامه آن را تضمین کند، غفلت و بی‌اعتنایی نهادهای آموزشی، روان‌شناسی غالب بر جامعه ایرانی و... و البته مشکلات خط فارسی، رسم‌الخطی واحد با قواعد و آئین‌های روشمند بی‌تناقض پذیرفته شده پدید نیامد هرچند در این دو دهه گام‌هایی چون جا انداختن شیوه‌ای واحد در جدا و پیوسته‌نویسی برداشته شد.

گام سوم، دشواری‌های خط فارسی در کامپیوتر: در سال ۱۳۷۱ کامپیوترهای خانگی به بازار ایران عرضه شده بودند اما اغلب خط فارسی نداشتند. ما نیز اوایل کار آدینه را به شیوه سنتی حروف چینی دستی و بعدتر با ماشین لاینوتایپ حروف‌چینی می‌کردیم. محمد صنعتی، دکترای کامپیوتر و استاد دانشگاه در آمریکا و ایران که "پایان‌نامه او در آمریکا از اولین پایان‌نامه‌های دکترایی بود که با استفاده از رایانه حروف‌چینی شد"، پس از تجربه برنامه‌های "پیشکار" و "زر"، برنامه "زرنگار"، نخستین برنامه موفق حروف‌چینی کامپیوتری فارسی را به بازار عرضه کرده بود و مجله آدینه از نخستین کاربران این برنامه بود. دکتر صنعتی برنامه "زرنگار" را به رایگان به آدینه هدیه کرد و همین نیز زمینه آشنایی من و او شد. با ورود برنامه‌های حروف‌چینی فارسی و برنامه‌های دیگر رایانه‌ای، که با خط سر و کار داشتند، برخی دشواری‌های خط فارسی، که بهره‌گیری از امکانات کامپیوتر را دشوار می‌کردند، برجسته‌تر شدند. در چند نشست با دکتر صنعتی که برای من کلاس درس بود، با مشکلات خط فارسی در برنامه‌های کامپیوتری نیز آشنا شدم و از او خواستم در این باب متنی برای انتشار در آدینه بنویسد. مقاله‌ای نوشت با عنوان "دشواری‌های زبان فارسی با کامپیوتر" که پیش از این از آن یاد کردم.

محمد صنعتی گام چهارم، شورا: یک هفته پس از آن که شاملو مقاله روشمند و منسجم ایرج کابلی را به من داد، برای آوردن شاملو به تهران به دهکده رفتم. در راه گفت علی‌رضا را برداریم و برویم خانه کابلی. نهار دعوتیم. معلوم بود که از پیش برنامه‌ریزی کرده‌است. در خانه کابلی پرسید: "نتیجه؟". گفتم حجم مقاله خلاف روال ما است اما متن چنان خوب و مسئله چنان مهم است که منتشر می‌کنم و همراه با مقاله‌ای دیگر. مقاله دکتر صنعتی را به او و کابلی دادم. خواندند و پسندیدند. مقاله دکتر صنعتی حاصل تجربه‌های عملی او در نوشتن برنامه‌های حروف‌چینی کامپیوتری فارسی بود و ابعاد دیگری از مشکلات خط فارسی را باز می‌گفت که برخی از آن‌ها با اجرای پیشنهادهای کابلی رفع می‌شدند. همزمانی تصادفی این دو متن رخدادی جالب بود. شاملو گفت که انتشار فراخوان و پیشنهادهای کابلی گام اول است. باید کاری کرد که چشم‌ها با رسم‌الخط پیشنهادی آشنا و پیشنهادهای به تدریج پذیرفته شوند. گفت که کتاب‌های خود را با رسم‌الخط پیشنهادی کابلی منتشر خواهد کرد. درست یادم نیست شاملو بود یا کابلی که پیشنهاد کرد که بخشی از متن‌های آدینه را با رسم‌الخط پیشنهادی منتشر کنم. آدینه بدان روزگار مجله‌ای معتبر، پرنفوذ، موثر و پرخواننده بود، اگر نه در کل جامعه در فضاهای فرهنگی. اعمال پیشنهادهای فراخوان با امکانات مجله آدینه در آن روزگار دشوار بود اما پذیرفتم و تا وقتی سردبیر بودم چنین کردم. روزهای بعد با چند تن از دوستان نویسنده و شاعر و زبان‌شناس از جمله هوشنگ گشیری و محمدرضا باطنی مشورت کردم و به دلیل اهمیت بحث بر آن شدم که بخش ثابتی را در آدینه به مبحث اصلاح رسم‌الخط اختصاص دهم و در هر شماره متنی موافق یا مخالف منتشر کنم تا بحث در سطح گسترده‌تری مطرح شود.

مقاله‌های کابلی و صنعتی با مقدمه‌ای به قلم من در مرداد ۱۳۷۱ در شماره ۷۲ مجله آدینه منتشر شدند. در مقدمه با اشاره به دشواری‌های رسم‌الخط فارسی و... از جمله نوشتن "آدینه با چاپ مقاله دکتر صنعتی و فراخوان به فارسی نویسان امیدوار است زمینه‌ای فراهم آورد تا همه استادان زبان فارسی، اعضای فرهنگستان، زبان‌شناسان، نویسندگان، شاعران و ویراستاران و... و همه کسانی که به زبان فارسی دل‌بسته‌اند و آن را می‌شناسند در باره رسم‌الخط فارسی به بحث پردازند". در همین مقدمه اعلام کردم که آدینه در شماره‌های آینده صفحاتی را به این بحث مهم اختصاص خواهد داد. واکنش‌های مثبت و منفی بیش از آن بود که انتظار داشتیم. اقبال به این بحث زمینه‌ساز گام‌های بعدی شد. در دیداری دیگر به شاملو و کابلی پیشنهاد کردم که شورائی سامان دهیم تا در باره پیشنهادهای کابلی و دیگر مباحث رسم‌الخط تبادل نظر کرده و آدینه این بحث‌ها را هر ماه منتشر کند. رو کرد به کابلی و گفت "فرج دست از مدیریت شورائی بر نمی‌دارد حتا در رسم‌الخط" و این به معنای پذیرش پیشنهاد من بود. نام شورا را در همان نشست ۳ سه نفره ایرج کابلی پیشنهاد کرد. شاملو گفت که در انتخاب اعضای شورا دخالت نمی‌کند و پیشنهادی ندارد. ایرج کابلی و من، و بیش‌تر کابلی، نام نخستین کسانی را که خوب بود برای عضویت در شورا دعوت شوند، مطرح کردیم و قرار شد در انتخاب دیگر اعضا با همین نخستین کسان مشورت شود. معیار تجربه کاری و تخصص علمی بود و اعضا زبان‌شناس و ویراستار و نویسنده و شاعر و برنامه‌نویس خط فارسی بودند. شاملو

کسی را پیشنهاد نکرد. قرار شد من با اعضای نامزد شده برای عضویت در شورا تماس بگیرم. از همان آغاز در نام شورا بر "اصلاح خط" تاکید کردیم تا با اتهام "تغییر خط" مواجه نشویم. شاملو در هیچ نهادی، جز کانون نویسندگان، عضو نمی‌شد. عضو شدن در نهادها رویه او نبود. پذیرش پیشنهاد شورا به معنای قبول عضویت و حمایت او از شورا بود. مجله آدینه بدان روزگار اعتباری درخور داشت اما عضویت شاملو کار تشکیل شورا را بر من آسان‌تر می‌کرد. اغلب کسانی که برای شورا در نظر داشتیم با شنیدن عضویت شاملو و البته به دلیل علاقه و تخصص خود نیز، پیشنهاد مرا پذیرفتند.

"که عشق آسان نمود اول ولی ..."

در خبری که در شماره ۷۴/۷۳ (دو شماره در یک مجلد) مجله آدینه نوشته‌ام آمده‌است که "نخستین نشست شورای اصلاح و بازنگری در شیوه نگارش و خط فارسی... با حضور آقایان کریم امامی، محمد رضا باطنی، ایرج کابلی، علی محمد حق شناس، احمد شاملو، کاظم کردوانی و دبیر تحریریه آدینه" برگزار شد. چون خبرهای شورا را خود می‌نوشتیم از خود به عنوان "دبیر تحریریه" و پس از دیگران اسم برده‌ام نه با نام فرج سرکوهی. در این خبر همچنین آمده‌است "آدینه از آقایان محمدرضا شفیعی کدکنی، هوشنگ گلشیری و دکتر صنعتی و... نیز درخواست کرده‌است تا در جلسه‌های شورا شرکت کنند". از اعضای شورا شاملو به دلیل وضعیت جسمی خود و... در جلسه‌های شورا شرکت نمی‌کرد و من و ایرج کابلی بحث‌های شورا را به او و نظرات او را به شورا منتقل می‌کردیم. دکتر محمدرضا باطنی، معتبرترین زبان‌شناس آن روزگار ایران، در فهرست نخستین نشست سه‌نفره (شاملو، کابلی و من) بود. دکتر علی محمد حق شناس، زبان‌شناس و شاعر را دکتر باطنی پیشنهاد کرد تا به گفته خود او دو اهل زبان‌شناسی با دو دیدگاه متفاوت در شورا باشند. باطنی عالمی مرزشکن و نواندیش بود و حق شناس اندکی محافظه‌کار و محتاط.. کریم امامی ویراستار و مترجم معتبری بود و من (فرج سرکوهی) منتقد و ویراستار و سردبیر. نام‌های هوشنگ گلشیری و محمد صنعتی، از معتبرترین استادان برنامه‌نویسی کامپیوتری ایران و مبدع برنامه زرنگار، در فهرست نشست سه‌نفره بودند. از آن‌ها نیز دعوت کرده بودم. به دلایل شخصی نتوانستند در نشست نخست شرکت کنند اما در جلسه‌های بعدی شرکت فعال داشتند.

هوشنگ گلشیری : بعدتر دکتر مصطفی عاصی، زبان‌شناس، نیز به ما پیوست. یادم نیست چه کسی او را معرفی و پیشنهاد کرد. از محمدرضا شفیعی کدکنی هم دعوت کرده‌بودم اما ترکیب شورا و اصلاح ریشه‌ای با مزاج سنت‌گرا و محافظه‌کار و چرتکه مصلحت‌سنج او سازگار نبود. نیامد. از کاظم کردوانی نیز خواستم که برای ثبت مذاکرات و تهیه گزارش نشست‌ها در جلسه‌ها حضور یابد. تخصص و تجربه کاری یا نوشته و تالیفی در زمینه رسم‌الخط نداشت اما در برقراری و حفظ روابط عمومی ماهر بود و ما به کسی نیاز داشتیم که مباحث را ثبت و گزارش نشست‌ها را بنویسد. با عنوان "دبیر شورا" کار نوشتن بحث‌های نشست‌ها را بر عهده گرفت. خبر نشست بعدی در شماره ۷۵ آدینه منتشر شد و... مقاله‌های گوناگون با دیدگاه‌های متفاوت و گزارش نشست‌ها و مصوبات شورا را در مجله آدینه آن سال‌ها می‌توان خواند.

فرهنگستان با اشتیاق وارد و با تذکر و دستور از بالا خارج می‌شود : هر پیشنهادی برای اصلاح خط آن‌گاه جا افتاده و همگانی می‌شود که وزارت‌خانه‌های آموزش پرورش و آموزش عالی و دیگر نهادهای آموزشی آن‌ها را در کتاب‌های درسی و کمک درسی اعمال کنند، مولفان و ناشران و رسانه‌های مکتوب نیز رسم‌الخط واحد را به کار گیرند و... ما، شورا، هیچ امیدی بدین کارها نداشتیم هرچند گزارش بحث‌ها و مصوبات شورا، که در آدینه منتشر می‌شد، برخی کتاب‌های احمد شاملو و آن بخش از آدینه که با رسم‌الخط پیشنهادی شورا حروف‌چینی می‌شد، توجه فضا‌های آموزشی و فرهنگی دولتی و غیردولتی و از جمله توجه فرهنگستان دولتی را برانگیخته بود. آن‌چه در جمهوری اسلامی "فرهنگستان زبان و ادب فارسی" نام دارد کاریکاتوری است از فرهنگستان اول و دوم پیش از انقلاب هرچند برخی ادبای معتبر ایران عضو این نهاد حکومتی هستند اما "فضل" این ادبا در برابر وابستگی ساختاری و اداری و سیاسی و مکتبی این فرهنگستان به حکومت اسلامی کاری از پیش نمی‌برد که نبرده‌است. مرجعیت فرهنگستان‌ها در میان اهل فرهنگ به مرجعیت فرهنگی و علمی اعضا و به کارنامه آن‌ها وابسته است. همین که حداد عادل، به عنوان رئیس فرهنگستان حکومتی، بر کرسی کسانی چون محمد علی فروغی و علی اصغر حکمت نشسته‌است، یا مقایسه کارنامه فرهنگی برخی اعضای فرهنگستان حکومتی کنونی با مرجعیت اعضای فرهنگستان اول و دوم چون بهار، دهخدا، فروزانفر، قریب، گل گلاب، یاسمی، بهروز، اقبال، پورداوود و بهمنیار کافی است تا معلوم شود که چرا مصوبات فرهنگستان حکومتی کنونی در میان اهل فرهنگ اعتباری ندارد و جز به ضرب و زور بخشنامه‌های حکومتی مطرح نمی‌شود. فرهنگ عرضه بخشنامه و اوامر حکومتی نیست و چنین است که رسم‌الخطی که این فرهنگستان حکومتی تصویب

یا پیشنهاد کند نیز در قالب بخشنامه دولتی دفن می‌شود. در مهرماه ۱۳۷۴ اولین شماره "نامه فرهنگستان" فصلنامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی، به سردبیری احمد سمیعی (گیلانی) منتشر شد. در مجله آدینه نوشتیم:

".. شاید مهم‌ترین ویژگی این نشریه، رسم‌الخط آن باشد که بر مبنای پیشنهادهای کمیسیون شیوه‌املائی فرهنگستان زبان و ادب فارسی شکل گرفته است... خوش‌بختانه مصوبات کمیسیون شیوه‌املائی فرهنگستان زبان و ادب فارسی... از جمله بی‌فصله‌نویسی و لزوم نوشتن کسره اضافه، همان است که در مقاله فراخوان به فارسی‌نویسان نوشته ایرج کابلی (آدینه ۷۲ مرداد ۱۳۷۱) و مصوبات شورای بازنگری آمده است". همراه با تأیید اقدام آنان یادآوری کردم که "مصوبات" خود را، بدون ذکر ماخذ و منبع، از کجا برداشته‌اند. چند روز بعد یکی از اعضای شورا، اگر درست به یاد داشته باشم هوشنگ گلشیری که با ابوالحسن نجفی، زبان‌شناس و مترجم معتبر و عضو فرهنگستان، دوست بود، به ما خبر داد که مژده! فرهنگستان بر آن شده است که با شورا بنشینند، پیشنهادهای شورا را بررسی و اغلب را تصویب و برای اجر به دولت ابلاغ کند. چنانکه نوشتیم شاملو به دلیل وضعیت جسمی خود و... در جلسه‌های شورا شرکت نمی‌کرد و من و کابلی بحث‌های شورا را به او و نظرات او را به شورا منتقل می‌کردیم. وقتی خبر پیشنهاد فرهنگستان را در خانه او به او دادیم گفت این کارها از این خانم‌ها و آقایان حکومتی بر نمی‌آید. کوتاه و قاطع افزود که با هر نوع همکاری با نهادهای حکومتی مخالف است. این را از پیش می‌دانستیم و نیز می‌دانستیم که اعضای فرهنگستان دولتی نیز از نشست و برخاست و گفت و گو با برخی از ماها، از جمله خود شاملو، می‌ترسند. اما رد کردن پیشنهاد فرهنگستان به مخالفان بهانه می‌داد که بگویند این‌ها قصد اصلاح ندارند و... در شورا کسانی هم بودند که با همکاری با فرهنگستان دولتی موافق بودند و... بحث‌ها شد و سرانجام به این نتیجه رسیدیم که نه شورا، که دکتر محمدرضا باطنی از سوی شورا، نه با فرهنگستان، که با برخی از اعضای معتبر آن دیدار و گفت و گو کند و بر اساس نتیجه دیدارها، گام به گام، حرکت کنیم. فکر می‌کنم دو یا سه بار دیدار و گفت و گو کردند. باطنی گزارش نشست‌های خود را به شورا منتقل می‌کرد. اما کل ماجرا به ناگهان و به اشاره‌ای منتفی شد. فرهنگستانی‌ها از کانال‌های مختلف و به شیوه‌های گوناگون خبر دادند که "نهادهای بالا دستی نظام" به آن‌ها "تذکر" داده‌اند که برخی اعضای شورا "ضد انقلاب، معاند، نامطلوب و.." هستند و "دستور، قطع هر نوع رابطه" است. از برخی اعضای شورا از جمله شاملو و باطنی و من نیز به عنوان عناصر نامطلوب و... نام برده بودند. پرونده گفت و گوی شورا با فرهنگستان دولتی با آن "تذکر" و "دستور از بالا" بسته شد.

محمدرضا باطنی : پایان کار شورا و... : شورا به کار خود ادامه داد. مباحث و مصوبات شورا در آدینه منتشر می‌شد و... برخی پیشنهادهای فراخوان به تدریج پذیرفته و در نشریات و کتاب‌ها دیده می‌شدند. بخشی از مجله آدینه، و مهم‌تر از آن برخی آثار شاملو که با رسم‌الخط پیشنهادی فراخوان منتشر می‌شدند، در طرح پیشنهادهای فراخوان در جامعه فرهنگی نقشی مهم داشتند و... اما در سال‌های آخر عمر شورا چند تن از اعضای شورا، از جمله خود من، به تدریج به این نظر رسیدند که هرچند برخی اصلاحات، از جمله برخی جدانویسی‌ها، بی‌فصله و نیم‌فصله‌نویسی، نوشتن کسره اضافه و... ممکن و مفید و عملی است اما تدوین، پذیرش و اجرای همگانی رسم‌الخطی واحد با قواعد و آئین نگارش روشمند بی‌تناقض، که به تقریب همگان پذیرفته و اجرا کنند، به دلایل سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی و روان‌شناسی فردی و جمعی، در نظام مسلط کنونی. جمهوری اسلامی. ناممکن است. ناممکن بودن جدانویسی بسیاری از حروف در خط فارسی و ناممکنی نوشتن اغلب مصوت‌ها در پایه خط، که مولفه‌ای ساختاری و رفع‌نشدنی در خط فارسی است، نیز کار تدوین رسم‌الخطی بی‌تناقض و... را تا مرز ناممکن دشوار می‌کند. تغییر خط هم، حتی اگر درست باشد، ناممکن است. و نتیجه؟ تا روزی که وضعیت بر اثر تغییر ساختارهای اصلی جامعه دیگرگون و زمینه برای اصلاح نهائی و روشمند و اعمال رسم‌الخط واحد هموار نشود و حکومت و فعالان مستقل عرصه فرهنگ و... با هم در این زمینه یک‌دل نشده و با هم نکوشند، همین است که هست. همین که در تاریخ ما بوده است. همین که در بسیاری از دشواری‌ها و مسائل و بحران‌ها هم هست. همین سرنوشت سیزیفی. صخره را تا قله بالا بردن، شاهد فروافتادن آن بودن و دوباره و دوباره تکرار کردن.

بدان روزگار هنوز فضای مجازی و هرج و مرج و آشفتگی در خط فارسی، که با فضای مجازی آمد و گریبان خط و زبان فارسی را گرفت و رها نمی‌کند، در کار نبود که اگر می‌بود لابد رنگ این نتیجه سیاه‌تر می‌شد.

با چنین برداشتی انرژی و اشتیاق نخستین در آن یکی دو تن خاموش شد هرچند دیگر اعضا شورا، از جمله خود ایرج کابلی، که به اصلاح خط امیدوار بود و هست، کار را هم‌چنان و با همان جدیت و پشتکار ادامه می‌دادند. در همان اواخر خبری نیز در باره شغل یکی از اعضای شورا در یک نهاد خاص آموزشی حکومتی به گوش رسید که می‌توانست به تنش‌هایی منجر شود اما پیش از طرح این مساله در شورا مجرای بازداشت من رخ داد و... از اعضای شورا ایرج کابلی کار اصلاح رسم‌الخط را به جد و با پشتکار ادامه داد. کتاب "درست‌نویسی خط فارسی" از جمله کارهای ارجمند او است که علاقمندان می‌توانند دنبال کنند.

نیست کاری کو اثر بر جای نگذارد : شورا تلاشی بود که از شرکت در آن خوشحالم هرچند در همین شورا بود که پس از سال‌های اعتقاد به ممکن بودن اصلاح نهائی رسم‌الخط فارسی به این نتیجه رسیدم که رسم‌الخطی واحد و یک دست با قواعد و آئین‌های روشمند بی‌تناقض و پذیرفته شده، گرچه خوب و ضرور و مفید و واجب، اما در این موقعیت که در آن گرفتاریم تا مرز ناممکن دشوار است. اما شورا در بهبود وضعیت خط فارسی تاثیر بسیار داشت. برخی پیشنهادهای شورا در جامعه جا افتاد و آموختن و نوشتن و خواندن خط فارسی و برنامه‌ریزی خط فارسی را در کامپیوتر آسان‌تر کرد. داوری در باره شورا با من نیست که به گفته نیما "آن که غربال دارد از پی کاروان می‌آید". روزگار ما که بگذرد داوران غربال‌دار سخت‌گیر از راه می‌رسند، گزارش‌های راست و دروغ را تفکیک و در کارنامه‌ها می‌نگرند و... اما داوری زمانه هرچه باشد به گفته استاد سخن:

**به راه بادیه رفتن به از نشستن باطل
و گر مراد نیابم به قدر وسع بکوشم**

یا به گفته نیما در پادشاه فتح "نیست کاری کو اثر بر جای نگذارد" و زندگی من و برخی از ماها همین است. سیزیف هربار با بالا بردن صخره‌ای که می‌داند می‌افتد، بر پی‌معنائی و پوچی و تقدیر و بر فرمان قدرت می‌شورد و انگار زندگی ما نیز همین است. شوریدن بر پوچی، عبثیت و بی‌معنائی موقعیتی که در آن گرفتار آمده‌ایم یا تلاش برای زدن نقشی بر روزگار و زمانه که بماند یا نماند.

افسانه‌های تغییر خط : مهدی جامی : در آستانه سده نو خورشیدی در مجموعه نوشتارهایی به موضوع خط فارسی و دگرگونی‌های آن در دوران معاصر- در اینجا به معنای بعد از ورود چاپ- و همچنین به چالش‌های پیش روی خط فارسی در روزگار دیجیتال، فضای مجازی و شبکه اجتماعی، پرداخته می‌شود. صاحب‌نظران، کارشناسان و پژوهشگران در این نوشتارها با رویکردهای متفاوت و از زاویه‌های مختلف به موضوع خط در حوزه فرهنگی زبان فارسی پرداخته‌اند که بمرور در وبسایت پی‌پی‌سی فارسی منتشر می‌شوند.

گرایش به تغییر خط در قرن بیستم نشانه دو خصلت بزرگ این قرن است که تقریباً به طور فراگیر همه جوامع انسانی را کما بیش در بر گرفت: باور به ضرورت دستکاری در جامعه یا مهندسی اجتماعی یکپارچه و متمرکز؛ و باور به ضرورت منطقی‌سازی جامعه و طبیعت بر اساس علم بشری. هرچه در تاریخ تصورات آدمی از خود و جامعه‌اش تا قرن بیستم اتفاق افتاده بود قرار بود در قرن بیستم به بار بنشیند. قرن بیستم آزمایشگاه ایده‌های بزرگی بود که پیش از آن پرورده شده بود و آدمی به اتکا نگرش علم محور (یا: ساینتیستی) می‌خواست دست به تجربه‌های کلان بزند. فاجعه‌های بزرگ قرن بیستم در جامعه و طبیعت از اینجا مایه می‌گرفت. در عالم سیاست ایرانی رضاشاه و انقلاب ولایی نمونه‌های مهندسی اجتماعی اند و، در عالم فرهنگ، تبدیل و تغییر خط و زبان نمونه منطقی‌سازی.

ذبیح بهروز دانشور ایرانی در کتاب خط و فرهنگ خود می‌نویسد: «اگر فی الحقیقه بخواهیم اصلاحات اساسی در سازمان‌های فرهنگی بکنیم باید پیش از هر چیز خط و زبان مادری طوری ساده و منطقی شود که هر کس حتی کر و لال و کم استعداد هم بتواند مقدمات ضروری فرهنگ را که عبارت از خط و زبان و ریاضی باشد قبل از چهارده سالگی به سهولت یاد بگیرد و یاد بدهد.» (صص ۲۴-۲۵). بهروز می‌خواست قواعد طبیعی خط و زبان را برای آموزش پیدا کند (و مثلاً نشان دهد حروف الفبا از لب و زبان در موقع ادای هر کدام نمایندگی می‌کند) اما نمی‌دانست که در چارچوب نظریه کلانی کار می‌کند که قرار است غیرطبیعی‌ترین روش‌ها را در مدیریت جامعه به کار بندد. حرف بهروز در منطقی‌سازی مرا به یاد تلاش‌های عظیم برای تغییر مسیر رودخانه‌ها می‌اندازد. بشر قرن بیستم می‌خواست طبیعت هم مسیری منطقی (بر اساس منطق مکانیکی آن دوران در اذهان عمومی) و مهندسی‌ساز طی کند. نتیجه، سیل از یک طرف و خشکسالی بشرساخته و تخریب طبیعت از طرف دیگر بود. پایه فکری سوم که از این دو گرایش فکری حاصل می‌شد کنفورمیسم یا یکسان‌سازی بود. چیزی که انتهای آن به گلوبالیزاسیون رسیده است. بر اساس کنفورمیسم بخش بزرگی از قرن بیستم با این توهم طی شد که اگر همه یک زبان و یک عقیده و یک سبک زندگی داشته باشند، جامعه به یک کارخانه بزرگ توسعه تبدیل می‌شود. با این حساب حتی لباس‌ها یکسان شد. با تنوع لباس و سبک زندگی مبارزه شد و یکباره همه یا شاپوی آمریکایی بر سر گذاشتند یا کلاه پهلوی یا جامه مائو بر تن کردند. بشر قرن بیستم میل غربی برای همسانی داشت. و قصه همسانی برای کشورهای غیرغربی مثل ایران به معنای فرنگی مآبی بود. و این بدون افسانه‌سازی ممکن نبود.

یکی از رایج‌ترین افسانه‌های دیرین در بحث تغییر خط این شد که گویا خط فرنگی راه حل است و اتخاذ خط لاتین به جای خط فارسی مشکل گشا خواهد بود و ما را از خطاهای املایی دور می‌کند چون این خط صامت و مصوت‌ها را به خوبی نشان می‌دهد ولی خط فارسی گروهی از مصوت‌ها را نشان نمی‌دهد (پس نمی‌دانیم "کرم" یا "کره" را چطور بخوانیم). این افسانه‌ای

است که اختصاص به ایران هم نداشت و در دیگر کشورها هم رایج بود؛ چه در ترکیه‌ای که از خاکستر عثمانی برخاست و نهایتاً تن به تغییر خط داد چه در جمهوری‌های سابق شوروی که نخست به لاتین گذشتند (و سپس به سیریلیک) و چه در ژاپن که ایده تغییر خط به لاتین به جایی نرسید. خط لاتین در هیچ کشوری که با این خط می‌نویسد بی‌اشکال نیست. نه در املا و نه در خواندن این خط دستگیر نیست. من و مای که به عنوان مهاجر در کشورهای غربی زندگی می‌کنیم بخوبی این را می‌فهمیم زیرا بارها و بارها کلمه‌ای انگلیسی یا فرانسوی یا آلمانی یا هلندی را به غلط خوانده‌ایم. اگر خط لاتین مشکل خواندن را حل می‌کرد، نباید این خطاخوانی‌ها وجود می‌داشت. اما این موضوع فقط به من و مای مهاجر بر نمی‌گردد. خود دانش‌آموزان بومی هم مشکل دارند. از جمله در بریتانیا گزارش‌های متعددی وجود دارد که نشان می‌دهد "سواد" خواندن و نوشتن نازل شده و مشکل دار است. به خود خط هم نگاه کنیم منطق یکسان و یکدستی ندارد. فرض کنید مصوت e به چندین و چند صورت نوشته می‌شود. مصوت a به چندین و چند صورت خوانده می‌شود. برخی صامت‌ها اصلاً خوانده نمی‌شود (مثلاً از know تا wry یا صدها صورت از کلماتی که تلفظ شان با نوشتارشان متفاوت است: benign). در خط فارسی موبایی یا حتی هم که اخیراً استفاده از لاتین رایج شده بارها بدخوانی ایجاد می‌شود. مثلاً وقتی تلاش می‌کنید bad را بخوانید معلوم نیست این "بد" یا "بعد" است؛ اگر منظورتان "باد" نباشد!

چرا فکر تغییر خط پیدا شد؟ : موضوع تغییر خط یکی از مباحث داغ فرهنگی در قرن گذشته بوده است. محمد گلبن در ۱۳۵۶ کتابی منتشر کرد به نام کتابشناسی زبان و خط که در بیش از ۲۰۰ صفحه مقالات بسیار درباره این مقوله را در عصر پهلوی‌ها فهرست کرده است. این موضوع بعد از انقلاب به حاشیه رانده شد اما بحث‌های اصلاح خط و تهیه آیین نامه برای خط فارسی جای آن را گرفت و مراکز مثل نشر دانشگاهی و دایره‌المعارف اسلامی و فرهنگستان و نیز گروهی از نویسندگان وارد آن شدند و افرادی از ایشان مثل داریوش آشوری و میرشمس‌الدین ادیب سلطانی هم پیشنهادهای خاص خود را ارائه کردند و کتاب‌های خود را بر اساس آن تنظیم کردند. در سال‌های اخیر بحث‌هایی مجدداً درباره تغییر خط مطرح شده است اما جدی نیست و به بحث دامنه‌دار تبدیل نشده است. بخصوص به خاطر اینکه با تجربه دردناک تاجیکستان که هم‌زمان ما ست بیشتر آشنا شده‌ایم و بخوبی می‌فهمیم که تغییر خط در تاجیکستان تا چه میزان میان اهل قلم دو کشور و بازار کتاب اینجا و آنجا و دانش آنها فاصله انداخته است طوری که ایرانیان به زحمت می‌توانند خط سیریلیک تاجیکی را بخوانند و تاجیکان هم با مجاهدت بسیار باید خط فارسی بیاموزند تا بتوانند از تولیدات مطبوعاتی و انتشاراتی ایران استفاده کنند. و یکی بودن زبان کمکی به درک متقابل آنها از طریق خط نمی‌کند. علاقه به تغییر خط از نظر اجتماعی ریشه در نیاز تازه‌ای داشت که توسعه و پیشرفت و رسیدن به پای کشورهای غربی ایجاب می‌کرد: باید همه مردم سواد می‌آموختند. سواد تا آن زمان در بیشتر ربع مسکون در انحصار نخبگان بود. باز کردن میدان برای همگان به نوبه خود نیازمند بازنگری در شیوه‌های آموزشی پایه از جمله خواندن و نوشتن بود. اینجا بود که مهندسان اجتماعی به این نتیجه رسیدند که برای به وجود آوردن انسان طراز نوین و لایق مدرنیته باید خط تازه‌ای هم به وجود آورد. پس بر مشکلاتی که در خط فارسی بود متمرکز شدند تا آن را تغییر دهند.

تغییر خط اما بخشی از مجموعه افکاری بود که می‌خواست از سنت دست و پا گیر قدیم رها شود و بازتاب آن را در بسیاری از گرایش‌های اجتماعی، فرهنگی و ادبی دوران می‌توان یافت. گرچه برخی مثل بهروز - که ناسیونالیستی افراطی بود - از زاویه‌ای ملی به ماجرا نگاه می‌کردند دیگران بر این تصور بودند که برای امروزی شدن و متجدد شدن و رفتن به سمت صنعت و جهان نو باید از سنت دست شست. صورت‌های نخستین متعادل‌تر بودند. مثلاً در شعر نو نیامی سنت نفی نشد بلکه تعبیری تازه از وزن و قافیه و بیان وارد دنیای شعر سنت‌دار شد. یا در معماری و موسیقی صورت‌های ترکیبی دلنشینی پدید آمد. اما نهایتاً این فکر چندان قوت گرفت که کسانی به نفی کلی سنت‌های ملی روی آوردند چنانکه در معماری هم ساختار معماری قدیم را به هم زدند و مثلاً در مناطقی که هرگز در ساختمان آنها آهن به کار نرفته بود - مثل بم - ساختمان‌های متکی به تیرآهن ساختند و منطق بومی خانه‌سازی را که نتیجه قرن‌ها تجربه بود رها کردند و بی‌ارزش شمردند - و توصیه مهندسان بوم‌گرا مثل نادر خلیلی هم به جایی نرسید.

مشکل خط یا نزول سواد فارسی؟ : از نظر من خط فارسی هیچ مشکل مهمی ندارد که بخواهیم آن را تغییر دهیم. هر خطی با مشکلاتی همراه است و اصولاً قرار نیست خط نابی در جوامع انسانی پیدا شود که نماینده کامل زبان باشد. چنین چیزی ممکن نیست مگر به صورت خطوط فنی زبان‌شناسان که به خط فوننتیک نامدار است. اما در تجربه روزمره خود می‌بینیم که سواد فارسی نازل شده است. آیا این ناشی از مشکلات خط است؟ کلید فهم مساله در همان سواد همگانی است. ایده سواد همگانی دچار نقص‌های جدی بود. اینکه بخواهیم همه مردم سواد داشته باشند فی‌نفسه خوب است ولی کافی نیست. باید

بتوانیم ارزش سواد را در زندگی آنها نشان دهیم. این ارزش برای کارگر ساده چیز زیادی نبود که بخواهد برایش وقت چندانی بگذارد. نتیجه این سوادآموزی، سواد در حد ابتدایی بود که احتمالاً آرزوهای دولت را بیشتر بر می آورد و آمارهای دولت را پر می کرد. اما جامعه روستایی واقعا نیازی به سواد نداشت. و تا نیاز نباشد تحولی در آدمی و سواد او رخ نمی دهد. بعد از انقلاب هم دیدید و دیدیم که نهضت سوادآموزی عمدتاً به سواد قرآنی ختم شد. یعنی به چیزی که سوادآموز به آن نیاز احساس می کرد. در عین حال این نکته را هم باید در نظر گرفت که سوادآموزی همگانی نهایتاً به مبانی خود پایبند نماند و باز به سوی سواد نخبگانی حرکت کرد و در اینجا به مشکلات بزرگتری رسیدیم. یعنی نخبگان دوباره به زبانی برگشتند که هیچ نشانه‌ای از توانش ارتباطی در آن نبود. این روند در شعر پیش از انقلاب و در نثر بعد از انقلاب خود را نشان می دهد. شعری که هیچکس آن را نمی فهمید و نثری که امروز هیچ کس از آن سر در نمی آورد. اگر شعر را بتوان معذور داشت - که نمی توان و نباید چرا که الگوهای بزرگ شعر ما دشوارترین مفاهیم را به زبانی رسا بیان کرده اند از فردوسی و سنایی تا عطار و مولوی و حافظ - اما نثر را اصلاً و ابداً نمی توان معذور داشت و پذیرفت که نثری نافهمیدنی بنویسیم و نشر کنیم. این مشکل امروز از سطح کتاب‌های تالیفی (مثل ساختار و تاویل متن بابک احمدی) تا ترجمه‌ای (مثل ده‌ها و متاسفانه صدها نمونه موجود درباره نظریه‌های ادبی و فلسفی) گسترش یافته و حال به روزنامه‌ها رسیده است. این یک نمونه از روزنامه اعتماد در همین هفته‌های اخیر است. مصاحبه‌ای درباره سنت و تجدد با این سوال آغاز می شود: «اثر تالیفی مورد بحث ما، یعنی "مدرنیته و دیگری آن"، می تواند جدا از زمینه گفت‌وگو پیرامون خودش، امکانی فراهم برای به میان گذاشتن ضرورت‌هایی بیرون از آن نیز باشد. با توجه به نقش تعیین کننده میراث هگلی سوبژکتیویته در بنیاد فلسفی مدرنیته هابرماسی، به نظر شما دیگری مدرنیته به واسطه "سوژه‌محوری" است که می تواند نقش آن "دیگری" را ایفا کند یا به واسطه تکرر روایت‌های بین‌الذلهانی (inter subjective) مداخله گر می شود؟»... و مطلبی در نقد یک کتاب از تری ایگلتون در روزنامه شرق اینطور ارائه می شود: «آنچه در نوشته‌های ایگلتون حضور به هم می رساند، "تاریخ" است. ایگلتون آن را به "ذات‌گرایی" ارتباط می دهد و ذات‌گرایی را اندیشه‌ای می داند که از دیرباز در مقابل ایده‌های "ساختمان‌گرایان"، "نام‌گرایی"، "اگزستانسیالیسم" و "پست‌مدرن" قرار گرفته است. مقصود از ذات‌گرایی نوعی "پسماند" است؛ چیزی که از قبل وجود داشته و می توان به آن تاریخ نام داد.»

البته اگر از خود این نویسندگان بپرسید طبعاً جواب می دهند مطلب دشوار است و باید وقت بیشتری بگذارید تا آن را بفهمید. اما واقعیت این است که این نویسندگان مشکلات ذهنی و گفتمانی متعددی دارند. یکی همین است که زبان نخبگان باید متمایز از زبان عوام باشد. دیگری این است که مفهوم تازه را باید به زبان تازه‌ای بیان کرد و به این ترتیب قائل به این هستند که گویی مفاهیمی که ترجمه می کنند هیچ سابقه‌ای در فکر و سنت فارسی زبانان نداشته است. و این خود نشانه‌ای از آشفتگی در فهم قدیم و جدید است؛ یعنی اینکه چه چیزی جدید است چه چیزی قدیم است. مترجمان ایرانی در این زمینه ارتدوکس‌تر از فیلسوفانی هستند که از آنها ترجمه می کنند. فیلسوفی در غرب پیدا نمی کنید که بر سنت خط کشیده باشد و دنباله بحث‌های قدیم را نگرفته باشد. مشکل عمده این گروه از روزنامه‌نگاران، مترجمان و نویسندگان در واقع آشنا نبودن با زبان فارسی است. واژه ندارند. فارسی‌شان اختراعی است. با سنت فارسی آشنا نیستند. با متون فکری و حکمی و فلسفی و علمی فارسی آشنا نیستند و ناچار چون دنیاشان محدود به کتابی است که چه بسا به ضرب فرهنگ لغت آن را می فهمند و ترجمه می کنند زبان‌شان از فارسی فصیح و روان و فهما دور است. و اگر دقت کنید همین گروه هستند که می گویند زبان فارسی ضعیف است یا عقیم است! واقعیت اما این است که زبان این فارسی زبانان ضعیف است. دانش فارسی مثل دانش تاریخ است. هر قدر بیشتر تاریخ بخوانید بهتر تاریخ می دانید. اما این گروه فکر می کنند همین قدر که فارسی حرف می زنند برای بیان همه نوع موضوع کافی است و چون نیست پس فارسی ضعیف است. دقت در دایره واژگان و تعابیر آنها نشان می دهد که واقعا فارسی‌شان محدود است. نشر این دست کتاب‌های نافهمیدنی هم خود نشانه اعوجاج‌های فکری در نزد ناشران است و خرید آنها هم شریک شدن در این اعوجاج یا در آن امتیازطلبی پراسیب که بله ما کتابی می خوانیم که همه کس نمی تواند خواند! و اینطور می شود که مسائل ساده و پیش پا افتاده ما مثل همین خط و زبان سال‌ها لاینحل می ماند ولی اهل قلم ما درگیر مسائل ظاهراً پیچیده‌ای می شوند که نه به درد دنیا می خورد و نه در آخرت خریداری دارد! در واقع این زبان عین زبان است. چرا که ما را از استعدادهای وطن محروم می کند و ایشان را به کار گل مشغول می سازد. مسائل جدی و واقعی ما زمین می ماند.

تجربه ژاپن: در مقابل همه اصرارها به تغییر خط همیشه در کنار استدلال‌های موافق یک استدلال قوی مخالف وجود داشته است: سرشت خط ژاپنی. اگر ژاپنی‌ها با آن خط عجیب می توانند رشد علمی داشته باشند چرا ما نتوانیم؟ چطور ژاپنی‌ها توانستند با خط ابتدایی خود که حتی الفبایی هم نیست، میدان‌های مختلف علم و تکنولوژی را فتح کنند؟ خط ژاپنی از یک نظر کاربردی شبیه خطوط دیگر از جمله فارسی است. یعنی صورت واحد کلمه را می توان با تلفظ‌های مختلف قرائت کرد. صورت کلمه «خانه» را در نظر بگیرید که هر کس با لهجه خود آن را می تواند بخواند (از ختّه و خونه تا خانه به فتح نون). خط ژاپنی ادعایی برای مطابقت حرف ملفوظ و خط ندارد گرچه یکی از سه نوع آن هجایی است (یعنی نمایشگر

هجاهای کلمه است و به اندازه تعداد هجاها "واج" دارد). بنابراین، از این بابت محتاج اصلاح نیست گرچه تلاش‌های اصلاح خط در ژاپن هم سابقه طولانی دارد. به طور خاص، در دهه ۱۸۶۰ جریانی برای اصلاح خط ژاپنی به وجود آمد. آن زمان هنوز بسیاری از مردم بی سواد بودند. خط هم پیچیده و چند لایه بود و بیش از ده هزار صورت چینی در خط معمول ژاپنی وجود داشت. تنها نخبگان، وقت کافی برای آموختن این خط داشتند و می‌توانستند از آن استفاده کنند اما برای عموم باید ساده می‌شد (اتفاقی که در ایران با برگشتن به زبان و ادب مردم کوچه و بازار در عهد مشروطه پیش آمد و زبان به سوی سادگی رفت؛ یعنی بالا رفتن قابلیت آن برای ارتباط با عموم). ساده شدن خط در ژاپن هم با ساده شدن زبان اتفاق افتاد؛ زبانی که به محاوره مردم کوی و برزن نزدیک باشد و به آنها برای نیازهای روزمره خط ساده‌ای آموزش دهد. ولی جالب است که این حرکت با مخالفت بسیاری از نخبگان روبرو می‌شد در حالی که در ایران نخبگان عموماً از آن حمایت می‌کردند و خود در تولید محتوای ساده و مردمی پیشگام بودند. بر این اساس، هم سبک زبانی تغییر کرد و هم صورت‌های خط (یا کاراکترهای ایده نگار آن). همزمان باید سبک واحد ملی تعریف می‌شد تا بتواند برای همه لهجه‌ها قابل آموزش باشد و نقطه‌گذاری مناسب و یکدست هم تعریف شود. البته توصیه به اتخاذ الفبای لاتین هم دست کم از اواخر قرن هجدهم وجود داشت - آنهم از طریق آشنایی با هلندی‌ها. اما تا ۱۸۶۶ موضوع اصلاح خط چندان وارد بحث عمومی نشده بود. در عین حال این را هم باید در نظر داشت که نظام خط ژاپنی اگر چه الفبایی نیست با ویژگی‌های زبان آن هماهنگی دارد. بنابراین، اگر قرار باشد به خطی دیگر نوشته شود بسیاری از معانی قابل انتقال نخواهد بود. چرا که کلمات بسیاری هست که معنای متفاوتی دارد و تفاوت آنها در خط مثلاً لاتین از بین می‌رود (همه شبیه هم نوشته می‌شوند) ولی اگر به صورت ایده نگار نوشته شود زبان‌ور ژاپنی به سرعت متوجه می‌شود کدام معنا مورد نظر است (مثلاً کوتای koutai در سه معنای عقب نشینی، جایگزین، و پادتن). در هر صورت، ایده تغییر خط ژاپنی به لاتین گرچه نخست هواداران بسیار پیدا کرد و مبلغان آن خطی بر اساس حروف لاتین یا رومی (موسوم به روماجی) پیشنهاد کردند و انتشاراتی هم به این خط داشتند (تصویر روزنامه روماجی را ببینید)، در نهایت ناموفق ماند چون حذف صورت‌های ایده نگار و تکیه صرف به حروف مطابق با تلفظ، خواندن را دشوارتر می‌کرد. به علاوه، با روحیه ناسیونالیستی ژاپنی‌ها که در دهه آخر قرن اوج می‌گرفت، ناسازگار بود. پیشگامان موفق تغییر خط در اواخر قرن نوزدهم، در واقع، صورتی از خط را که صدها سال بود استفاده می‌شد و ارزش فونتیک داشت (موسوم به کانا) به جای خط رایج تبلیغ می‌کردند (که موسوم به کانبی بود) و در عمل آمیزه‌ای از دو خط رواج یافت (کانبی ساده‌تر شد و با کانا در آمیخت). با این همه، اصلاحات خط در دوره اشغال ژاپن از طرف نیروهای آمریکایی دوباره مطرح شد و حتی نظام نوشتاری آن که از راست به چپ بود به تبیین از خط لاتین چپ به راست شد. این موضوع و تغییرات خط در این دوره باعث شده است که بسیاری از مردم ژاپن نتوانند متون قبل از جنگ را به راحتی بخوانند.*

خط نهاد ارتباط است: نکته مهمی که خط ژاپنی (یا خطوط مشابه آن در شرق آسیا) نشان می‌دهد این است که خط به خودی خود سواد نمی‌آورد. شما می‌توانید دشوارترین خطوط را داشته باشید (و در مورد ژاپن حتی اصلاحات خط با آشفته‌سازی همراه بوده باشد*) ولی همچنان در علم و تکنولوژی پیشرفت کنید. اصلاح خط ممکن است خواندن یا نوشتن را ساده‌تر کند اما دانش و معنا آفرینی کاملاً مربوط به محتوایی است که با خط بیان می‌شود. به عبارت دیگر، دشواری خط مانعی برای بیان محتوای ارزشمند نیست. نمونه عکس آن در زبان فارسی کارهای میرشمس الدین ادیب سلطانی است. او مترجم بسیار خوبی است یعنی زبان و موضوع را می‌شناسد. محقق درجه یک و کمال طلبی است. اما حاصل کارش مثلاً در ترجمه نقد عقل نظری کانت (با عنوان سنجش خرد ناب) کاملاً نامفهوم است. زیرا زبان او از سنت ارتباطی بهره نمی‌گیرد بلکه زبانی دیگر است که باید به آن «فارسی اختراعی» نام داد. زبان بر اساس سنت، مفاهیم برقرار می‌کند. برخی گفته اند که سنت همان زبان است. بنابراین، قطع ارتباط با سنت باعث قطع توان ارتباطی و نامفهوم شدن زبان می‌شود. ادیب سلطانی نمونه افراطی از ذهنیتی است که معتقد است هر کس باید زبان خاص خود را داشته باشد. درست است که زبان خاص یا سبک خاص زبانی در شعر و داستان و اثر هنری مهم است اما بی‌حد و مرز نیست. زیرا وظیفه اصلی زبان تسهیل ارتباط است. وقتی مرزهای ارتباط را پشت سر گذاشتید چیزی می‌آفرینید که دیگر نه هنر که سراپا عیب است: «غار کبود می‌دود جیغ بنفش می‌کشد!» این ترکیب حتی فارسی اختراعی هم نیست چون عناصرش کاملاً از زبان رایج گرفته شده است اما ترکیبی اختراعی است و ناچار به سوی نامفهوم میل می‌کند. مثل اینکه به قول شفیعی کدکنی بگوییم: «چهارشنبه مثلث است!»

به این ترتیب، در خط و زبان، محافظه کاری بسیار بهتر (یعنی ارتباطی‌تر) است تا انقلابی‌گری و رادیکالیسم. ژاپنی‌ها هم به سنت / زبان / خط خود با وجود همه دشواری‌هایش پایبند بوده اند و در نتیجه اصلاح رادیکال را نپذیرفته اند. چنین حکمی درباره ایرانیان هم رواست زیرا با وجود فشار بسیار از طرف متجددانی که قائل به قطع رابطه با سنت بوده اند، خط عوض نشد و این را مدیون نخبگانی هستیم که می‌دانستند تغییر خط نه تنها مردم را با سواد نمی‌کند که بی‌سواد می‌سازد زیرا رابطه

آنها را با سواد/سنت/حکمت سده‌های پیشین خود، که در متون آنها به میراث مانده، قطع می‌کند. خط از چشم نخبگان محافظه کار ایران (و ژاپن) بدرستی یک نهاد فرهنگی بود که در طول سده‌ها شکل گرفته و گسترش یافته و خود را در همه صور زندگی مردم گسترده است: از دین و شعر و هنر و کتاب آرایی تا معماری و علوم غریبه‌ای مثل علم حروف و اعداد. الفبا و خط شاخص هویت ایرانی بود. تنها کسانی می‌توانستند دل به تغییر آن به الفبا و خط لاتین بدهند که خود را شهروند معنوی فرنگستان می‌دیدند تا ایران و همانطور که جامه خود را دیگر می‌کردند می‌خواستند جامه زبان را هم دیگر کنند تا فرقی بین ایشان و فرنگی باقی نماند. تجربه ترکیه بعد از فروپاشی عثمانی نشان داد که این خواسته تا چه حد ساده انگارانه بوده است. اگر خط و جامه هم عوض کردید با ده‌ها و صدها پیوند دیگر به فرهنگ خود وابسته آید و بزودی از فرنگی بازشناخته می‌شوید.

سره‌گرایی نوعی تغییر خط است : گرچه در ایران خط تغییر نیافت، زبان تغییرات بسیاری به خود دید. مشهورترین این تغییرات اراده به پالایش زبان از واژه‌های بیگانه بود که عمدتاً به واژگان عربی منحصر ماند (در ژاپنی این سره‌گرایی با بیرون ریختن صورت‌های ایده‌نگار چینی همراه بود). زبان فارسی هزاران واژه فرنگی را پذیرفت و هزاران واژه عربی را از اعتبار انداخت و به سره‌گرایی میدان داد. نتیجه سره‌گرایی هم به صورت ناقص همان نتیجه‌ای بود که از تغییر خط حاصل می‌شد: قطع ارتباط با سنت و تاریخ واژه‌ها و اصطلاحات. بنابراین بخصوص در هنگام ترجمه متون فرنگی دیگر کسی متوجه نمی‌شد اصطلاح معینی که دارد به فارسی سره برگردانده می‌شود تاریخی دراز در فکر و حکمت ایرانی دارد (فرض کنید وقتی "خود" به جای "نفس" می‌نشست). نتیجه این گرایش این شد که ایرانیان به این تصور دچار شدند که همه چیز از غرب شروع می‌شود. چون پیوندی میان گفتار غربی با سنت ایرانی نمی‌دیدند. اما آیا نتیجه این سره‌گرایی دانش وسیع‌تر و تجدد عمیق‌تر ایرانیان شد؟ ناگفته پیدا است که اینجا هم سواد تاریخی ایرانیان از دست رفت و اعتماد به نفس آنها در نتیجه بریده شدن از تاریخ خود کاسته شد. حاصل این بود که باید از فرنگی تقلید کرد و همه چیز را از نو ساخت. امری ناممکن. خاصه برای مردمی که تاریخی دراز با فرهنگی ژرف دارند و بهترین آثار معرفت نفس را در عرفان و تصوف خود به وجود آورده اند، واسط انتقال علم یونانی به غرب مدرن بوده اند، و به تمدن اسلامی آیین سیاست و مدیریت آموخته اند.

خط مهم است یا آموزش مهارت‌های نوشتار؟ : تجربه من پس از سی و پنج سال کار با متن در مقام معلم و ویراستار و مترجم و روزنامه‌نگار می‌گوید سواد فارسی به نسبت گسترشی که در میان طبقات مردم یافته خوب است چنانکه در عصر وبلاگ‌ها، که بزرگترین نمایشگاه سواد عمومی بود، جمع کثیری از نویسندگان جدید پیدا شدند و با سبک و زبان نزدیک به گفتار اما صحیح و ارتباطی می‌نوشتند. با این‌همه، زبان نیازمند آموزش و غنای مستمر است (مثل همان دانش تاریخ). به دلیل سر و کاری که با رسانه‌ها دارم طبعاً مشکلات روزنامه‌نگاران را بیشتر می‌بینم و به دلیل کار ترجمه و ویرایش مشکلات مترجمان را بیشتر می‌شناسم. مهمترین مشکل روزنامه‌نگاران کمبود آموزش در شیوه خبرنگاری است تا خبر شفاف و ارتباطی و همه جانبه بنویسند. یعنی ابهامی اگر در نثر خبری هست ناشی از ساختار ناموزون خبر است. گرایشی در نادرست نوشتن کلمات خاص هم وجود دارد. مثل نادرست نوشتن انضباط (به صورت "انظباط") یا مشکل فراگیر ه-کسره که گاه حتی در تیتراژ روزنامه‌های وطن هم دیده می‌شود (روزنامه مردمسالاری زمانی نوشته بود: "سلاحه هسته‌ای"!). اما مشکل بزرگ‌تر با ترجمه است که آن هم ناشی از کمبود آموزش است. تصور عمومی این است که هر کس توانست متنی را مثلاً به انگلیسی بخواند - که زبان اصلی ترجمه امروز در ایران است - می‌تواند آن را ترجمه کند. چنین تصویری موجب انتشار انبوه ترجمه‌هایی شده است که واقعا ارزش خواندن ندارند. زیرا مترجم «اهل اصطلاح» نبوده است و غیر از آشنایی متوسط با زبان از آشنایی با موضوع و سوابق مکتوب آن در ایران یا غرب بی‌بهره بوده است.

در هر دو حوزه‌ای که یاد کردم موضوع اصلاً خط نیست. یعنی اگر فرض کنیم خط ناب هم داریم، ترجمه ما همچنان می‌تواند لنگ بزند یا خبرنگاری ما می‌تواند مبهم و ناقص و حتی گمراه‌کننده باشد. اصولاً خط نمی‌تواند آن اعتباری را که برایش فرض کرده‌ایم به متن بدهد. مهم محتوایی است که در آن خط ثبت می‌شود. علاقه گروه بزرگی از نویسندگان عمومی امروز به رعایت "نیم‌فاصله" خود یکی از این توهمات است. رعایت نیم‌فاصله وقتی متن خطاهای ارجاعی و فکت و صحت دارد هیچ ارزشی ندارد. وانگهی رعایت همین نیم‌فاصله هم نیازمند آشنایی با دستور زبان است و گزینه‌هایی را با نیم‌فاصله به هم می‌چسبانیم که اصولاً باید جدا باشند (مثلاً برخی نام و فامیل یا حتی عنوان شغلی افراد را با نیم‌فاصله به هم می‌چسبانند: قاضی مرتضوی، یا مهرانگیزکار). تصور این گروه هم از کاربرد نیم فاصله مثل تصور گروهی دیگر است که فکر می‌کنند هر جا مکث کردیم می‌توان ویرگول گذاشت! - اینجا هم هرگاه مکث نبود (مثلاً دکتر حسن زاده) لابد مجوزی برای نیم‌فاصله می‌شود یا هر گروه کلمه‌ای را (به‌مرحمت شما - که پیشنهاد فرهنگ املائی فرهنگستان است) می‌توان با نیم‌فاصله به هم چسباند. بنابراین مشکلاتی که می‌بینیم اصولاً از مساله خط فراتر است و به میزان آشنایی کاربر خط از قواعد زبان و اجزای آن

یا آیین‌ها و مهارت‌های نوشتار (مثل خبرنگاری و گزارش‌دهی) مربوط است. تغییر یا اصلاح خط هیچ‌کمی به این آشنایی نمی‌کند. سواد همواره ناشی از آشنایی با پرورش متن است تا صورت نوشتاری آن. اگر توجه ما به صورت نوشتار جدی‌تر از پرورش متن باشد خود نشانی از یک آسیب فکری و فرهنگی است.